نسخه نفیس و بی نظیر

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخر الدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ۸۹۰ هجری قمری

۲۰ الف ۱۳ / ۱۷۰

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام و اثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست میبابیم .

فوائد و منافع عدیده از یکتاب عاید میشود منجمله در صفحه ۲۷۰ سه بیت از اشعار عربی حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ۲۹۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره ئی دارد باینعبارت (و شرح ابیاته لبعضهم اوله : الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیان را بالاخص بانهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - **توضیح** آنکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کاشف بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلالة و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

١٩٠

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

١٩٠

نسخه نفیس و بی نظیر

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخرالدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ٨٩٠ هجری قمری

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام و اثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم.

فوائد و منافع عدیده از این کتاب عاید میشود منجمله در صفحه ٢٧٠ سه بیت از اشعار عربی حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ٢٩۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره ئی دارد باین عبارت (وشرح ابیاته لبعضهم اوله: الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیان را بالاخص با نهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح اینکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کاملا بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

فهرست برخی از مطالب و مندرجات مهم و قابل توجه نسخه حاضر

١٩٠

١ - معانی فارسی بعضی از لغات را درتن آورده (صفحات ٢-٧-١١۴-١٢٨-١٩۵-٢٠۶-٢٠٩) وغیره که معلوم میدارد شارح در هر دو زبان تسلط کامل داشته بعلاوه معلومات شارح در شناسائی شعراء عرب و دسترسی بدیوان اشعار آنان اطلاعات تاریخی در جای زیادی را حاوی است

٢ - چند رباعی و شعر فارسی نقل کرده که در نسخ تذکره و منسبی بنظر نرسیده مانند ص ٣٢ و ص ٢۴٧ که از خود خوارزمی و یا شعراء معاصر مولف است

٣ - دو بیت عربی از رشید وطواط ص ٢٠۵

۴ - حاشیه که از خط شیخ عبدالقادر نقل شده ص ٧

۵ - اشعاری از استاد ابابکر خوارزمی ص ١١٩

۶ - مدح بدیع الزمان همدانی حلف احمد سجستانی را ص ٢١٣

٧ - اشعاری از حکیم عمر خیام بعربی ص ٢٧٠ و از قاضی منصور هروی ص ٢٧١

٨ - شعر از ابوالفرج الساوی در مرثیه رکن الدوله و فخرالدوله البویه ص ٢٨٩ و از ابی القاسم بن حسن الکاتبی ٢۶٩

٩ - چند بیت از ابن بابک ص ٢٢١

١٠ - اشعار زیادی در اغلب صفحات از صاحب بن عباد منجمله ص ١٢٢

البیان لبعض العجم ١٢٠ و ادیبان فی بلخ

١١ - مدایحی که درباره ابی الفضل نوبختی و ابا سهل نوبختی سروده شده ١١۴ و ١٧١

١٢ - قصیده ابی تمام در ظفر معتصم و سوزاندن افشین ٢٠۶-٢١٠

١٣ - لقب و کنیه و نام عضدالدوله دیلمی بتاج خسرو که قابل توجه و بدیعست ص ۴٠ زیرا خسر در فارسی شوهر خواهرست و در متن هم خسر [illegible]

١۴ - کنیه نعمان بن المنذر به اباقابوس ص ٩٨

١۵ - شرح مولانا ناصرالدین بر ایضاح که دیده شد ١٩

١۶ - نقل بعضی اشعار که در دیوان شعراء مانند ابوالعلاء معری و ابی تمام وغیره نیست و خوارزمی از آنها با بیات سقط نام برده و بسیاری از آن اشعار را نقل کرده - از کتب نادر زیادی مانند مسائل المشکله شیخ عبدالقاهر و کتاب المقتضب از خداش بن زهیر و نهایه الایجاز فخر رازی و صدر الافاضل و واحدی و قطب الدین شیرازی و اساس البلاغه زمخشری و کتاب عیار الشعر لابن طباطبا و از فضلاء رضی الحق والدین المعروف بشیخ یحیی ص ٢۵٧ و دلائل الاعجاز و ده ها تالیف بزرگان شعر و ادب ایران و عرب نقل کرده

١٧ - نام نوعی شراب که در زبان فارسی میپختج گفته میشود ص ٢٨١

١٨ - مرثیه ابوالفرج الساوی فخرالدوله البویه را ٢٨٩

١٨ - بعضی لغات فارسی آورده که در فرهنگها نیست مانند نوعی شراب بنام می پختج ص ٢٨١

نسخه نفیس و بی نظیر

٢٠
الف ر ۴٣
١٧٠ م

شرح ابیات ایضاح

تالیف

الامام العلامه فخرالدین الخوارزمی

بخط یوسف بن پیر اصفهانشاه مورخ بسنه ٨٩٠ هجری قمری

این شرح از نسخ نفیس و عدیم النظیر و گرچه بعربیست ولی از متون قدیمه است که بوسیله آن بنام و اثر یکی از فضلا و دانشمندان عالیقدر ایران دست مییابیم.

فوائد و منافع عدیده از این کتاب عاید میشود منجمله در صفحه ٢٧٠ سه بیت از اشعار عربی حکیم عمر خیام را آورده

این کتاب ٢٩۵ صفحه و قریب پنجهزار و ششصد سطر است

در کشف الظنون از شروحی چند که بر ایضاح نوشته شده است نام برده و باین نسخه هم مختصر اشاره ئی دارد باین عبارت (وشرح ابیاته لبعضهم اوله: الحمد لله المتوحد بحسن توفیقه) و حاجی خلیفه این رویه نکوهیده و عادت نا ممدوح را دارد که تالیفات ایرانیها را بعضاً و شیعیان را بالاخص با نهایت بی توجهی و بی اعتنائی و بطور اختصار و اجمال برگذار مینماید - توضیح اینکه حاجی خلیفه در نقل سطر اول دیباچه دچار اشتباه فاحشی شده که کاملا بی توجهی او را میرساند زیرا در نسخه حاضر الحمد لله المؤید بحسن توفیقه است که عبارت صریح الدلاله و صحیح المعنی است و المتوحد بحسن توفیقه نه معنی دارد و نه صحیح است در اینجا

١٢٩٠٨

١٩٠

اصل کتاب ایضاح از جمال الدین خطیب دمشق است
یادداشت یکی از مالکین نسخه موسوم به هدایة الله بن حاجی مخدوم در سنه ۹۸۴ پس از ... [illegible]
که در آن تاریخ ۱۳۰ آقچه خریداری نموده در حاشیه صفحه آخر کتاب
سجع مهر گوشه صفحه مقابل (رب زدنی علماً والحقنی بالصالحین)

١٢٩٠٨

١٥

من المتملكات العبد [illegible] محمد ابن [illegible]
الأقل المذنب [illegible] كتبت
[illegible] سنة تسع (وتسعين) ومائة (بعد) الألف
من الهجرة النبوية

٨٠٣٦١

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله المؤيد بحسن توفيقه الهادي بادلة الطافه الى جزيل رحمته بعميم كرمه كل مراد المحسن بجسيم رافته سبيل الرشاد المستوسند فضله بما هو غير الميسر برحمته ما هو غير يسير والصلوة على من ختم به النبوة وارتفعت في الدارين الشبهه وانقطعت بظهوره الحجة واتضحت بدلالته المحجة محمد صلى الله عليه وعلى اله واصحابه الذين مضوا على سنته وترعوا ظنا بينهم في الحافظ على سنته وبعد فان كتاب الايضاح الذي صنفه العلامة المحقق جلال الملة والدين المعروف بخطيب دمشق واجراه مجرى الشرح المختصر المترجم بتلخيص الكتاب لعمرك جامع لاصول علم المعاني وفروعه كافل لمن اتبعه بالوقوف على اسرار البلاغة ودقائقها ضامن لمن وفاه النظر ان يجتلي وجوه دلائل الاعجاز ومحاسنها متقلد فوائد عبارات الشيخ عبد القاهر متوشح بحلل كلام الشيخ صاحب المفتاح وغيره فاشتهر في البلاد واقبل عليه الطلبة مجتهدين في اطلاعهم على مضمونه واجتلائهم بصائر الافكار وجه مكنونه ولكان قد استشهد في كل باب من ابوابه بكثير مما استشهد به الشيخ عبد القاهر في كتابيه اسرار البلاغة ودلائل الاعجاز من ابيات البلغاء من المتقدمين والمتاخرين يشكل على الدخيل في العربية نبذ من الفاظها وتشتبه على اخر من يحليه شئ من معانيها فيجيس في القلب ان اكتب لابيانه على قدر القوة حواشي يكشف عن الفاظها ومعانيها فتنا زعتني الاوهام زمانا بين الاقدام والاحجام الى ان سمعت

بعض

بعض اخواني وفقهم الله لرعاية حقوق الاخوة يقول لو كان لابيات الكتاب شرح فحرضني على الاقدام كلامه وزادني رغبة فرغت في كتبة تلك الحواشي ثقة بكرم اهل الفضل الباهرة امت بركاتهم واتبعت ابيات كل باب منه بما لم يورده من ابيات المفتاح لتكون جامعة لفضليين كافية لمؤنتين وانا فيما اتي واذر معتقد بتوفيق الله وعونه متمسك بالعروة الوثقى من كرمه ومنه شرح ابيات تضمنها مقدمة الكتاب قوله غدائره مستشزرات الى العلى ٭ تضل العقاص في مثنى ومرسل البيت لامرء القيس روى غدائرها والضمير للحبيبة وروى غدائره والضمير للفرع في البيت الذي قبله وفرع يزين المتن اسود فاحم اثيث كقنو النخلة المتعثكل الاستشزار الرفع والارتفاع فهو لازم ومتعد ومن روى مستشزرات بكسر الزاء اي جعله من اللازم ومن روى بفتحها جعله من المتعدي العلى جمع العليا تانيث الاعلى واراد بالجهات العلى في اساس البلاغة العقيصة خصلة تاخذها المراة من شعرها فتلويها ثم تعقدها حتى يبقى فيها التواء ثم ترسلها المثنى من الشعر وغيره ما ثني ومعناه بالفارسية دوتاه كرده والمرسل خلافه يصف جبينه بكثرة الشعر فتقول غدائرها وذوائبها او غدائره وفروعها وهو الشعر التام مرتفعات او مرفوعات الى اعلى راسها تضل العقاص منها بين المثنى والمرسل منها اي لكثرة شعرها بعضه مرفوع الى العلو وبعضه مثنى وبعضه مرسل غير مثنى والبعض معقوص ملوي تغيب بين المثنى والمرسل واراد بتضل العقاص منها وجعل المعرف باللام بدلا من المعرف بالاضافة واراد في مثنى ومرسل منها اي من الغدائر فحذف لان المراد مفهوم قوله وفاحما ومرسنا مسرجا

قوله ومقلة وحاجبا مزججا البيت للعجاج امراة زجاء بينة الزجج وحاجب ازج وزججت حاجبها دققته وقوسته الفاحم الاسود واراد شعرا فاحما فحذف الموصوف قال صدر الافاضل المرسن الانف واصله موضع الرسن ثم كثر استعماله في انف الانسان حتى قيل فعلت ذلك على رغم مرسنه اي على رغم انفه قال العجاج وفاحما ومرسنا مسرجا وهذا نوع من الاستعارة والمعنى ان لهذه المراة مقلة سوداء وحاجبا مدققا مقوسا وشعرا اسود وانفا كالسيف السريجي في الدقة والاستواء او كالسراج في البريق يقال سرج الله وجهه حسنه وبهجه قال الجوهري قال الاصمعي السريجيات سيوف منسوبة الى قين يقال له سريج وشبه العجاج بها حسن الانف في الدقة والاستواء وقال وفاحما ومرسنا مسرجا ووصف ابو العلاء المعري انوف النساء بالنور في قوله مراسنها امست لنور مراسيا فاعظم الابيات الان الظلم قوله

الحمد لله العلي الاجلل ٭ انت مليك الناس ربا فاقبل

اراد الاجل قوله ربا اي يا ربا فحذف حرف النداء واراد يا ربا فاقبل الحمد لك يا ربنا قوله

كريم الجرشي شريف النسب ٭ اغر ابلج مبارك الاسم اغر اللقب

البيت لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة الحمداني قال الواحدي ان اسمه علي وهو اسم مبارك يتبرك به لمكان علي بن ابي طالب رضه ولانه مشتق من العلو والعلو مبارك وهو مشهور لانه سيف الدولة الحمداني والجرشي النفس والاغر الفرس الذي في وجهه غرة من البياض وقد يراد به المشهور قوله جزى ربه عني عدي ابن حاتم

جزاء الكلاب العاويات وقد فعل قوله جزى ربه دعاء على عدي ان اريد بالكلاب العاويات شرار الناس فمعنى جزاء الكلاب جزاءه لهم اي كما يجزيهم الرب بافعالهم وان اريد بها حقيقتها فمعنى جزاء الكلاب كما تجزى الكلاب اي كما تكون الكلاب مجزية من جهة من توذيهم وتنبحهم وفيه تشبيه عدي بالكلاب وقوله وقد فعل اخبار كانه اجيبت دعوته فاخبر اي قد فعل الله ذلك الجزاء قوله

وقبر حرب بمكان قفر ٭ وليس قرب قبر حرب قبر

حرب اسم رجل وقوله قبر وقع اسما لقوله ليس وكان وجهه ان تقول قربه قبره فوضع الظاهر موضع المضمر دلالة على لزوم التوجع والمعنى ان قبر هذا الرجل بمكان قفر خال ليس بمقبر في قرب قبره وانه دفن في مكان لم يدفن فيه غيره وظاهر البيت اخبار والمعنى تاسف وتحسر على كون قبره في ذلك المكان قوله

كريم متى امدحه امدحه والورى معي ٭ واذا ما لمته لمته وحدي

البيت لابي تمام من قصيدة يعتذر فيها الى الممدوح اي الغيث موسى بن ابرهيم الرافعي عما نسب اليه من هجائه معاتبة الممدوح قوله والورى معي جملة في محل النصب على الحال وقوله وحدي حال اي منفردا والمعنى هو كريم اذا امدحه وافقني الناس على مدحه ويمدحونه كما امدحه لانه كالحسن الى الحسن اليهم مثله وقيل لا امدحه بشئ الا صدقني الناس فيه او ان الناس اتفقوا معي على ان ما يوجب المدح للانسان من معاني الكمال موجود فيه فيمدحونه كما امدحه واذا ما لمته لمته منفردا لا يوافقني في لومه احد ولا يصدقني فيما الومه عليه لانه ليس فيه ما يقتضي لومه والقصد

فقني

فى هذا ان يرى براءة ساحة الممدوح عما يلام به الناس لان ثبت لنفسه
انه يلومه وحده اولانه يوثر ان عليهم بمزيد الاحسان اليه وزيادة الاحسان تمام
على فالومه وحدى ولبس في هذا كثير مدح اويظن في دون الناس ما لم يخطر
ببالى ويصدق الساعى في اليه فيما يتهمنى عنده من الهجاء فالومه على ذلك وحدى
والذى ذكر فى قوله واذا امالمته لمته وحدى محتمل نظرا الى اللفظ والمقام
وقبل هذا البيت أعيذك بالرحمن ان تطرد الكرى
بعتبك عن طرف امرء صادق الود ، أالبس هجر القول من لو هجوته
اذن لهجانى عنه معروفه عندى ، وبعد أرد يدى عن عرض حر
ومنطقى ، واملأها من لبدة الاسد الورد قوله وما مثله
فى الناس الا مملكا ، ابو امه حى ابوه يقاربه البيت
للفرزدق في ابرهيم بن هشام بن اسمعيل المخزومى خال هشام بن عبد الملك بن مروان
وحق النظم ان تقول وما مثله فى الناس احد يقاربه الا مملك ابو امه ابوه
والمعنى وما مثل ابرهيم فى الناس حى يقاربه اى احد يشبهه ويدانيه فى الفضائل
الا مملك يعنى هشام بن عبد الملك الذى قد تملك الملك ابو امه اى ابو ام
الملك ابوه اى ابو ابرهيم يريد ان المملك يعنى هشام بن عبد الملك الذى هو ابن
اخت ابرهيم يقاربه ويشبهه قوله ساطلب بعد الدار عنكم لتقربوا
وتسكب عيناى الدموع لتجمدا البيت للعباس بن الاحنف
قوله وتسكب عطف على قوله بعد الدار ومعناه ان تسكب فلما حذفت ان رفع
فهو كقوله الا ايهذا الزاجرى احضر الوغى ومعنى البيت انى اطلب

منكم البتة ايها الاحبة بعدى عنكم ومفارقتى اياكم لتقربوا منى ويحصل قربكم واطلب
ان تسكب عيناى دموعها وازيد الحزن فى فراقكم ليحصل لى سرور وصالكم
لانكم تخالفوننى فى كل ما اريده منكم كما طلبت منكم القرب تبعدتم عنى وميتما
اريد منكم ان تسرونى احزنتمونى فاما بعدتم فانى اطلب فراقكم لتواصلونى
واحزن فى بعادكم لتسرونى بوصالكم وفى طريقته قول ابى الحسن الباخرزى
ولكم تمنيت الفراق مغالطا ، واحتلت فى استثمار غرس ودادى
وطمعت منها فى الوصال لانها ، تبنى الامور على خلاف مرادى
قوله ابكانى الدهر ويا ربما ، اضحكنى الدهر بما يرضى
البيت لحطان بن المعلى وهو حماسى قال المرزوقى قوله بما يرضى يدل على انه
اضمر مع قوله ابكانى الدهر شيئا يكون فى مقابلته والمعنى ابكانى الدهر بما يسخط
وقوله يا ربما المنادى محذوف كانه قال يا قوم ربما وهذا النداء على وجه التحسر
والتوجع من معاملة الدهر وسوء تقلبه وقوله ربما ما هذه دخلت كافة لرب
عن العمل ومخرجة لها الى ان يصير مشتركة حتى جاز وقوع اضحكنى بعده والمعنى ابكانى
الدهر واحزننى بما اسخطنى من مضاره ويا قوم كثيرا ما اضحكنى وسرنى بما
رضينى من منافعه قوله الا ان عينا لم تجد يوم واسط ، عليك
بجارى دمعها لجمود البيت لابن العباس السندى وهو حماسى يرثى ابن
هبيرة قوله بجارى دمعها اى بدمعها الجارى فهو كقولهم سحق عمامة واضافة
اليوم الى واسط وهو بلد للتوضيح والتحديد والمعنى ان عينا لم تسح بدمعها
الجارى عليك يا ابن هبيرة يوم قتلك بواسط لجمود لبخيلة معدودة

فى البخلاء يعنى انك حقيق بالبكاء عليك من لم يبك عليك بدموع جارية
فهو بخيل جدا قوله سبوح لها منها عليها شواهد
اوله وتسعدنى فى غمرة بعد غمرة البيت لابى الطيب اراد بالسبوح
فرسا حسن الجرى فى اساس البلاغة فرس سابح وسبوح وخيل سوابح
وارتفع سبوح على انه فاعل السعدى قال الواحدى وتعيننى على تورد غمرات
الحرب فرس سبوح تشهد بكرمها خصال لها منها ادلة على كرمها قوله
حمامة جرعى حومة الجندل اسجعى ، فانت بمرأى من سعاد
ومسمعى ، البيت مطلع قصيدة لابن بابك فى ابى على احمد بن احمد ووقع
فى نسخ الايضاح حمامة جرعا حومة الجندل ورايت فى ديوانه مصحح حمامة
جرعا دومة الجندل السجع قال صدر الافاضل هى بين مكة وكوفة والشام
والمحدثون على الضم قال ابن دريد وهو خطأ واياه عنى الشاعر فى قوله ستى جدنا قبرا
امسى بدومة ثاويا من اللؤلؤ والجوز اغادو رائح الجرعى ارض حزنة يعلوها
رمل يحجب الكلمة اذا رددت صوتها على وجه واحد والمعنى يا حمامة جرعاء هذا
الموضع وهو حومة الجندل اسجعى وردى صوتك فى الطرب فانت بموضع رؤية
وسماع من هذه الحبيبة وبحيث تراك وتسمع فتدرك اى انت قريبة منها فاملى
كل من الطرب والتغنى وفى هذا الكلام من المبالغة فى التحسر ما لا يخفى وبعده
ستعاك رذاذ من ندى الطل رائح كما انحل خيط اللؤلؤ المتقطع قوله
يا على بن حمزة بن عمارة انت والله ثلجة فى خيارة السـ
حكى عن الصاحب يريد بهذه الخيار الذى تؤكل واراد وصفه بشدة البرودة لان الخيار

بارد بالطبع فاذا جمع مع الثلج كان غاية نقلت هذا من غير تغيير عن حاشية
دلائل الاعجاز قوله فظلت تدير الكاس ايدى جآذر ، عتاق
دنانير الوجوه ملاح البيت لابن المعتز وقبله لبسنا الى الخمار
والنجم غائر ، غلالة ليل طرزت بصباح فى اساس البلاغة هو عتيق الوجه
كريمه وسمى الصديق عتيقا لجماله شبه الوجوه بالدنانير فى الاشراق قال
المرقش الاكبر النشر مسك والوجوه دنانير واطراف الاكف عنم والمعنى غدونا
الى بيت الخمار بعد غروب الثريا وعلينا من ظلمة الليل بقيه رقيقة كالغلالة
لاحقتهما بتباشير الصبح وكان الصباح طرازا لها فاذا دارت بيننا
طول اليوم كؤوس الراح ايدى سقاة شبيهة بالجآذر جيدا ومقلة وحسن
التفات عتاق الوجوه الكريمة الجميلة الشبيهة بالدنانير فى الاشراق
ويعرف الشعر مثل معرفتى ، وهو على ان يزيد مجتهد
وصيرفى القريض وزان دينار المعانى الدقاق منتقد
البيتان للخالدى فى وصف غلام له بالشعر الاجتهاد بذل الوسع الاستقاد
تمييز الجيد من الردى والمعنى ان هذا الغلام يعرف الشعر مثل معرفتى له ويقف
على دقائقه مثل وقوفى عليها وهو مجتهد باذل وسعه فى ان يزيد على معرفة الشعر
والاطلاع على لطائفه وهو صيرفى القريض يصرف فى الشعر بدقة نظره
ويجعل بعضه عيارا على البعض بعلمه وزان المعانى الدقيقة الشبيهة بالدنانير
فى العزة وميل النفوس اليها يزنها ويقدرها بميزان العقل والفكر ليؤدى سالمة
من زيادة ونقصان منتقد مميز جياد الاشعار عن رديها شرح ابيات

تضمنها القول في احوال الاسناد الخبري قوله فغنّها وهي لك الفداء
انّ غناء الابل الحُداء البيت لبعض العرب الفصر في غنّها للابل في اساس البلاغة
غنّاه وتغنّى نحو كلّمته وتكلم قال الجوهري الغداء اذا كسر اوله يمدّ ويقصر
واذا فتح فهو مقصور والغناء بالكسر والمد الاغنية حدا الابل حداء وهو حادي
الابل وهم حداتها وحدا بها حداء اذا غنّى لها والمعنى غنّ الابل ونشّطها
للسير بالتغنّي فان غناءها وما هو سبب لنشاطها واهتزازها حداؤك بها
وتغنيك لها وهذا بعث لمن خاطبه على السير وهي لك الفداء حمله معترض
قوله بكّرا صاحبيّ قبل الهجير ان ذاك النجاح
في التبكير البيت لبشار في اساس البلاغة بكر المسافر وابكر
وبكّر وابتكر خرج في البكرة قصد الشاعر الحث لصاحبه على الجد في طلب
المقصود والمعنى ظاهر قوله جاء شقيق عارضا رمحه
ان بني عمك فيهم رماح البيت لحجل بن نضلة قوله عارضا
رمحه اي واضعا قوله فيهم رماح جملة في محل الرفع على انها خبر ان والمعنى
صار هذا الرجل متبخترا بسبب الرمح واثقا بقوته ظانا بني اعمامه
بلا رماح فقلت له تنكّب وخلّ طريقهم لئلا تزاحم علىك رماحهم وتركم
علىك استنتها فان الرماح فيهم كثيرة قوله اذا ارتدعا في القدر من
يستعيرها قوله فلا تسأليني واسألي عن خليقتي قال
الصغاني البيت لعوف بن الاحوص ونسبه الشيخ جار الله رحمه الله الى الكميت
ورواه وانظري ما خليقتي عاني القدر بقية المرق فيها قوله فلا تسأليني

اراد لا تسألي عني فحذف الحرف وهو اصل الفعل لخاطب امراته يقول لا تسألي
عن نفسي وذاتي ونسبي ولكن اسألي عن خلقي وانظري خلقي وعادتي في زمان
قحط رد منع فيه بقية المرق في القدر كل انسان يستعير القدر وحقيقة المعنى
اذا رد صاحب القدر المستعير لما لاجل بقية المرق فيها فالعاني سبب المنع
فاسناده اليه اسناد الشي الى سببه وفي البيت ان الاعتبار لكرم الاخلاق
لا لشرف الاعراق وفيه تمدح بكرم خلقه قوله اشاب الصغير وافنى
الكبير كرّ الغداة ومرّ العشيّ البيت للصلتان العبدي
وهو حماسي والمعنى ان كرور الايام ومرور الليالي يجعل الصغير كبيرا او الطفل
شابا والشيخ فانيا قوله قد اصبحت ام الخيار تدّعي
عليّ ذنبا كله لم اصنع من ان رأت راسي كراس الاصلع ميّز عنه
قنزعا عن قنزع جذب الليالي ابطئي او اسرعي افناه قيل الله
للشمس اطلعي حتى اذا واراك افق فارجعي الابيات لابي النجم قوله
من ان رأت في محل النصب لانه مفعول له والعامل فيه تدعي الاصلع الذي
انحسر شعر راسه يقال مازا الشي وميزه اذا فصله عنه القنزع والقنزعة
الشعر حوالي الراس وقوله جذب الليالي اراد به مضيّها واختلافها في اساس البلاغة
جذب الشهر مضت عامته وقوله ابطاي او اسرعي قيل موضع الليالي
اي الليالي المقول في حقها ابطاي او اسرعي وقيل حال عنها اي الليالي
مقولا في حقها ابطاي او اسرعي قلت يجوز ان يكون الشاعر اراد بقوله
ابطاي او اسرعي معنى تبطئي وتسرعي فوضع الامر موضع الخبر دلالة

على ان الليالي في جذبها ومضيها مأمورات بامره سبحانه ولا منع الحكمه
تعالى الله عما يقول الظالمون واستعمال الامر في معنى الخبر وعكسه للقصد
الى لطائف غير عزيز في كلامهم وقوله حتى اذا واراك اي سترك حتى هذه متعلقة
بقوله اطلعي وهي غاية له وهي التي تحكى بعدها الكلام المحكي والكلام المحكي الجملة
من الشرط والجزاء والمعنى ان هذه الحبيبة اصبحت مدعية عليّ ذنوبا لم ارتكب
شيئا منها لرؤيتها راسي كراس الاصلع لكبري وشيخوختي ميّز وفصل
اختلاف الليالي الشعر الذي بقي من حوالي الراس وجوانبها ثم قال افناه اي
افنى شعري راسي قيل الله وامره للشمس بالطلوع والغروب قوله
فنام ليلي وتجلّى همّي اوله قد كنت في اهمّ وداعي نجم الهم الحزن
وراعي الليل عبارة عن الساهر واسناد النوم الى الليل مجاز لكونه فيه
والتجلي الانكشاف والزوال والمعنى كنت قبل هذا محزونا وساهرا فنام
ليلي اي نمت فيه وزال عني حزني قوله شيّب ايام الفراق مفارقي
تمامه وانشزن نفسي فوق حيث تكون هذا البيت من باب نسيب
الحماسة يقول اثّرت ايام الفراق فيّ فابدلتني الشباب شيبا
والجدة والقوة خلوقة وازعجت نفسي من مراكزها الى ما فوقها وحقيقة
المعنى شيّب الله مفارقي حين ابتلاني بايام الفراق وشدائدها وانشز الله
نفسي وازعجها من مقرها فوق مكان يكون النفس فيه بما لحقني من الاحزان
زمان الفراق ولكن تجوّز الشاعر في اسناد الفعل الى ايام الفراق لكونها سببا
قال المرزوقي جعل حيث اسما واضاف فوق اليه وحيث في الامكنة

بمنزلة حين في الازمنة وتكون مستقبل كان التامة ومعناه تقع وتحصل وتقال
للرجل اذا ارتحف عن مجلسه وارتفع فوقه وذلك نشز نشوزا وانشزه الشاء
وقوله ايام الفراق مفارقي تسمى التجنيس الناقص وفرق الراس ومفرقه واحد
قوله ونمت وما ليل المطيّ بنائم اوله لقد لمتنا يا ام غيلان
في السرى يخاطب الشاعر امراة عذلته السير في الليل فيقول لمتني على
السرى ونمت انت وتركت ملامي واسترحت وما ليل هذه الابل بنائم اي
ليست بنائمة في ليلها تاركة للسرى مستريحة فيه وقصده فيه انّي لا اترك السرى
ولا اريح ابلي ليلا لتنام وتستريح وهذا منه تمدح بجلادته وقوته وصبره
على مشاق الليل السير والسرى قوله وتحيى له المال الصوارم والقنى
وتقتل ما تحيي التبسّم والجدا البيت لابي الطيب من قصيدة في سيف
الدولة يصفه بالجود والشجاعة يقول تحيي لسيف الدولة المال وتكثر الصوارم
ورماحه لانه مجاهد في سبيل الله ويقاتل اعداءه فيقتلهم ويغنم اموالهم وتقتل
وتفرق تبسّمه وجداه وهو ما تحييه من الاعراض المال وصوارمه وقناه
يريد يعطي في السلم اموالا ياخذها في الحرب واراد ما تحييه فحذف الراجع
الى الموصول استعار الاحياء للزيادة والتكثير والقتل للتفريق ثم سندها
الى الصوارم والتبسم مجازا لكون الصوارم والقنا آلة لزيادة المال وكون التبسم
الذي هو دليل الرضا سببا لتفريقه ومن ابيات هذه القصيدة اذا انت
اكرمت الكريم ملكته وان انت اكرمت اللئيم تمرّدا قوله

تجوب له الظلماء عين كأنها زجاجة شرب غير ملأى ولا صفر

البيت في وصف الجمل باهتدائه بنور عينه وحدة بصره يد صفر واناء صفر يستوي فيه الواحد والجمع وقبله تناس طلاب العامرية اذ نأت باسجح مرقال الضحى قلق الضفر تخاطب نفسه فيقول تكلف في نسيان طلب هذه الحبيبة اذ ابعدت عنك بالبعد عنها والمفارقة لها بركوب جمل اسجح مستقيم السير سهلة مرقال مسرع في الضحى قلق الضفر يعلق ضفره وهو حزامه لضمره وهزاله من كثرة السفر تجوب لهذا الجمل الظلماء وتقطعها ليهتدي فيها عينه التي هي من كثرة الاسفار غايرة كانها في غورها زجاجة لشارب الخمر غير ممتلية وغير صفراي خالية بل ذهب بعضها وبقي البعض والمراد ان هذا الجمل تجوب لنفسه الظلماء بنور عينه لكنه اسند الفعل وهو الجوب الى العين لكونها سببا له وهذا في الحقيقة راجع الى وصف الشاعر نفسه بالاهتداء بالظلمة يعني غير ملأى ولا صفر مثل قول الاخر وعيس برينا ها كان عيونها قوارير في ادهانهن نضوب قوله وصيرني هواك وبي لحيني يضرب المثل وروي بحيني بالباء وروي لحيني باللام وبعده البيت وصيرني هواك وبي لحيني يضرب المثل في الجنون وقوله يضرب المثل هو المفعول الثاني لصيرني والواو للتأكيد لصوق الخبر بالمبتدا وقوله بحيني بالباء او اللام تعليل لقوله يضرب المثل والمعنى صيرني هواك مضروبا به المثل بسبب حيني اولاجل حيني اي هلاكي وقبله اتيتك عائذا بك منك لما ضاقت الحيل ولعل

فان سلمت لكم نفسي فما لاقيته جلل وان قتل الهوى رجلا فاني ذلك الرجل

الاستشهاد في البيت والمعنى ظاهر قال الشيخ عبد القاهر نظر الى الاشارة والمعرفة في قوله فاني ذلك الرجل قوله يزيدك وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا

البيت لابي نواس يريد لغايته في الحسن والجمال كلما زدته نظرا واكثرت فيه التأمل رأيت فيه حسنا على ان الشيء اذا تكرر على النظر فلا يحكى به شرح الابيات التي تضمنها

القول في المسند اليه قوله قال لي كيف انت قلت عليل سهر دائم وحزن طويل يريد انا عليل بحذفه والمصراع الثاني جواب لسؤال اقتضاه

قلت عليل وهو ما بالك وما سبب علتك فقال سهر دائم والمعنى ظاهر قوله

ساشكر عمرا ان تراخت منيتي ايادي لم تمنن وان هي جلت

فتى غير محجوب الغنى عن صديقه ولا مظهر الشكوى اذا النعل زلت

وما بعدها رأى خلتي من حيث يخفى مكانها فكانت قذى عينيه حتى تجلت

هذه الابيات الثلاث من ابيات الحماسة قال العلامة قطب الدين الشيرازي ايادي بدل الاشتمال من عمرا بهذا الكلام ويجوز ان يريد لعمرو فحذف الحرف واوصل الفعل في اساس البلاغة شكرت الله نعمته واشكر والى نعمته يقال شكرته فلانا يريدون نعمة فلان قال المرزوقي لم تمنن يجوز ان يكون المراد لم تقطع وان عظمت وذلك لان الايادي السنية لا تكاد تتناسق ويجوز ان يكون المراد به لم تخلط بمن وقال في الكناية عن نزول الشر وامتحان المرء زلت القدم به كما يقال زلت النعل والمعنى ساشكر ايادي عمرو ان مد الله في عمري وتراخت منيتي وبعد اجلي ونعمه الصافية عن المن وعطاياه التي تخاط بالاذى فتى اي هو فتى لا تحجب غناه وماله عن

واصحابه ملتبذ لهم وشركهم فيه ولا نظير السكابة اذا زلت نعله ونزل به البلاء وابتلى
بالشدة بل يصبر على ما ينوبه من حوادث الزمان وفي طريقه قول الاخر اذا افتقر المرء
لم يرفقره وان ايسر المرء ايسر صاحبه قوله راى خلتي الخلة الفقر والمعنى راى
عمرو خلتي من حيث يكنيها كان خافيا لاني كنت استرها بالتجمل واذكيها وادرك الحال من طريق
الاستدلال والاهتمام بفطانته فكانت خلتي من حيث تاذيه بها بمنزلة القذى الواقع
في عينيه حتى جلت وزالت عني زال القذى والتاذي عنه وكان قوله

اضاءت لهم احسابهم ووجوههم دجى الليل حتى نظم الجزع ثاقبه
نجوم سماء كلما انقض كوكب بدا كوكب تأوي اليه كواكبه

البيتان لابي الطمحان القيني وهو يمدح بني لام بن عمرو قال الجوهري
الجزع الخرز اليماني وهو الذي فيه بياض وسواد التثقيب الاضاءة ويقال
نار ثاقبة وكوكب ثاقب وقد ثقب اي استضوء وتلالؤ ومعنى نظم اي جعل
على النظم واقدر فهو لمعنى انظم ومثله كرم واكرم واللام ثاقبه يعود الى دل
عليه قوله اضاءت لهم احسابهم كانه قال حتى نظم ثاقب حسبهم الجزع كذا
هذا ما ذكره المرزوقي وقيل الاظهر ان يعود الضمير ثاقبه الى الجزع والثاقب
من ثقب الدر بالمثقب ونظم ونظّم لمعنى وقوله لهم اللام لتاكيد اضاءة الاحساب
والوجوه اليهم والمعنى اضاءت انوار احساب هؤلاء القوم وهم بنو لام بن عمرو
وانوار وجوههم ظلمات الليل حتى اقدر ثاقب حسبهم ناظم الجزع على النظم في سلكه
او حتى نظم الجزع في السلك من ثقب اللؤلؤ ومثل هذا المثل يراد به طهارة
اعراقهم وزكاء اصولهم وفروعهم ثم قال نجوم سماء اي هم نجوم سماء في الرفعة

والاشتهار وانهم زينة الدنيا وسبب اهتداء الناس كلما انقض وسقط
كوكب بدا عقيبه كوكب اخر لقوم مقامه يأوي ويجتمع الى ذلك الكوكب ساير
الكواكب يريد كلما مات منهم رجل كالنجم قام مقامه رجل اخر كالنجم في كواكبه
يأوي اليه ساير قومه الذين هم كالنجوم يريد ان كلهم مشاهير والضمير في كواكبه
للكوكب للملابسة بينهما او الى السماء على ارادة السقف قوله

سريع الى ابن العم يلطم وجهه وليس الى داعي الندى بسريع
حريص على الدنيا مضيع لدينه وليس لما بينه بمضيع

البيتان لابي الرقيش قوله يلطم وجهه في محل النصب على الحال وقوله على جمعها والقطع
والتقصير في الانفاح مذكوره وكان الشاعر انما حذف المسند اليه في البيتين تطهيرا
للسان عنه قوله

الله انجح ما طلبت به والبر خير حقيبة الرحل

البيت لامرئ القيس انجح افعل التفضيل وهو انجح من المزيد وهو جائز عند سيبويه
تعالى انجح الله طلبتك فنجحت في اساس البلاغة ملأ حقيبته وحقايبه وكل ما حمل
وراء الرحل فهو حقيبته وحذف مفعول طلبت والموصول الذي اصف الله انجح عبارة
عن الوسائل التي يطلب بها الانسان مطالبه والضمير في به للموصول وتذكيره
باعتبار اللفظ يحث الشاعر على الالتجاء الى الله عند استنجاح الحاجة وعلى فعل الخير
فيقول الله هو انجح واكفى الوسائل التي طلبت بها مطالبك فاستنجح حاجتك دون
غيره والبر والاحسان الى الناس خير حقيبة الرحل وخير ما حمله الانسان فتزوده
فان خير الزاد التقوى والذخيرة خير مدخر قوله

النفس راغبة اذا رغبتها واذا ترد الى قليل تقنع

البيت لابي ذويب واسمه خويلد بن خالد الهذلي قال الاصمعي هذا ابرع وابدع
بيت قالته العرب والمعنى ان رغبة النفس يحسب بسطك لها فاذا رددتها
الى قليل قنعت وهذا البيت من قصيدة يذكر فيها مدت بنيه مطلعها

أمن المنون وريبها تتوجع والدهر ليس بمعتب من يجزع

ومنها

أودى بنيّ واعقبوني حسرة بعد الرقاد وعبرة لا تقلع
ولقد حرصت بان ادافع عنهم فاذا المنية اقبلت لا تدفع

قوله

انا المرعث لا اخفى على احد ذرت بي الشمس للقاصي وللداني

البيت لبشار وكان يلقب بالمرعث لرعثة كانت له في صغره اي قرط في اذنه
صبي مرعث اي مقرط ويجوز ان تكون الباء للتعدية يقال ذر قرن الشمس اذا طلع
والمعنى ذرت واطلعتني الشمس وشهرتني في الافاق ونشرت اخباري فيها
ويجوز ان يكون للملابسة والمعنى طلعت وانا معها اسير بحاجتي وسيري ويجوز
ان يكون للتجريد اي انا شمس طالعة على البعيد والقريب يريد بهذا كله اشتهاره
قوله لا اخفى على احد تاكيد لقوله انا المرعث لان معناه انا المعروف المشهور عند
الناس وقوله ذرت بي الشمس تاكيد لقوله لا اخفى على احد واراد بالقاصي
وهو البعيد وبالداني وهو القريب جميع الناس ومن ابيات المفتاح
في هذا الباب قول الحماسي انا الذي يجدوني في صدورهم

لا ارتقي صدرا منها ولا ارد

الضمير في يجدوني لجماعة الحساد الذين
كان يجب عليه ان يقول يجدونني لان الفعل في موضع رفع لكنه حذف النون
تخفيفا وكان يجب ان يقول يجدونه حتى يكون في الصلة ضمير يعود الى الذي وانما

والمبتدا

جاز لان الذي خبر انا وهو المبتدا شيء واحد فلما كان الاول والثاني شيئا واحدا
لم يبال ان يرد الضمير الذي يجب رجوعه الى الثاني الى الاول ومعنى البيت انا الذي صرت
غصة في صدورهم قد نشبت فلا تصدر ولا ترد اي صارت لازمة لا تسوغ ولا
تؤوب وقوله صدرا مصدر في موضع الحال وقوله لا ارتقي ان جعلت في صدورهم
لغوا يكون في موضع المفعول الثاني وان جعلت في صدورهم مفعولا ثانيا كان
لا ارتقي حالا ومن ابياته قول عمرو بن كلثوم

ونحن التاركون لما سخطنا ونحن الآخذون لما رضينا

والمعنى نحن نترك ما نسخط ونكرهه ولا نريده
ونحن ناخذ ما نرضاه ونريد لانا قادرون على ما نشاء وهذا البيت من ابيات
السبعيات ورواه الزوزني وانا التاركون اذا سخطنا وانا الآخذون
اذا رضينا وهذه الرواية اظهر ووجه كونها اظهر موقوف على ما قبل البيت وما بعده
فمن اراد فليراجع ومن ابياته قول ارطاة بن سهية المري وهو حماسي

ونحن بنو عم على ذاك بيننا زرابي فيها بغضة وتنافس
ونحن كصدع العس ان يعط شاعبا يدعه وفيه عيبه متشاخس

اشار بذلك الى ما جمعهم من سبب العمومة ونسبها الزرابي البسط واحدها زربية
وزربي وذكرها مثل ههنا والتنافس التحاسد الصدع الشق والعس القدح
الضخم والشعب يستعمل في الجمع والتفريق والشاعب ههنا مصلح الاقداح والمتشاخس
المتفاوت المتباين ومنه تشاخست اسنانه من الكبر اذا اختلفت يصف الشاعر
تمكن الخلاف فيهم واستحكام الفساد منهم حتى لا يرتفع وان اظهروا الوفاق ولا يزول
وان اصلحوا ذات بينهم فيقول نحن ابناء عم على ما بيننا من القربى والقرابة فرشت

بينا نحن بسط تشتمل على تباغض وتحاسد ونحن في عدم قبول الصلح كالشق
في القدح ان اعطيت عبارته وعيبه ظاهر غير منكتم ولا خاف وفي هذا
التشبيه ابراز المعقول في صورة المحسوس قوله وانت التي
اخلفتني ما وعدتني واشمت بي من كان فيك يلوم البيت
لامامة وهي حماسية تخاطب محبتها ابن الدمينة يقول انت التي
اخلفتني كل ما وعدتني الوفاء به ونقضت ما عاهدتني عليه واشمت بي كل من كان
يلومني فيك وينصحني في حبك ويريني الخطأ في الميل اليك لانك عدلت عما يوجبه
المحبة على المحب من الوفاء بعهد حبيبه ومن ابيات المفتاح في هذا
المقام قول ابن الدمينة وهو حماسي في حبيبته امامة وانت التي كلفتني
دلج السرى وجون القطا بالجهلتين جثوم السرى سير الابل والدلج
السير في بعض الليل ويقال سرى دلجة اي ساعة من اول الليل ولذلك اضاف الدلج
الى السرى مجرى اضافة البعض الى الكل والجون جمع جون كما يقال عرب وعرب
كذا ذكره المرزوقي والجون يقع على البيض والسود وجلهة الوادي جهته
والجثوم جمع جاثم وجثم الطائر الصق صدره بالارض اخبر ابن الدمينة يعدد على
امامة ما تحمله من المشاق في حبها فيقول يا امامة انت التي كلفتني السرى والسير
واقتحام الاهوال في الليل والطيور ساكنة في اعشاشها فكان حق الكلام ان يورد
الصلات في البيتين على طريقة الغيبة وقد نبهت على جوازه ومن ابياته
قول الشاعر يا ابن الاكارم من عدنان قد علموا وتالد المجد بين العم والخال
انت الذي تنزل الايام منزلها وتمسك الارض من خسف وزلزال

قوله قد علموا حذف مفعول علموا اراد قد علموا انك ابن الاكارم وتالد المجد قصدا
الى هذا مسلم مقرر عند الناس لا يحتاج الى ذكره والجملة اعتراض وقد يأتيه تحقيق
ما ناداه به من كونه ابن الاكارم وتالد المجد وقوله وتالد المجد كقولهم جرد قطيفة وجعل
نفسه مجدا وفي وصفه بالتالد اشارة الى انه ورث المجد كابرا عن كابر والمعنى
يا ابن الاكارم من هذه القبيلة ويا مجدا تالدا ورثه من الاعمام والاخوال الكرام الطرفين
انت الذي تنزل الايام منزلها وتحلها محلها فلا تتعدى طورها ولا تعتدي على احد
على احد وتمسك الارض من خسفها بالناس وتمنعها من اخذها لهم وزلزالها واضطرابها
بحسن سيرتك وبركة دعائك قال الجوهري خسف الله به الارض اي غاب به فيها
وزلزل الله الارض زلزلة وزلزالا فتزلزلت هي والزلزال بالفتح الاسم قوله
تنزل ويمسك بالياء وهو العائد وروي بالتاء فهو جائز لما ستقف عليه ومن
ابياته قول الحماسي في باب المراثي قد كان قبلك اقوام فجعت بهم
خلى لنا هلكهم سمعا وابصارا انت الذي لم تدع سمعا ولا بصرا
الا شغلته فاصر العيش امرارا قوله فجعت بهم صفة اقوام وقوله خلى لنا
هلكهم خبر كان والشغا الباقي من كل شيء قوله لم تدع هو بالياء ايش الدهر
لان الصلة جارية على حدها مع الموصول واذا رويته بالتاء فعلى الخطاب وساغ
ذلك لان المخاطب والذي مرجعهما الى شيء واحد وقال سمعا وابصارا لان السمع
اسم جنس فهو كالجمع وقد ذكره المرزوقي في شرح هذا البيت والمعنى قد كان فيما مضى
من الزمان اقوام فجعنا بهم وبموتهم خلى وترك اسماعا لتسمع بها لان الاسماع
صحت بنعيك ولا بصرا لان الابصار ذهبت لكثرة البكاء عليك الا شغلته

يسير امرنا فصار عليه امرا ابن ذاك امر الشيء صار مرا وهو المشهور ويقال امره
غيره وعلى هذا العيش منصوب على الفاعل ضمير الشغا قال الجوهري يقال للرجل عند موته
والقمر عند محاقه والشمس عند غروبها ما بقي منه الا شغا اي قليل قوله
من البيض الوجوه بني سنان لو انك تستضيء بهم اضاؤا
هم حلوا من الشرف المعلى ومن حسب العشيرة حيث شاؤا البيتان
للقاسم بن حنبل المري وهو حماسي من عدة ابيات في زفر بن ابي هاشم بن مسعود بن سنان
قوله من البيض خبر مبتدا محذوف يريد هم من البيض والقصد الى الخلان البيض
قوله بني سنان يجوز ان ينصب على المدح والاختصاص ويجوز ان يجعل مجرورا على البدل
من البيض الوجوه والمراد من بياض الوجه نقاء حسبهم والنقاء العار والعيب
عنهم وشهرتهم قوله المعلى يعني المرتفع الى ابعد الغايات واقصى النهايات
ويجوز ان يكون اراد القدح المعلى لانه اشرف القداح واكثرها انصباء فجعله مثلا
لارفع المدارج واسنى المراتب والمعنى هم من القوم الكرام الغر المشهورين ذوي
الاحساب النقية والاعراض الطاهرة البرية مما يعيبها اذكر بني سنان
لو استضاءت بهم وبنور وجوههم لاضاؤا في ظلم الليل هم حلوا المحل المفرط
في العلو من الشرف الذي اكتسبوه وبسيرهم المرضية شيدوه ونزلوا حيث
اختاروه واحبوه من حسب عشيرتهم المعارف المتوارث ومراده ان جميع اهل
بيت الكتب والمتوارث من الحسب واضاف الحسب الى العشيرة لانهم شركاء في التليد منه
ويجوز ان يكون من في قوله من الشرف ومن حسب العشيرة للتبعيض ويكون المعلى صفة
للشرف وقوله حيث شاؤا مفعول حلوا والمعنى على هذا ان هؤلاء القوم

نزلوا الست من شرفهم المعلى المرتفع المكان ومن حسب عشيرتهم الموروث حيث
شاؤا وامر مراتب العز ومحلا ارادوه من مجال المجد واضاؤا لانهم وتعدد
وكلاهما محتمل في البيت ومن ابيات المفتاح في هذا المقام
قول ابي الطائي يمدح ابا اسحق طالت يدا العلى وقامت قناة
الدين فاشتد كاهله هو البحر من اي النواحي اتيته
فلجته المعروف والبر ساحله طول اليد عبارة عن الاقتدار كما ان قصرها
عبارة عن العجز وقوله قامت قناة الدين يريد انتصبت بعد انتكاسها
والقناة تستعار للشرف والعز واشتد كاهله اي قوي بعد الضعف هو البحر
في الجود يصيبك الاحسان من جميع جوانبه لا يتعذر عليك طرف من اطرافه
وفيه من حيث المعنى تفضيل له على البحر الحقيقي وبيان ان البيتان من قصيدة
تمدح بها المعتصم بالله وابو اسحق كنيته ومن قوله المنظومة في سلك هذه القصيدة
قوله تعود بسط الكف حتى لو انه دعاها لقبض لم تجبه اناملة
عطاء لو استطاع الذي يستميحه لاصبح من بين الورى وهو عاذله
ولو لم يكن في كفه غير روحه لجاد بها فليتق الله سائله
ومن ابياته قول ابن الرومي ارى الصبر محمودا وعنه مذاهب
فكيف اذا ما لم يكن عنه مذهب هو المهرب المنجي لمن احدقت به
مكاره دهر ليس عنهن مهرب الاحداق الاحاطة تحث على الصبر
يقول اني اعلم الصبر محمودا والحالة هذه انه للانسان عنه مذاهب وعن
العلاج بد ولم يعرض له امر يلجئه الى الصبر فكيف كونه محمودا اذا لم يكن عنه مذهب

ولا عن العلاية بذو الجاه ضيق الحال اليه اى حينئذ يكون الصبر احسن
ثم قال هواى الصبر المجرب والمفر الخلص لكل احد احاطت به مكاره
الزمان وشدائده التى ليس عنهن متزحزح قوله ابو مالك قاصر فقره
على نفسه ومشيع غناه البيت للهذلي الفقر الحبس والمعنى
ان هذا الرجل الكريم طبعه اذا افتقر يحبس فقره على نفسه ولا يظهر على
احد ويشيع غناه ويفرق ماله فيهم اذا ساعده الزمان واتسع ذات يده
وفى معناه قول الاخر اذا افتقر المرء لم يُرَ فقره وان ايسر المرء
ايسر صاحبه قوله الله يعلم ما تركت قتالهم حتى علوا فرسي
باشقر مزبد البيت للحارث بن هشام المخزومي اخي ابي جهل وهو حماسي
وكان قد فر من وقعة بدر وهو مع الكفار فاخذ يستشهد بربه ويعتذر
من هربه بانه لم يفر الا بعد الياس عن نفسه ان ثبت وقوله الله يعلم لفظه
لفظ الخبر والقصد الى الحلف فيقول علم الله ما تركت قتالهم حتى جرحوني
فسال مني على فرسي دم اشقر مزبد ذو زبد لكثرته وغليانه والباء للتعدية قوله
مضى بها ما مضى من عقل شاربها وفي الزجاجة باق يطلب الباقي
الضمير في بها للخمر والباء للسببية واراد الباقي فسكنه للضرورة والمعنى مضى
وزال بسبب شرب الخمر عقله بالكلية ويطلب مع ذلك ما بقي في الزجاج من الخمر
لصعف ملازمته للخمر قوله صبا ما صبا حتى علا الشيب راسه
فلما علاه قال للباطل ابعد البيت لدريد بن الصمة وهو حماسي من عدة
ابيات يرثي بها اخاه عبد الله وقوله ابعد من بعد يبعد اذا هلك ولو اراد

التبعيد لقال أبعد بضم العين ويجوز ان يكون صبا الاول من الصبى واللهو وصبا
الثاني بمعنى العشاء فيكون المعنى تعاطى اللهو والصبى ما دام صبيا فلما اكتهل
فظهر في راسه الشيب نحى الباطل عن نفسه زيدا فيه ورجوعا الى الحق ويجوز
ان يكون المعنى تعاطى الصبى ما تعاطاه الى ان علاه الشيب فيسقط التجنيس
من البيت وهو يحسن به وما صبا في موضع الظرف في الوجهين جميعا وحتى للغاية
هذا ما ذكره المرزوقي في معنى البيت وهو حسن الا انه لا يكون من الباب وهو ايراد
الموصول للتفخيم ووجه كونه من هذا الباب ان يقال انه اراد صبا الى ما صبا
فحذف الجار واوصل الفعل وجعل الموصول عبارة عن اللذات والشهوات التي
تعاطاها المرء في شبابه وحذف الراجع الى الموصول والمعنى صبى هذا الرجل الى ما صبا
اليه من اللذات والملاهي التي لا تبلغ الوصف غاياتها حتى ظهر عليه الشيب فلما
علاه الشيب ابعد عن نفسه كل ما كان غير الحق وما لا يليق به تعاطيه شرعا وعقلا
وقيل انه اقام الشاعر الموصول مقام المصدر للتفخيم واراد صبا صبوة صبا ما
فخي وخط الشيب والمراد انه جمع بين الهزل والجد ايام حيوته وهذا مما يتمدح
به العرب قوله ولقد نغري شمع الغواة بدلوهم واسمت
سرح اللحظ حيث اساموا وبلغت ما بلغ امرؤ بشبابه
فاذا عصارة كل ذاك اثاموا البيت لابي نواس في اساس البلاغة
نهز بالدلو في البير حركتها لتمتلي وكنى الشاعر بنهزه دلو الغواة عن موافقته
لهم واتباعه لاثارهم سامت الماشية رعت واسامها الراعي السرح
يعني السارح وهو في الاصل مصدر سرحت الابل سرحا وقوله سرح اللحظ اراد

اللحظ السارح وهو كقولهم سحق عمامه تقال شرب عصارة العنب وعصارته ما تعصر منه
ذاك اشارة الى ما بلغه من اللذات وقيل شبابه الاثام وبال الاثم والمعنى وافقت الغواة
المنهمكين في استيفاء اللذات والشهوات وسلكت اية سلكوا واسمت لحظي السارح
في مراتع اللهو التي اساموا لحاظهم ونظرت الى ما نظروا اليه وبلغت ما بلغه المرء
بسبب شبابه او في شبابه من اللذات التي لا تقدر على وصفها فاذا ابقيت تلك
وعاقبتها اثام ووبال وهذا منه اظهار للندامة على ما فرط منه ولقد صدق
فيما قال قوله ان الذين ترونهم اخوانكم يشفي غليل
صدورهم ان تصرعوا البيت لعبدة بن الطيب من قصيدة يعظ فيها
بنيه ويوصيهم بما هو مرضي شرعا وعقلا قوله ترونهم بضم التاء من الارادة التي
تتعدى الى ثلثة مفاعيل اذا بني للمفعول جرى مجرى الظن فانتصب اخوانكم على انه
المفعول الثاني وقوله ان تصرعوا في موضع رفع لانه فاعل يشفي تخاطب بنيه ويحذرهم
الوثوق بجماعة يظنونهم اخوانا فيقول يا بني ان القوم الذين يظنونهم اخوانكم ويعتمدون
عليهم لما ظننتم يشفي ما في صدورهم من غليل العداوة وحرقتها ان تصرعوا وتكونوا
مصروعين مصابين بالحوادث فاياكم والاستنامة اليهم والاعتماد عليهم وفيه
شمة من قولهم الحزم سوء الظن والثقة بكل احد عجز ومطلع القصيدة
أبنيّ اني قد كبرت ورابني بصري وفي لمصلح مستمتع
ومنها اوصيكم بتقى الاله فانه يعطي الرغائب من يشاء ويمنع
وببر والدكم وطاعة امره ان الابر من البنين الاطوع
ودعوا الضغينة لا تكن من شانكم ان الضغاين للقرابة توضع

واعصوا الذي يزجي النمائم بينكم متنصحا ذاك السمام المنقع
ان الحوادث يخترمن وانما عمر الفتى في اهله مستودع
قوله ان الذي سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه اعز واطول
البيت للفرزدق سمك رفع قال العلامة يعني الله والذين قوله بنى لنا بيتا
اي الكعبة والاجود ان يراد بالبيت بيت الشرف كما قال لبيد فبنى لنا بيتا
رفيعا سمكه قال الامام المرزوقي في قول لبيد يقول بنى الله لنا بيت شرف
عالي السقف وقد لمح الفرزدق بيت لبيد ومعنى قوله اعز اقوى واغلب
وقوله اعز واطول قيل من بيتك يا جرير وقيل من السماء وقيل عزيز وطويل
والاحسن ان يراد اعز واطول من دعائم كل بيت قوله
ان التي ضربت بيتا مهاجرة بكوفة الجند غالت ودها غول
البيت لعبدة بن الطيب ضرب البيت كناية عن الاقامة قوله مهاجرة يعني ما جرت
الاعراب وانتصب مهاجرة على الحال والباء في قوله بكوفة يتعلق بقوله
ضربت ونسب الكوفة الى الجند لاقامته بها وعني بها جند كسرى غالت اي
اهلكت والمراد بالغول المهلك وكل ما اغتال الشي فاهلكته فهو غول ويقال
الغضب غول الحلم والمعنى ان الحبيبة التي اقامت بكوفة الجند وحيث اقام به
جند كسرى مهاجرة للبدو الى ديار العجم غالت ودها وعهدها بي الاسباب
المهلكة للحوادث والبيت لفظه خبر والمعنى تاسف ومن اخوات هذا البيت
حلت خويلة في دار مجاورة اهل المداين فيها الديك والفيل
اراد مداين كسرى وخويلة تصغير خولة في دار مجاورة وهي اسم امراة

شبب منها في وصله منها بعد ان السان و مطلعها هل حبل خولة بعد الهجر موصول ام انت عنها بعيد الدار مشغول وجرائبه المعاج في هذا المعام قول ابي العلاء المعري ان الذي الوحشة في داره تؤنسه الرحمة في لحده السر من قصيده يرثي بها جعفر بن علي المهدي قال صدر الافاضل قوله تؤنسه الرحمة في لحده على طريق الدعاء والتفاؤل وقال صاحب التنوير يجوز ان يكون على سبيل الخبر قوله هذا ابو الصقر فردا في محاسنه تمامه من نسل شيبان بين الضال والسلم بعده كانه الشمس في البرج المنيف به على البرية لا نار على علم الضال والسلم شجرتان من اشجار البادية واراد بالبرج قصره المنيف المرتفع العالي لما شبهه بالشمس جعل قصره برجا هذا استدراد ابو الصقر خبره ونصب فردا على المدح والاختصاص وقوله من نسل شيبان متعلق بقوله فردا صفة له والمعنى هذا المشار اليه صاحب الاسم المشهور اذكر رجلا فردا في محاسنه وفضائله من نسل شيبان واولاد هذه القبيلة المقيمين في البادية والاقامة بالبدو مما تمدح به العرب قال ابو العلاء المؤقدين بنجد نار بادية لا يحضرون وفقد العز في البادية الحضر ويجوز ان يكون ابو الصقر بيانا للمبتدا او بدلا والخبر اول البيت الثاني وهو قوله كانه الشمس والمعنى هذا المشار اليه وهو ابو الصقر في قصره الذي هو برج منيف به مشرف على الناس شمس في اشتهاره لا نار على علم اي جبل وفيه تلميح الى قول الخنساء في اخيها صخر وان صخرا لتأتم الهداة به كانه علم في راسه نار

معنى بيت الخنساء ان شاء الله اولئك قوم ان بنوا احسنوا البنى وان عاهدوا اوفوا وان عقدوا شدوا البيت للحطيئة المعنى هؤلاء قوم ان بنوا مباني الكرم والشرف احسنوا بناءها واحكموها وان عاهدوا الناس على شيء اوفوا به وان عقدوا اعقاد شدوه وابرموه بحيث لا يمكن انحلاله قوله واذا تأمل شخص ضيف مقبل متسربل سربال ليل اغبر اومى الى الكوماء هذا طارق نحرتني الاعداء ان لم تنحر المتسربل اللابس واراد بسربال الليل ظلمته واراد بقوله ليل اغبر ليلة من ليالي الشتاء وهو زمان القحط والكوماء الناقة العظيمة السنام والمعنى اذا تأمل هذا الرجل وراى شخص ضيف مقبل عليه وقصده متسربلا لابس ظلمة ليل اوما بطرفه اي وى واشار الى الناقة العظيمة السنام قائلا هذا الذي تراه طارق اتى ليلا نحرتني الاعداء ان لم انحرك لضيافته وليس هناك ايماء الى الناقة بان هذا طارق ولا تكلم بقوله نحرتني الاعداء ولكن هذا بيان لاهتمامه بامر الضيف ولتوطينه النفس على نحر الناقة للضيف وقوله نحرتني الاعداء من الايمان الشريفة قوله ولا يقيم على ضيم يراد به الا الاذلان عير الحي والوتد هذا على الخسف مربوط برمته وذا يشج فلا يرثي له احد قيل القمر في به راجع الى مستثنى منه مقدر عام المراد بالاقامة على الضيم الصبر عليه واراد بالعير الحمار الاهلي ولذلك اضافه الى الحي في اساس البلاغة سامه خسفا كلفه ذلا وهوانا وبات على الخسف على الجوع الرمة قطعة حبل بالية

والمعنى لا يصبر احد على ضيم وظلم يراد به وفي حقه الا الاذلان اللذان هما غاية في الذل ثم بينهما بقوله عير الحي والوتد ثم بين في البيت الثاني نهايتهما في الذل فقال هذا اي العير مربوط مشدود بحبله على الذل والهوان وذا اي الوتد يشج ويشق راسه بالدق ولا يرثي له اي للذي يشج احد ولا يبالي له اي لكل واحد من العير المربوط والوتد المشجوج احد ولا يرحمه ولفظ البيت خبر والمعنى نهي عن الصبر على الظلم وتحذير وتنفير للسامعين عنه قوله اولئك آبائي فجئني بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع البيت للفرزدق ورواه الشيخ جار الله في اساس البلاغة يا جرير المحامع مستشهدا به في قوله جمعتهم جامعة اي امر من الامور التي تجتمع لها وقصد الشاعر من الامر التعجيز لانه قد تحقق عنده ان ليس للمخاطب مثل ابائه ومعنى البيت ظاهر قوله تقول وقد كنت نحرها بيمينها ابعلي هذا بالرحى المتقاعس هذا البيت مع عدة ابيات لنذلول بن كعب العنزي وهو حماسي يحكي الشاعر فيها ما قالته امراته وهي تدق صدرها بيمينها مستنكرة لما راته من تحمله لضيفه ومستشنعة لما شاهدت من تبذله وهو قوله ابعلي هذا بالرحى المتقاعس ويحكي فيها ما قاله لها والمتقاعس هنا الما تفعل تكلفا وهو قوله ابعلي هذا بالرحى المتقاعس والعقس دخول الظهر وخروج الصدر مفعول ان يقول والحال انها تدق صدرها وتضربه استنكارا لما راته مني واستشناعا له من طحني للضيف ابعلي هذا المتقاعس بسبب مباشرته للرحى والمصراع الاخير في محل النصب على انه مفعول تقول وقوله ابعلي مبتدا في موضع الخبر والمتقاعس تبعه على انه

عطف البيان له وان شئت جعلت هذا صفة لبعلي والمتقاعس خبرا وقوله بالرحى لا يجوز ان يتعلق بالمتقاعس لانه في تعلقه به يصير من صلة الالف واللام وما في الصلة لا يتقدم الموصول ولكن يجعله تبيينا ويصور المتقاعس اسما تاما ويصير موقع بالرحى بعده موقع بك بعد مرحبا بك ولك بعد سقيا لك واذا كان كذلك جاز تقديمه عليه كما جاز ان تقول بك مرحبا ولك سقيا وللانحاء في هذا طريقة اخرى وهي ان يجعل الالف واللام في المتقاعس للتعريف فقط ولا يكون بمعنى الذي واذا كان كذلك لا يحتاج الى الصلة فجاز وقوع الرحى معمولا عليه وهو مؤخر معنى كذا ذكره الامام المرزوقي في شرح هذا البيت بعده فقلت لها لا تجهلي وتبيني بلائي اذا التفت على الفوارس لعمر ابيك الخير اني لخادم لضيفي واني ان ركبت لفارس قوله ولله صعلوك يساور همه ويمضي على الاحداث والدهر مقدما فتى طلبات لا يرى الخمص ترحة ولا شبعة ان نالها عد مغنما اذا ما راى يوما مكارم اعرضت تيمم كبراهن ثمت صمما يرى رمحه او نبله او مجنه وذا شطب عضب الضريبة مخذما واحناء سرج قاتر ولجامه عتاد اخي هيجا وطرفا مسوما فذلك ان يهلك فحسنى ثناؤه وان عاش لم يقعد ضعيفا مذمما الابيات الست لحاتم الطائي قوله ولله صعلوك فيه معنى الدعاء والتعجب والصعلوك الفقير والمساورة المواثبة وقوله همه يجوز ان يريد همته ومعنى مساورة همته انه يسور عليها ويهيجها تارة اذا اعترتها سآمة وان همه يسور عليه

وبحبه اخرى اذا مسه لغب وان نريد ما يهم به تسميه بالمصدر وهم يصفون
الفاعل والمفعول بالمصادر ومعنى مساورة ما يهم انه يسور عليه ويريدان يظفر به
وذاك يسور عليه ويريد ان يرده ويمتنع عليه وان نريد به الحزن ومعنى
مساورة الحزن انه لا يضعف به وقوله فتى طلبات جمع طَلِبة وهى المطلوب
واضاف فتى اليها دلالة على انه ملازمها ولا يفارقها الخمص والخمصة والمخمصة
خلو البطن من الطعام والترح ضد الفرحة وقوله ولا شبعة معطوف على قوله الخمص
والجملة الشرطية مفعول ثان ليرى والتقدير ولا يرى شبعة ان نالها وجواب الشرط
فى قوله ولا شبعة ويجوز ان ينتصب بفعل مضمر يفسره الظاهر والتقدير ولا ان
نال شبعة عدها مغنما وقوله اذا ما رآني اعرضت فى اساس البلاغة اعرض
لك الشىء اذا امكنك من عرضه اى جانبه التاء فى تحمه علامة التانيث للقصة صمم على الامر
مضى على امره فيه وقوله يرى رحجه فى اساس البلاغة سيف مشطب وذو شطب
وهى طرائقه الضريبة اسم محل يقع عليه مضرب السيف والعضب مصدر عضبه
اى قطعه واراد به المعضوب والمخذم القاطع والخذم القطع وقوله والاحناء
جمع حنو وهو المنعطف يقال اصلح احناء وركا فى اساس البلاغة رجل
قاتر اذا كان قدر الاموج فيعتر وقوله وطرفا معطوف على لجانه والمسوم
المعلم بسومه وهى العلامة وقوله عتاد اخى هيجا انتصب عتاد على انه مفعول
ثان لقوله يرى وقوله فذلك الحسنى مصدر بمعنى الاحسان وليس بتانيث
الاحسن ومعنى الابيات حفظ الله فقيرا يواثب همته يبعثها تارة وجهة
اخرى او يواثب امرا يهتم به ولا يتركه اذا استصعب عليه او يواثب همومه

ولا يضعف ولا يستكين لها ويمضى على الامور واحداثه متقدما عليها غير متاخر عنها
وهو من طلبات عظام ملازم لها لا يرى ولا يعلم الجوع وكلاهما شق على النفس تزجيه
ومشقه ولا يرى شبعة وكلاهما يفرح به النفس ان نالها عدها غنيمة اى لا يعد شبعة مغنما
ان نالها ولو لا ان نال شبعه عدها غنيمه بل يتذللها ولو نزراى يختار ربما الفقر على نفسه
ولعلو همته اذا البحر مكارم وامورا يكرم بها النفس متعرضه ممكنه من نفسها
قصد شبها الكبرى ومضى على رايه وحكمه فيهما يرى ويعلم ادوات الحرب والاتها من رمحه
وسهمه وسيفه المشطب المعضوب المطبوع محل مضربه لحدته المخذم القاطع وسرجه
الذى لا يعقر ظهر الادهم وفرسه المسوم المعلم عتاد اخى الهيجاء الى رب الملازم
لها وعدته ولا يرى غير ذلك شيئا فذلك الصعلوك الموصوف بتلك الصفات
المرضيه ان ادركه الموت فثوابه وجزاءه الاحسان من الله الله لتحمله المشاق
وان عاش وامهله الاجل لم يكن مذمما بين الناس لانه بذل طاقته واستفرغ جهده
فى اكتسابها لحمده قوله والخل كالماء يبدى لى ضمايره مع
الصفاء ويخفيها مع الكدر البيت لابى العلاء المعرى وقبله لا تطويا
السر عنى يوم نايبة فان ذلك ذنب غير مغتفر الخل الخليل وقوله يبدى لى ضمايره
بيان وجه التشبيه والمعنى ان جنس الخل كالماء فى انه يبدى ضمايره ويريها فيها
اذا صفى ويخفيها فيها اذا كدر يعنى ان اظهار الخليل ما فى ضميره من السر دليل على صفائه
واخفاؤه عنه دليل على كدره كالماء وهذا فى طريقة قول التهامى لما صفا قلبه
افشى سرايره والسر فى كل صاف غير مكتتم ومن ابيات المفتاح
فى هذا المقام قول الشاعر والناس ارض بكل ارض وانت من فوقهم سماء

المعنى ان الناس كلهم فى جميع الاراضى بالنسبة اليك ارض ودون وانت سماء فوقهم عال
عليهم رفعة وقدرا وعلو منزلة قوله ولقد امر على اللئيم يسبنى
فمضيت ثمة قلت لا يعنينى قوله لا يعنينى اى لا يريدنى والمعنى امر على
لئيم يسفه على فامضى واتجاوزه واقول لا يريد بذلك السفه وهذا المعنى
قريب من قوله واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما قوله هواى مع الركب اليمانين
مصعد جنيب وجثمانى بمكة موثق هذا البيت من ابيات لجعفر
بن علبة الحارثى وهو حماسى قالها وهو فى السجن الراكب والركب مثل التاجر والتجر
اصعد فى الارض ابعد فيها جنيب اى مجنوب مستتبع وذكر ان بعضهم يرويه
جنيب والصحيح الاول قيل فى الجثمان انه الشخص والجسمان الجسم والشخص انما
يستعمل فى بدن الانسان اذا كان قائما والخليل ذكر ان الجثمان والجسمان بمعنى
واحد ومعنى البيت هواى وحبيبى راحل ومبعد مع ركبان الابل القاصدين
نحو اليمن منضم اليهم منقود معهم وبدنى ماسور مقيد بمكة كذا ذكره الشيخ المرزوقى
ولفظ البيت خبر ومعناه التاسف والتحسر على بعد الحبيب عنه وعلى ما ابتلى به من القيد
قوله بنو مطر يوم اللقاء كانهم اسود لها فى غيل خفان
اشبل البيت لمروان بن ابى حفصة من ابيات يمدح بها بنى مطر الغيل الاجمة
خفان ماسدة بعينها والاشبل جمع شبل وهو ولد الاسد شبه بنى مطر يوم لقائهم
الاعداء ومحاربتهم لهم باسود لها اولاد فى آجام هذه الماسدة وانما وصف الاسود
بما وصف لان الاسد اذا كان له ولد فى غابة كان اشد حمية وانفة واغضب
واجرا ومنها هم المانعون الجار حتى كانما لجارهم بين السماكين منزل بها ليل فى الاسلام سادوا ولم يكن كاولهم فى الجاهلية اول

سادوا ولم يكن كاولهم فى الجاهلية اول قوله قومى
هم قتلوا اميم اخى فاذا رميت يصيبنى سهمى البيت
للحارث بن وعلة الذهلى وهو حماسى اميم ترخيم اميمة وهى اسم امراة يقول
يا اميمة قومى هم الذين فجعونى باخى واصابونى به فاذا رمت الانتقام منهم
عاد ذلك بالنكاية فى نفسى لان عز الرجل بعشيرته وهذا الكلام تحزن وتفجع
وليس باخبار كذا ذكره المرزوقى ولعل السبب فى ندائه هذه المراة واظهار التحزن
عندها دون غيرها انها كانت تحرضه على الانتقام وتلومه على تركه فاظهر التحزن فى قعوده
عندها على هذا الوجه لتعلم ان قعوده ليس لجبنه بل لان ذلك يعود بالضرر عليه
ومن ابيات المفتاح فى هذا المقام قول حسان بن ثابت اولاد جفنة
حول قبر ابيهم قبر ابن مارية الكريم المفضل جفنة من ملوك
غسان وقوله قبر ابن مارية عطف بيان لقوله قبر ابيهم او بدل ومارية اسم جدتهم
ام ابيهم المفضل الكثير الافضال والاحسان وبعده يغشون حتى ما تهر
كلابهم لا يسالون عن السواد المقبل بيض الوجوه كريمة احسابهم
شم الانوف من الطراز الاول ومن ابياته قول الشاعر
قبائلنا سبع وانتم ثلاثة والسبع خير من ثلاث واكثر
كان الوجه ان يقول وانتم ثلاث اى ثلاث قبائل وانما قال وانتم ثلاثة لانه
اراد ثلاثة احياء يفتخر بكثرة قومه ويعير المخاطبين بقلة القوم والمعنى ظاهر
ومن ابياته قول الشاعر اذا كوكب الخرقاء لاح بسحرة
سهيل اذاعت غزلها فى القرايب قال صدر الافاضل الخرقاء المراة

في خلقها مُوج وقلة رفق عني بكواكب الخرقا سهيلا وقيل تتمة البيت سهيل اذا
غب عزلها في القرايب فجعل سهيلا عطف بيان لكوكب الخرقا وانما اضاف الكوكب
اليها لان الحمقاء تضيع صيفها ولا تستعد للشتاء فاذا اطلع سهيل سحرة ومسها
البرد فهي تاخذ في الاستعداد وتفرق في قرايبها القطن تستعين بهن في الغزل
ومن اساته قول الشاعر اذا قال قدني قال بالله حلفة لتغني عني ذا انائك
اجمعا الضمير في قال الاول للضيف وفي قال الثاني للمضيف وقوله قدني معناه حسبي
قال صدر الافاضل حلفة منصوب على المصدر والعامل فيه قال بالله معنى القسم لتغني
بفتح اللام والياء القصاء ونهذا على بعد النون وحذفها ومثله اضرب عنك
الهموم طارقها ضربك بالسيف قونس الفرس لتغني من قول العرب اغن عني
وجهك اي بعده عني اراد بذا انائك اللبن يصف رجلا مضيافا يقول الكلام
وملخص المعنى اذا قال الضيف قدني وحسبي من شرب اللبن لاني رويت قال المضيف
ملحا عليه والله لا تبعدن عني اراد ذا انائك اجمع ولتشربن جميع ما في انائك الانا
من اللبن قوله له حاجب في كل امر يشينه وليس له عن طالب العرف
حاجب البيت لابي الشمقمق الحاجب المانع يشينه يعيبه العرف المعروف الاحسان
يصفه بكمال صيانة العرض عن الابتذال وبكمال ابتذال الاموال لبني الآمال وقبله
فتى لا يبالي الجون بنوره الى ما به الا تقضي الكواكب قوله الالمعي الذي
يظن بك الظن كان قد راي وقد سمعا البيت لاوس بن حجر من مرثيه
مطلعها ايتها النفس اجملي جزعا ان الذي تحذرين قد وقعا
الالمعي الفطن الذكي قوله كان قد هي المخففة من المثقلة والمعنى هذا المرثي لذكائه

وفطانته وصدق فراسته يظن ظنا صادقا كانه قد راه وسمعه وهذا وان
نصب الالمعي هو الصحيح لانه صفة لمنصوب قبله وهو قوله ان الذي جمع السماحة
والنجدة والبر والتقى جمعا الالمعي البيت بعده المخلف المتلف
المرزا لم يود بن بضعف ولم يمت طبعا والحافظ الناس في الزمان
اذا لم يرسلوا تحت عائذ ربعا وجران في قوله تعالى اسات اودى
فلا تنفع الاشاحة من امر لمن حاول البدعا قوله جاءوا بمذق
هل رايت الذيب قط وبعده مازلت اسعى معهم واختبط حتى
اذا جن الظلام واختلط جاءوا بمذق البيت حبطت فلانا واختبطته
سالته بغير وسيلة مذق اللبن خلطه بالماء يمذقه ومذق الشراب اكثر ماءه
ولبن مذيق وسقاني مذقا ومذقة والشاعر يشكو قوما فيقول لم ازل
طول النهار كنت اسعى معهم واتبعهم واسالهم شيا حتى اذا اظلم الليل واختلط
الظلام وكاثف جاءوني بلبن مخلوط بماء كثير يضرب لونه لكثرة مائه الى لون
الذيب فكل من راه يستفهم عنده ويتنبه عن الذيب لانه بلونه يحمل رائيه
على السوال عن الذيب وانما قال هذا لان الذيب موصوف بالورقة واللبن
اذا كثر ماؤه يصير اورق قوله وكنت امرا من جند ابليس فارتقى
بي الحال حتى صار ابليس من جند البيت لابي
نواس معنى البيت ظاهر وفي طريقته بيت الفارسي بيك صغير مراه نماي
شيطان بود بصد كيره كنون ره نماي شيطانم وبعده
فلومات قبلي كنت احسنت بعده طرايق فسق ليس يحسنها بعدي

قوله والذي حارت البرية فيه حيوان مستحدث من جماد
البيت لابي العلا المعري من قصيدة يرثي فقيها حنفيا قال صدر الافاضل يقول
تحيرت البرية في المعاد الجسماني والنشور الذي ليس يتفانى وفي ان ابدان
الاموات كيف تحيا من الرفات هذا كلامه وقيل الحيوان المستحدث
من الجماد آدم عليه السلام لانه خلق من التراب وقيل ناقة صالح عليه السلام
وماذكره صدر الافاضل احسن لانه انسب الى المقام قوله
متى تهزز بني قطن تجدهم سيوفا في عواتقهم سيوف
جلوس في مجالسهم رزان وان ضيف الم فهم خفوف
الجلوس جمع جالس الرزان جمع رزين وهو الوقار الخفوف جمع خاف
وهو السريع يصف بني قطن بالامضاء في الامور والصرامة فيها والوقار في المجالس
والاسراع في خدمة الضيف يقول ان تهز هولاء القوم وتستنهضهم لكفاية
المهمات تجدهم في النفاذ في الامور سيوفا متقلدين سيوفا هم جالسون ذوو وقار
في مجالسهم وان الم ونزل بهم ضيف فهم سراع في خدمته واقامة القرى له
ومن ابيات المفتاح في هذا المقام قول الشاعر الاسدي
بحسبك في القوم ان يعلموا بانك فيهم غني مضر
مسيخ مليخ كلحم الحوار لا انت حلو ولا انت مر
قوله بحسبك مبتدا والباء زايدة وقوله ان تعلموا خبره في اساس البلاغة
رجل مضر ذو ازواج رجل مسيخ لا ملاحة له وكذلك المليخ الحوار ولد الناقة
يذم رجلا فيقول حسبك كافيك من المكارم فيما بين القوم علمهم بانك غني ذو ازواج

ثم قال انت الذي لا ملاحة له ولا يستطاب وشبه كلحم الحوار الذي لا طعم له
وقوله لا انت حلو ولا انت مر اي ليس فيك خير ولا شر قال بعض الافاضل
وقال الاسدي في نفي الخير والشر وهو من اشد الهجاء وادله على الخمول
انت مليخ كلحم الحوار لا انت حلو ولا انت مر قوله وما انا اسقمت
جسمي به وما انا اضرمت في القلب نارا البيت لابي الطيب من قصيدة
يمدح بها سيف الدولة ويعتذر اليه حين استبطا مدحه وتنكر له الضمير
في به للهم في البيت قبله قال الواحدي هذا اعتذار عما عرض له من الهم
الذي اسقمه واوقد في قلبه نارا بحرارة فكان سبب انقطاعه عن الشعر
يقول لم افعل ذلك انا ومن هذا الباب اتعلمني بضب انا حرشته هذا
المثل يقوله من يخبره انسان بامر هو متوليه وصاحبه قوله
هم يفرشون اللبد كل طمرة واجرد سباح يبذ المغاليا
البيت للمعذل وهو حماسي من ابيات يمدح بها فتيان عتيك قال المرزوقي
قوله هم يفرشون اللبد بفتح الياء اي يجعلون اللبد فراشا لظهر كل رمكة
وثابة وكل فحل كريم سباح في عدوه وغلاب لمباريه في الغلو سباق
في الرهان يجوز قصب التقدم ومراد الشاعر ان سعيهم مقصور على تفقد الخيل
وخدمتها والتفريش على ظهرها يقال فرشت الدار وافرشته فلان ورعي
بعضهم يفرشون بفتح الياء واراد تفرش اللبد على كل طمرة فحذف الجار ويقال
فرشت ساحتي بالآجر والآجر وقوله يبذ المغاليا ان ضممت الميم جاز
ان يراد به السهم نفسه او فرس يغالبه وجاز ان يراد به الرافع يده بالسهم

يريد اقصى الغايات وان صحت الميم جاز ان يراد به السهم نفسه او فرس يقاليه يكون جعا للغلاة وهى السهم يتخذ للمغالات والمعنى يسبق السهم فى غلوته قوله هما يلبسان المجد احسن لبسة تمامه شحيحان ما اسطاعا عليه كلاهما البيت لعمرو الخثعمية وهى حماسية من ابيات ترثى بها ابنيها انتصب احسن لبسة على انه مصدر وارتفع شحيحان على انه خبر مقدم والمبتدا كلاهما وما اسطاعا فى موضع الظرف واسم الزمان محذوف معه واسطاع منقوص عن استطاع وتقدير الكلام هما شحيحان به مدة استطاعتهما واقتدارهما ومعنى يلبسان المجد يكتسبان ويتمتعان به يصف ابنيها بانهما كانا يلبسان المجد ويستمتعان به احسن الاستمتاع واجل الاكتساء وانهما يضنان به فلا يتركانه لاحد ما داما يقدران على كسبه والفوز به قوله فهم يضربون الكبش يبرق بيضه تمامه على وجهه من الدماء سبائب البيت للاخنس بن شهاب التغلبى وكان قبل الاسلام بدهر وهو حماسى كبش الكتيبة رئيسها مستعار من كبش الغنم والبيض جمع بيضة وهى المغفر قوله يبرق بيضه فى موضع الحال من يضربون الكبش وعلى وجهه من الدماء سبائب فى موضع الحال ايضا من قوله يبرق بيضه والسبائب الطرائق واحدتها سبيبة وهى فى الارض شقة من الكتان والمعنى هولاء الفوارس الحماة والكماة يضربون رؤساء الكتائب دون الاوساط والنجدة بارقة بيضهم لامعة مغافرهم سائلة على وجوههم دماؤهم وقوله فهم راجع الى الفوارس فى البيت

قبله قوله نحن فى المشتاة ندعوا الجفلى تمامه لا ترى الآدب فينا ينتقر البيت لطرفة بن العبد اليشكرى من قصيدة يفتخر فيها ويصف نفسه وقومه فى اساس البلاغة يقال وقت الشتاء والمشتاة واراد بها طرفة زمان القحط الآدب الداعى الى الضيافة فى اساس البلاغة هم يدعون الجفلى وهى الدعوة العامة يجفلون اليها وتقرت بالرجل وانتقرت به دعوته من بين القوم والنقرى خلاف الجفلى والمعنى نحن فى زمان القحط ندعوا دعوة عامة لا ترى فيما بيننا الداعى الى الضيافة منتقرا بانسان من بين القوم ومختصا له بالقرى دونهم بل يدعوهم كلهم يصفهم بالجود الشامل والكرم العام ومن ابياتها ولقد تعلم بكر اننا آفة الجزر مساميح يسر نمسك الخيل على مكروهها حين لا يمسكها الا الصبر قوله ولم اقل مثلك اعنى به سواك يا فردا بلا مشبه البيت لابى الطيب وقبله مثلك يثنى الحزن عن صوبه ويسترد الدمع من غربه والبيتان من قصيدة يعزى فيها ابا شجاع عضد الدولة فنا خسر بعمته وقد توفيت ببغداد قال الواحدى الصوب القصد والنزول ايضا والغرب مجرى الدمع يقول وانت تقدر على صرف الحزن وغلبته بالصبر اذا قصدك ورد الدمع عن مجراه فتخليه بالرد الى قراره يريد انك لا تبكى فى المصايب ولم اعن بقولى مثلك يثنى الحزن غيرك لانك الفرد الذى لا مثل له ولكن المثل يذكر فى الكلام ولا يراد به النظير كقوله ليس كمثله شى والمعنى اردت نفسك

غيرى باكثر هذا الناس ينخدع تمامه ان قاتلوا جبنوا او حدثوا شجعوا هو امطلع قصيدة لابى الطيب فى سيف الدولة قال الواحدى انما قال هذا ولم يقل هولاء لانه ذهب الى لفظ الناس لا الى معناه يقول لا انخدع بالناس فاعتقد فيهم الجميل لانهم يجبنون عند القتال ويشجعون عند الحديث انما شجاعتهم بالقول لا بالفعل ومن ابياته فى مدحه من كان فوق محل الشمس موضعه فليس يرفعه شى ولا يضع قوله وغيرى يأكل المعروف سحتا وتشحب عنده بيض الايادى البيت لابى تمام من قصيدة يعتذر فيها الى ابن ابى داود وعما اتهمه الوشاة به من انه هجاه السحت الحرام والشحوب التغير يقال شحب وشحب وقوله بيض الايادى يريد الايادى البيض ونظره بهذه الاضافة قولهم سحق عمامة والمراد ببياضها شهرتها وانها غير مشوبة بالمن والاذى والمعنى انى لا اكل معروفك سحتا ولا اتعاطى احسانك حراما ولا يتغير عندى ايا ديك البيض وعطاياك المشهورة الجليلة الصافية عن الشوائب بالكفران والغمط وبا التهمت به من الهجاء ومنها اتانى عائر الانباء تسرى عقاربه بداهية نآد بانى قلت من مضر وخبث اليك شكيتى خبب الجواد وما ربع القطيعة لى بربع ولا نادى الاذى منى بناد واين يجوز عن قصد لسانى وقلبى رائح برضاك غاد وما قالت الحكماء لسان المرء من خدم الفؤاد قوله ما كل ما يتمنى المرء يدركه تمامه تجرى الرياح بما لا تشتهى السفن البيت لابى الطيب والمعنى ان اعدائى لا يدركون ما يتمنون من الهلاك فان الرياح كلها لا تجرى على ما يريد السفن يعنى اهلها وهذا البيت من قصيدة يمدح بها كافورا والى مصر ويعاتب سيف الدولة وكان

قد بلغ ابا الطيب ان قوما نعوه فى مجلسه ومنها يا من نعيت على بعد بمجلسه كل بما زعم الناعون مرتهن ما كل راى الفتى يدعوا الى رشد الرشد والرشد بمعنى لفظه خبر والمعنى نهى عن تصويب كل راى والعمل به قوله قد اصبحت ام الخيار تدعى على ذنبا كله لم اصنع وقد مر هذا البيت شرحا قوله كم عاقل عاقل اعيت مذاهبه وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا هذا الذى ترك الاوهام حايرة وصير العالم النحرير زنديقا البيتان لابن الروندى معنى عاقل عاقل متناه فى العقل بالغ فيه حدا لا يبلغ كنهه وعكسه قوله وجاهل جاهل وقوله اعيت مذاهبه اراد اعيته اى اعجزته او اراد اعيت عليه فحذف الجار واصل الفعل فصار اعيته ثم حذف الضمير يقال اعيى عليه الامر اى صعب تحير الامور على اتقنها ومنه هذا الخبر من النحارير والمعنى كثير من العاقلين المتناهين فى العقل اعيتهم اوصعبت عليهم مذاهبهم وطرائقهم التى يسلكونها ليظفروا بطيب العيش فلم يهتدوا اليه ولم يجدوا من الدنيا ما لغنيهم وكثير من الجاهلين البالغين فى جهلهم حدا تلقاهم على خلاف حال العاقلين يرزقون ما يتمنون هذا الذى اى كون العاقل محروما والجاهل مرزوقا ترك اوهام العلماء متحيرة لا يطلعون على حقيقة هذا السر وجعل العالم المتقن زنديقا كافرا نافيا للصانع قائلا لو كان له وجود لما كان الامر كذلك ولقد احسن كل احسان من قال كم من اديب فهم عقله مستكمل العقل مقل عديم ومن جهول مكثر ماله ذلك تقدير العزيز العليم

قوله تعاللت كي اشجي وما بك علة   تريدين قتلي قد ظفرت بذلك

البيت لابي الذمينة يخاطب محبوبته امامة التعالل اظهار العلة وليست به.
شجي الشجي حزن قوله تريدين قتلي قد ظفرت بذلك قال الشيخ عبد القاهر انظر
الى هذا القطع والاستيناف ومعنى البيت ظاهر وقبله

افي يمنى يديك جعلتني   فافرح ام صيرتني في شمالك قوله
فافرح يدل على انه اضمر بعد قوله في شمالك فاحزن قوله ان تسالوا الحق

نعط الحق سايله   والدرع محقبة والسيف مقروب البيت لعبد الله
بن عنمة من بني غيظ بن السيد وهو حماسي قال المرزوقي في قوله والدرع محقبة
اي مشدودة في الحقايب لانه اراد بالدرع الجنس وكذلك قوله والسيف
مقروب اي السيوف متروكة في قرابها لانه اراد السيوف ويقال قربت السيف
واقربته غمدته واغمدته قال ابو زيد القراب غشاء يكون السيف مغمدا فيه
يخاطب الشاعر بني زيد ويقول ان تسالوا حقكم الذي وجب علينا ولم تجاوزوه
ولم تطلبوا فوقه خرجنا عن عهدته اليكم من غير اباء ولا امتناع ولا اهتياج
حرب واعمال سلاح وكان الظاهر نعطه اياكم قوله الهي عبدك العاصي

اتاكا   مقرا بالذنوب وقد دعاكا البيت خبر والمعنى استعطاف
وكان الظاهر اليك اتيتك ومعنى البيت ظاهر قوله بانت سعاد

فامسى القلب معمودا   واخلفتك ابنة الحر مواعيدا
البيت مطلع قصيدة لربيعة بن مقروم في مسعود بن زهير الضبي وكان
احد اجواد زمانه بان الشي يبين بينا وابنته ابانة والبين الفراق

والمراد فارقتني سعاد فاصبح القلب لفراقها موجعا وكان بيني وبينها
موعد فلم تنجزه فصار مخلفا وكان الظاهر ان تقول واخلفتني فالتفت وقوله
وقوله ابنة الحر ثناء عليها فهو كما يقال يا ابنة الكرام ويا ابنة القوم وفيه
ايماء الى تقبيح الاخلاف منها ويقال اي شي يغمدك اي يوجعك والاخلاف
ترك الوفاء بالضمان خيرا كان او شرا يقال اخلفته الميعادي كما يقال
اخلفته موعدي ويقال موعد وموعدة وموعود والجمع المواعد والمواعيد
موعود قال الاشجعي مواعيد عرقوب اخاه بيثرب غدي مواعيد الى
اخاه وهو غريب **وعن ابيات المفتاح** في هذا المقام
قول ربيعة بن مقروم من هذه القصيدة ما لم الاق امرا اجزل مواهبه

سهل الفناء رحيب الباع محمودا   وقد سمعت بقوم يحمدون
اسمع بمثلك لا حلما ولا جودا وقيل قوله ما لم الاق مرءا لما
تشكت الي الاين قلت لها   لا تستريحي ما لم الق مسعودا الضمير
في تشكت للناقة والاين الاعياء وقوله لا تستريحي نهي لها عن الاستراحة
والمراد لا ارحك عن السير والسرى وقوله ما لم الاق بدل من قوله ما لم الق
مسعودا وهو في موضع الظرف اي مدة امتناع ذلك وارتفع مواهبه
بجزلا ومعنى الابيات لما اشتكت الناقة الاعياء والتعب من كثرة سيري بها
قلت لها لا استراحة لك من جهتي ما لم الق رجلا سمحا كثير العطاء وطي الفناء
بكثرة الغفاة واسع العطن للنزال مبسوط اليد بالاحسان وهو مسعود بن
بن زهير الضبي احد الاجواد لانه يغنيني ويكفيني الرحال والمراد

بجابه الباع سعة الكرم وقوله وقد سمعت بقوم يريد تفضيله عن كل من له صيت
ونباهة وجلالة وقال لا حلما لانه اراد ان تقول لم اسمع بمثلك حلما وجودا
وهما نصب على التميز ام اي بلام النافية والمراد لم اسمع بمثلك في الحلم والجود
وكان عليه ان تقول بمثله كقوله مواهبه فالتفت من الغيبة الى الخطاب
قوله تذكرت والذي تهجيك زينبا   واصبح باقي وصلها قد

تقضبا   وحل بفلج فالاباتر اهلنا   وشطت فحلت غمرة فمثقبا
انتصب زينبا بقوله تذكرت تقضب انقطع فلج اسم موضع بين البصرة وضرية
والاباتر موضع متصل بفلج فلذلك عطفه بالفاء وشطت ابعدت وغمرة
ومثقب موضعان متقاربان والمعنى تذكرت انت هذه الحبيبة وذكراك
لها مهيجة لك معقبة خفة وطربا وصار الباقي من وصلها متقطعا زايلا ونزل
اهلنا بهذين الموضعين وبعدت عنا ونزلت بهذين الموضعين وحال البعد
بيننا وكان الظاهر ان تقول اهلك فالتفت وهذا الكلام من حيث المعنى
تفجع وتحسر على ما وقع بينهم من الفرقة وان كان اللفظ خبرا قوله طحا بك قلب

في الحسان طروب   بعيد الشباب عصر حان مشيب   يكلفني
ليلى وقد شط وليها   وعادت عواد بيننا وخطوب البيت لعلقمة
بن عبدة بن النعمان بن قيس من قصيدة في الحارث بن جبلة بن ابي شمر
الغساني طحا الرجل اذا ذهب في الارض فهو بعيدا يقال طحا بك همك اي
ذهب بك كل مذهب والطروب كثير الطرب قال المرزوقي ومعنى طروب
في الحسان ان له طربا في طلب الحسان ونشاطا في مراودتها وقال بعضهم طروب

الى الحسان لكن حرف الجر تتعاقب والوجه ما ذكرناه وقوله بعيد الشباب
صغر بعيدا على طريق التقريب وقال بعقبه عصر حان مشيب ولم يرد التنا
وانما اراد حين ولى الشباب وكاد ينصرم واقبل الشيب وقارب الهجوم
وهذا الحكم على جملة الشيب والشباب لا على احادهما ونصب بعيد وعصر
على الظرف وقوله يكلفني ليلى الفعل للقلب وكان مقتضى الظاهر ان يقول
يكلفك فالتفت من الخطاب الى الحكاية شط بعد الولي القرب العوادي
الصوارف يقال عن كذا اي صرفه وقوله وعادت قال المرزوقي يجوز ان يكون
عادت من المعادات كان الصوارف صارت تعاديه وقيل يجوز ان يقال اراد
عدت فاشبع الفتحة فتولدت الف ويمكن ان يجعل من عاد يعود اي عادت عواد
وخطوب كانت تحول بيننا الى ما كانت عليه قبل اي رجعت ويجوز ان يكون
قلب عداه عن كذا منعه منه ينكر على نفسه الميل الى الحسان ويقول اذهبك
قلب له طرب في طلب النساء الحسان بعد تولي الشباب وانقراض زمانه
واقبال الشيب يكلفني القلب ليلى اي قربها ويطالبني بوصلها وقد بعد
قربها وانقطع ما كان بيننا من قرب الدار وعادت عواد ومنعت صوارف
وخطوب وفيه تحسر وزيادة انكار لميل قلبه اياه وتكليفه طلبها قوله

ما ان ترى السيد زيدا في نفوسهم   كما تراه بنو كوز ومرهوب
ان تسالوا الحق نعط الحق سائله   والدرع محقبة والسيف مقروب
السيد اسم قبيلة الشاعر وزيد قبيلة المخاطبين للسيد وكوز ومرهوب قبيلتان
وقوله ما ان ترى ان زيدت لتاكيد النفي الضمير في نفوسهم للسيد ويجوز ان يكون

لزيد وما في قوله كما تراه مصدرية يريد لا ترى السيد زيدا مثل رؤية بنو كوز ومرحوب
والمعنى لا تعظم بنو السيد زيدا مثل تعظيم بنو كوز ومرحوب ايّاهم ولا يوجهون
على انفسهم لزيد ما توجه هاتان القبيلتان من التبجيل والتوقير قوله ان
تسالوا قدم البيت مشروحا وقد التفت عن الغيبة الى الخطاب في تسالوا

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قول عوف بن الاحوص

لهُدِّمتِ الحِياضُ فلم يُغادَرْ ... لحوضٍ من نصائبه ازاءُ لِحَوْلَةَ
اذ همُ مغنىً واهلي ... واهلك ساكنون وهم ديارُ

الازاء مصب الماء في الحوض وقيل هو صخرة تجعل وقاية على مصب الماء حين يفرغ
الماء النصائب جمع نصيبة في اساس البلاغة نَصَبَ حول الحوض نصائب
وهي حجارة تجعل عضائد له ودورهم ديار متراءية اي قريب بعضها من بعض
وقوله لحولة متعلق بقوله لحوض صفة له وقوله اذ ظرف زمان اضيف الى الجملة
والعامل فيه ما تعلق به اللام في قوله لحولة وهو كائن او حاصل والتقدير فلم
تغادر ازاء لحوض كائن لحولة في زمان كذا وكذا وقوله مغنى مصدر من غني بالمكان
اذا اقام به اقيم مقام اسم الفاعل او اراد ذو مغنى يقول والله لقد هدمت
الحياض لطول عهدها باهلها فلم يترك لحوض مصب ماء من مصابه كان لخولة
المرأة في زمان هم اي اهل تلك الحياض مقيمون لمنزل واهلي واهلك
باحولة ساكنون وهم اي كلا الاهلين دياء دورهم متقاربة ولفظ البيت
خبر والمعنى تأسف وتحسر على تهدم الحياض واندراس الديار وتفرق اهلها

ومن ابيات المفتاح قول الحارث بن حلزة اليشكري طرق الخيال

ولا كليلةِ مُدلجِ ... سَدِكًا بأرحُلِنا ولم يتعرّجِ
انّي اهتديتِ لنا وكنتِ رَجيلةً ... والقومُ قد قطعوا مِتانَ السّجسجِ

قال المرزوقي الطروق لا يكون الا بالليل وقوله ولا كليلة مدلج وهذا الكلام محمول
على المعنى كانه فضل الليلة التي طرق فيها على سائر الليالي وانتصب سدكا
على الحال يريد انه لزمهم قاصدا الى رحلهم ولم يعطف على غيرها ويقال سدك
بالشيء اذا لصق به غير منصرف الى غيره والتعرج الميل والعطف وقوله
اني اهتديت لنا وكنت رجيلة قال الجوهري رجل رجيل اي قوي
على المشي في اساس البلاغة رجل رجيل مشاء وبعير رجيل وناقة رجيلة
فالرجيلة على رواية المرزوقي وكنت رجيلة من الراجل ليصح التعجب من اهتدائها
الذي هو غرض الشاعر وان حملت على القوية كان قوله وكنت رجيلة
عطفا على اني اهتديت كما ذكره العلامة قطب الدين الشيرازي والتقدير
اني اهتديت واني اي كيف ومن اين كنت قوية على المشي لتحصل الغرض
المقصود ورواه المرزوقي وكنت غير رجيلة وقال في تفسير البيت قوله
اني اهتديت اجرى الخيال في طروقه مجرى صاحبة الخيال فصار
يتعجب مما تصوره من اتيانها واهتدائها وقطعها مسافة ما بينهم وبينها
مع نعمتها ولزومها الخدر والرحيلة على المشي والواو من قوله وكنت واو
الحال وكذلك قوله والقوم قد قطعوا الا ان الاول حال للمرأة والعامل
فيه اهتديت والثاني للتعجب وقوله والقوم قد قطعوا المعنى صحبه وركوبهم
الفلاة وقطعهم لها والسجسج هنا موضع فاما قول القائل نهار اهل الجنة

سجسج فالمعنى دائم متصل ولا يمتنع ان يكون الشاعر اراده كانه مكان متصل
لا انقطاع له انتهى كلامه ومحصول المعنى اتانا الخيال ليلة ولا كاتيانه ليلة
كنا فيها نمدلج لازما لا رحلنا يعني كان طروقه في غير ليلة مدلج الزم فقلت
لها اني وكيف اهتديت لنا وكنت رجيلة غير قوية وغير مستطيعة للمشي
او وكيف كنت قوية على قطع الطريق والقوم واصحابي قطعوا الامكنة
الصلبة من هذا الموضع والمتان جمع متن وهو المكان الصلب قوله

تطاولَ ليلُكَ بالأثمدِ ... ونام الخليُّ ولم ترقدِ
وباتَ وباتت له ليلةٌ ... كليلةِ ذي العائرِ الأرمدِ
وذلك من نبأٍ جاءني ... وخُبِّرتُه عن ابي الاسودِ

الابيات الثلاثة لامرئ القيس يرثي بها ابا الاسود قيل قال ابن دريد امرؤ القيس
هذا هو ابن عابس وقد ادرك الاسلام الاثمد بفتح الهمزة وضم الميم موضع
والخلي الخالي عن الحزن في اساس البلاغة في عينه عُوّار وعائر وهو
غمصة تمض منها قوله وبات وباتت له ليلة تقديره وبات كذي العائر
الارمد وباتت له ليلة كليلته فاختصر للدلالة عليه ولانه لا يلتبس اذ المراد
تشبيه نفسه في تلفه وجزعه بالارمد ذي العائر وتشبيه ليلته في الطول
والوحشة بليلته انتهى كلامه وذلك اشارة الى تطاول الليل وما ذكره
من القلق وبهذا المعنى تفجع وتوجع وان كان اللفظ خبرا ومعنى الابيات
ظاهر قوله

انت تشتكي عندي مزاولة القرى ... وقد رأت الضيفان ينحون منزلي
فقلت كأني ما سمعت كلامها ... هم الضيف جدّي في قراهم وعجّلي

الضمير في انت للمرأة وقوله تشتكي في محل النصب على الحال يريد مشتكية المزاولة
الممارسة وقوله ينحون يقصدون من نحاه ينحوه والضيف في الاصل مصدر
ضافه فلذلك يقع على الجمع وقوله عجلي اي تعجلي وفيه كما جاء نكب بمعنى
تنكب وقدم بمعنى تقدم او اراد عجلي لهم قراهم فحذف المفعول وقوله
هم الضيف اي في محل النصب لانه مفعول قلت والمعنى ظاهر قوله

ومهمهٍ مغبرّةٍ ارجاؤه ... كأنّ لونَ ارضه سماؤه

البيت لرؤبة بن العجاج المهمه المفازة والارجاء الاطراف واحدها رجا بالقصر
والتشبيه ركوان يصف المفازة بالغبرة والاسوداد فقوله رب مفازة
مغبرة ارجاؤها مسودة اطرافها كان لون سمائها وجوها لفرط غبرتها وغاية
اسودادها لون ارضها وكان مقتضى الظاهر ان يشبه السماء في اغبرارها بالارض
كما قررنا لانها في هذا المعنى اقوى من السماء فقلب التشبيه مبالغة
في وصف السماء بالغبرة واضافة السماء والارض الى المهمه مجاز قوله

لُعابُ الافاعي القاتلاتِ لعابُهُ ... وارْيُ الجَنى اشتارتْه ايدٍ عواسلُ

البيت لابي تمام في صفة القلم الضمير في لعابه للقلم ولعابه مداده ولعاب
الافاعي سمها الاري عمل النحل العسل يقال ارت النحل تاري اريا
فسمي به العسل كما سمي المكسوب كسبا والجنى جمع جناة وهي الثمرة
تقال هذا جناة من جناك وقوله واري الجنى يريد واري الجنى لعابه
فحذف الخبر لدلالة الاول عليه واضاف الاري الى الجنى دلالة
على طيب العسل ونظافته تنادل العسل واشتاره اخذه العاسل

عامل العسل والمعنى لعاب هذا النحل ومداده في تأثيره في الاعداء والنكاية فيهم
والاضرار بهم لعاب الافاعي وسمومها وهو الشافي مثل النفوس اليه
وكونه شفاء لها عسل تولد من ثمرات طيبة اخذته ايدٍ عاملة للعسل
يعني ان فيه للاولياء نفعا وللاعداء ضرا وهذا البيت في محمد بن عبد الله
المبارك ايام وزارته للمعتصم وقبله لك القلم الاعلى الذي بشباته
تصاب من الامر الكلى والمفاصل كما طيّنتَ بالفدنِ السياعا
دوله فلما ان جرى سِمنٌ عليها البيت للقطامي يصف ناقته
بالسِمَن في اكثر نسخ الايضاح طينت ورايت في اشعاره المجموعة
مشروحة في نسخة قديمة كما بطنت وكذا رواه الشيخ الجار الله العلامة
رحمه الله عليه في اساس البلاغة تقال سيّع الجدار طلاه بالسياع
وهو الطين او الجص والمسيعة والسياع بالكسر آلته شبه جريان
السمن في اعضاءها على السوية واخذ كل عضو منه بنصيبه بتطيينك
الفدن وهو القصر بالسياع وتسويتك للقصر او بتطيينك
الفدن بالسياع وجعلك السياع للقصر كالبطانة للثوب وفيه تشبيه
الناقة بالقصر في العلو والارتفاع وجواب لما في البيت بعده وهو امرت
بها الرجال ليأخذوها ونحن نظن ان لن تستطاعا دوله
يكون مزاجها عسل وماء اوله كأن سلافة من بيت راس
البيت لحسان بن ثابت قال صدر الافاضل ويروى كأن سبيئة
سبات الخمر سبئا وسبأ اذا اشتريتها للشرب بها قال يغلو

بايدي التجار سباؤها فاذا اشتريتها لتحملها الى بلد قلت سبيت
بيت راس اسم قرية بالشام كانت تباع فيها الخمور انتهى كلامه
وفي اساس البلاغة سبأها شراها للشرب لا للبيع واستباها لنفسه
وعنده سبيئة بابلية مزاج الشيء ما يمزج به والمصراع الثاني صفة
سبيئة وخبر كان في البيت بعده وهو على انيابها او طعم غض
من التفاح هصّره اجتناء والمعنى كان خمرا ممزوجة بالعسل والماء صارت
طيبة لذيذة الطعم مسكرة على انياب هذه الحبيبة او كان طعم غض
طري من التفاح قد هصره وكسره اجتناؤه من الشجر للطافته على انيابها والحاصل
انه شبه ريقها بتلك الخمر الموصوفة او بطعم التفاح الطري دوله
فديت بنفسه نفسي ومالي وما آلوك الا ما اطيق
البيت لعروة بن الورد الالو التقصير يقال الا في الامر يألو ثم يضمن
معنى منع فيعدى تعديته تقول ألوتك بنفسي ومالي وما امنعك الا ما اطيق
منعه يعني لا اقدر امنعك فداء نفسي ومالي لاني مجبول عليه دوله
ولا يك موقف منك الوداعا اوله قفي قبل التفرق يا ضباعا
هذا البيت مطلع قصيدة للقطامي ضباع ترخيم ضباعة بالضم وهي بنت زفر
بن الحارث الكلابي والمعنى قفي يا ضباعة حتى اودعك قبل التفرق
ثم دعا بان لا يكون وداعك فراق وبعده قفي فادي اسيرك ان قومي
وقومك لا ارى لهم اجتماعا يريد بالاسير نفسه دوله وتشقى
الرماح بالضياطرة الحمر اوله وتلحق خيل لا هوادة بينها البيت

للخداش الهوادة اللين والرفق قيل الضيطرة الرجل الضخم الذي لا غناء عنده
والاحمر الذي لا سلاح معه في الحرب وقيل الحمر من قولهم علج احمر ويجوز ان
الحمر العجم في اساس البلاغة ليس في الحمراء مثله اي في العجم والمعنى وتلحق الاعداء
خيلنا التي لا رفق ولا لين بينها ويشقون برماحنا ويطعنون بها وهم عجزة ليام
لا كفاية عندهم في الامور ولو وصف اعداءه بالقوة والشجاعة لكان ذلك
ابلغ وادخل في المدح دوله ثم انصرفت وقد اصبت ولم اصب
جذع البصيرة قارح الاقدام هذا البيت مع ثلاثة ابيات قبله للعنتري
بن النجاة المازني وهو حماسي وهي لا يركنن احد الى الاحجام يوم الوغى
متخوفا لحمام فلقد اراني للرماح دريئة من عن يميني مرة وامامي
حتى خضبت بما تحدر من دمي اكناف سرجي او عنان لجامي
ثم انصرفت البيت الركون الميل القليل والاحجام التأخر قصد الشاعر
الحث على الخوض في الحروب يقول لا يميلن احد الى التأخر عن الاقدام
يوم الحرب متخوفا متخشيا من الموت وقوله فلقد اراني الدرية تهمز ولا تهمز
فيجعل من الدرى وهو الختل ولهذا سميت الدابة التي تختل بها الصيد لتمكين
فيرمي الدرية والحلقة التي يتعلم عليها الطعن درية ويمكن حمل البيت عليهما
جميعا فاذا جعلت الدرية الحلقة فالمعنى لا تعلمن ذلك احد وليعتبر بحالي
فلقد رايت نفسي في غزوات وحال دكاني للرماح بمنزلة الحلقة التي يتعلم
عليها الطعن فتاتيني الرماح من جوانبي كلها ثم سلمت واذا جعلت الدرية
الدابة الموصوفة يكون المعنى ولقد اراني اتقي في فصرت سترة لغيري من الطعن

كي تكون تلك الدابة سترة للصايد والطعن تبنا ولبني وعلى هذا يكون معنى
للرماح من اجل الرماح والاول احسن وانما اقتصر على ذكر اليمين والقدام
ليعلم ان اليسار كاليمين في ذلك واما الظهر فان الفارس لا يمكن منه احدا
وقوله من عن يميني يتعلق بفعل دل عليه اراني درية للرماح وهو تاتيني
وما يجري مجراه وعن من قوله عن يميني اسم ههنا والشرف والمعنى
من جانب يميني وقوله او عنان لجامي او ههنا للبيت للشك وانما هي
التي يراد بها احد الامرين على طريق التعاقب اي اما ذا واما ذا
ولك ان تريد الجمع لان اصل او للاباحة ومعنى البيت انتصبت
للرماح حتى خضبت بما سال من دمي اما عنان لجامي واما جوانب
سرجي اي على حسب ما اتفق من الطعن فالعنان بما سال من اعاليه
وجوانب السرج بما سال من اسافله وقوله ثم انصرفت الجزوعة
قبل الاثناء وانتصب جذع البصيرة على انه حال وهو نكرة وكذلك قارح
الاقدام والمعنى ثم انصرفت مع ما وصفت من الحال واتقى من ضيق
المجال علي وقد اصبت ونلت مما اردت من الاعداء ولم ينالوا ما ارادوا
مني وانا على بصيرتي الاولى ورايي الذي كنت عليه في اول الامر لم تبل
على طول محاربتي وصار اقدامي في الحرب قارحا لطول ممارستي وتكرر
مبارزتي ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قول
مساور بن هند وهو حماسي يمشي فيقعس او يكب فيعثر
اوله ورأين شيخا قد تحنى صلبه قوله ورأين النعل للغواني في البيت
اراد الشاعر نفسه

فيه لشكو كبره وضعفه وتساقط قواه قال المرزوقي رانّ الغواني شجاها
منحني الصلب محدودب الظهر يمشي مشية النعسان اذا استمر في المشي او
يتغير فيكبّ لوجهه وكان الوجه ان يقول او يعثر فيكب لان العثار
قبل السقوط للوجه لكنه لم يبال بتغير الترتيب لانه لا الباس وتقاعس
تقعس اذا صار اقعس خلقة وتقعس تقعّس اذا امشي مشية الاقعس تكلفا
ومثله عرج يعرج وعرج يعرج وقال الكت زيد فلا يتعدى وكبه الله
لوجهه وهذا على العكس مما عليه اكثر الافعال ومثله اقلع الغيم وقلعه الله وفيما
اقتصه من حاله بحتر شديد وتاسف عظيم ومن اباياته قوله
نُدوان لم انم كراي كرا كا تامه شاهدي السّفران ذاك لذاكا
البيت لابي تمام الكرى النوم قوله ذاك اشارة الى قوله كراي كرا كا يخاطب
حبيبه يقول نم واسترح طول الليل وان انا لا انام فيه فان نومك
واستراحتك نومي واستراحتي ثم قال شاهدي بان ذلك القول كذلك
حق وليس بكذب سقمي في هواك لان من ابتلي في الهوى يعدّ راحة
حبيبه راحته ويروى شاهدي الحب وكان عليه ان يقول
كراك كراي لكنه قلبه لانه لا يلبس ومن اباياته فيه قول الشاعر
أظبيُ كان امك ام حمار اوله فانك لا تبالي بعد حول
قال صدر الافاضل لولا الرواية لرفعت المنصوب ههنا ليكون كان
هي المزيلة وبعده فقد لحق الاسافل بالاعالي وماج القوم واختلط
النجار يقول تغيرت احلاق الناس حتى صار كل قوم منهم لا يرجعون الى

اصلهم ونجارهم وما كان عليه اوائلهم وذهب السؤدد والمكارم
حتى انهم ان بقوا على هذا الوصف سنة لا يبالي انسان نعم اهجينا كان ام غير
هجين ونظير هذا البيت اعرابا ما انشده المبرد اسكران كان ابن المراغة
اذ هجاه تميما بجوف الليل الشام ام متساكر ومن اباياته فيه قول
الشماخ كما عصب العلباء بالعود اوله منه ولدت ولم
يؤشب به حسبي ليًّا كما عصب البيت العلباء العصب العيري منه
للاب قوله ولم يؤشب اي لم يخلط اشبته واسبه اشبا فهو ماشوب
وقوله ليا اي لم الوه ليا كما لوى العصب بالعود ويروى عصبا والعصب
والليّ واحد الاخفش لم يؤشب لم يلطخ يقال اشبوه بشر اي لطخوه
قال وهذا مقلوب يريد كما عصب العود بالعلباء اي شد والمعنى انا منه
ولست من غيره ثم عصبت به والزقت لا كما يعصب العود بالعلباء
بل اقوى واشد منه شرح ابيات تضمنها القول في المسند
فاني وقيار بها لغريب اوله ومن يك امسى بالمدينة رحله
البيت لابن الحارث البرجمي في اساس البلاغة امسى في رحله في منزله
وما واه وصلوا في رحالكم قال المرزوقي يريد اني لغريب وقيار
كذا غريب وهو اسم فرسه كلامه والبيت لفظه خبر ومعناه تحسر على
اغترابه وتبعده عن وطنه ومعنى البيت ظاهر قوله نحن بما عندنا وانت
بما عندك راض والراي مختلف اراد نحن راضون والمعنى كل منا
راض بما اتاه الله تعالى وقسم له من المال وغيره لا نتنازع ولا نتحاسد فيه

والآراء مع ذلك مختلفة لا يتفق على امر والقصد فيما اخبر اظهار التعجب عن حالهم
والتعجب عنه قوله قالت وقد رأت اصفراري من به تامه
وتنهدت فاجبتها المتنهد السلامي الطبيب قال الواحدي رحمه الله
اي لما رات صفرة لوني وجدا بها قالت من فعل به هذا الذي اراه وقال ابن
الجني من المطالب به وتنهدت اي علا صدرها لشدة تنفسها وزفرت ستعظاما
لما رات فاجبتها عن سوالها المتنهد اي المطالب به والفاعل بي هذا التنحص
او الانسان المتنهد قال الشيخ عبد القاهر في المسايل المشكلة لو قال
المتنهد لكان يكون بمنزلة ان يقول هند وليس غرضه ان يشير اليها
بعينها ولكن ان يقول للسامع انظر الى من ههنا من رايته متنهدا فذاك الذي
اعني وذكره الصفة ليطلب صاحبها والظرف في هذا ماعرفه قوله
انّ محلا وانّ مرتحلا وانّ في السفر اذ مضوا مهلا قال صدر الافاضل
مهلا اي تقدما قال صدر الافاضل مهلا اي تقدما ويروى مثلا مكان مهلا يعطفا
الاعشى وبيقرنا فيقول ان لنا في هذه الدنيا حلولا ومعقبا برحيل اذا الرحيل
يكون عنا فلسل ذلك لانه توغل الرفاق في المغنى فمالنا غير البحيل في انارة
المطي واما اثارة رواية مثلا فهي كما نقول في الاموات عبرة للاحياء قوله
ولو ذات سوار لطمتني هذا الكلام لحاتم الطائي قال صدر الافاضل
حكى ان حاتم الطائي اسر في بلاد بني عنزة فغاب عنها الرجال وبقي فيها بين
نسائهم حاتم مقيدا مغلولا ثم اتفق لهن الارتحال فرحلن بحاتم فلما بلغن بعض
الطريق مسهن الجوع وكان من عادة الجاهلية اكل الفصيدة في المخمصة فقال اهكذن

عني الغل لافصد فحللن عنه فنزل عن الناقة ونحرها فعيل له في ذلك فقال هكذا
فزدي انه فلطمته جارية بما فعل فقال لو ذات سوار لطمتني يريد لو جره
لطمتني والمعنى لو لطمتني من كان في الشرف كفوا لهان علي ذلك قوله
ولو عين اخواني ارادوا نقيصتي نامه جعلت لهم فوق العرانين ميسما
البيت للمتلمس في اساس البلاغة انتقصه وتنقصه عابه وما فيه نقيصة ومنقصة
وفلان ذو نقايص ومناقص الوسم فوق العرانين كناية عن الاذلال
يصف نفسه بالحلم عن الاقارب مع القدرة على المجازاة فيقول لو قصد
غيرهم القدح في لرددتهم واذللتهم غاية الاذلال ووسمتهم بعلامة
الذل ولكن القرابة منعني عن المقابلة لهم بمثل فعلهم قوله
ليبك يزيد ضارع لخصومة ومختبط مما تطيح الطوايح
قال صدر الافاضل البيت لضرار بن نهشل يرثي يزيد بن نهشل
ضرع له اذا اذل وخضع لخصومة بالتنوين على المصدر المختبط ههنا
الفقير السايل واصله في الشجرة يطيح من الاطاحة يقال طوحته الطوايح
ولا يقال المطوحات هذا كلامه طاح يطيح هلك واطاحه غيره والمراد بالطوايح
الحوادث المطيحة المهلكة والمعنى ليبك هذا الرجل وهو يزيد بن
نهشل كل ضارع لخصومة ذليل لها عاجز عن دفعها عن نفسه وسائل
فقير من اطاحة الطوايح وسبب اهلاك المهلكات لها فانه كان يدفع
الجنايات والخصومات عن العاجزين ويتحملها عنهم ويغني بموالهم الفقراء
والسايلين وقبله سقى جدثا امسى بدومة ثاويا من الدلو والجوزاء

غادٍ ورائحُ قوله لا يألف الدرهمُ المضروبُ صرّتنا
لكن يمرُّ عليها وهو منطلقُ الصرة ما يجمع فيه الدراهم في اساس
البلاغة صرّ الدراهم في الصرة والصر يصف نفسه بالجود والمعنى
ظاهر قوله اَوَ كلّما وردت عكاظ قبيلةٌ بعثوا
اليّ عريفهم يتوسّم البيت لطريف بن تميم في وصف نفسه
بكثرة الجنايات على الناس عكاظ سوق العرب كانوا يجتمعون فيه
فيتناشدون ويتفاخرون وكانت فيه وقائع قال دريد بن الصمة
تغيّبتُ عن يومي عكاظ كليهما ... وان يك يومٌ ثالثٌ اتغيّبُ
وان يك يومٌ رابعٌ لا اكن به ... وان يك يومٌ خامسٌ اتجنّبُ
وما كنت بشيء حتى عرفت علينا من عريف القوم وهو القيّم بامرهم الذي عُرف
بذلك وشهر نقل عن الاساس قوله اوكلما الهمزة التي وسّطت بين الواو وما
تعلّقت به من المعطوف عليه اما للتقرير او التوبيخ لنفسه والتعجب من امره
والمعنى كلما وردت قبيلة مجمع الاعراب بعثوا من القوم بامرهم يتوسم الوجوه
وينظر اليها يطلبني لانّ لي على كل قبيلة جنايةً فمتى وردوا عكاظ طلبني
الكفيل بامرهم ومعنى قول دريد بن الصمة انّي ما دام الناس مجتمعين في عكاظ
اتجنّبها ولا احضرها خوفًا على نفسي لانه ما من احد الا ولي عليه جناية وهذا
ما يتمدّح به فتّاك العرب قوله ذُممتُ ولم تُحمَد وادركتُ حاجتي
تولّى سواكم اجرَها واصطناعَها ابى لك كسبَ الحمد رأيٌ مقصّرٌ
ونفسٌ اضاقَ الله بالخير باعها اذا هي حثّته على الخير مرّةً

عصاها وان همّت بشرٍّ اطاعها الابيات لعبد الرحمن بن حسان يخاطب
بها من ساله حاجةً فلم يقضها ثم قضاها بشفاعة الغير قوله ذممت اي اول مرة
حيث لم تقض ما سالتك من الحاجة ولم تحمد بعدما قضيتها بالشفاعة لان قضاء
الحاجة بالشفاعة دليل على خلل في المروّة فلا يوجب الحمد قوله تولى سواكم
في محل النصب على الحال من حاجتي وقوله اضاق الله بالخير باعها يقال ضاق به ذرعا
وضاق به باعا اذا عجز عنه ولم يصل اليه والمعنى ذُممتُ به اول مرة وما
اخوا وادركت ما سعيت له من الحاجة متوليا غيركم وهو الشفيع اجر تلك الحاجة
وثوابها وفائزا بهما لانها قضيت بشفاعته وابى لك ومنعك ان تكسب الحمد
بقضاء الحوائج رأيك المقصّر العاجز عن الارتقاء الى اسباب الشرف ونفسك التي
اضاق الله باعها بالخير وجعلها قصيرةً عن البلوغ اليه اذا احثّته تلك النفس وحملته
على فعل الخير مرة واحدة في عمره عصاها ولم يمتثل امرها به وان همت بشر قصدته
مرارا اطاعها وسارع الى قصدته من فعل الشر قوله ما سرتُ الّا وطيفٌ منك
يصحبني سُرى امامي وتأويبا على اثري البيت لابي العلاء المعري
وهو من ابيات السقط السرى سير الليل خاصة والتأويب سير النهار وهما
منصوبان على الظرف اي في سراي وتأويبي ويجوز ان يكونا حالين عن مفعول
يصحبني اي ساريا ومؤوّبا والمعنى ما سرت ليلا ولا نهارا الا ويصحبني طيفك
امامي في سراي وعلى اثري في تأويبي يصف حبيبه بالوفاء وفيه لا يزال يذكرها
قوله الا من مبلغٌ فتيانَ فهمٍ ... بما لاقيتُ عند رحى بطانِ
باني قد لقيتُ الغولَ تهوي ... بسهبٍ كالصحيفة صحصحانِ

فقلت لها كلانا نضو ارض اخو سفر فخلي لي مكاني
فشدت شدة نحوي فاهوت لها كفي بمصقول يماني
فاضربها بلا دهش فخرت صريعا لليدين وللجران

الابيات لتابط شرا قال ابو سعيد السكري زعموا ان تابط شرا لقي الغول فضربها فقتلها ثم غدا على اصحابه فالقاها وسطهم فقالوا لقد تابطت شرا فسمي تابط شرا فهم قبيلة تابط شرا وقوله بما لاقيت مفعول ان لقوله مبلغ والباء زائدة واراد لاقيته فحذف الراجع الى الموصول وقوله بان بدل من قوله بما لاقيت الغول السعلاة وكل مهلك عند العرب غول وقيل الغضب غول الحلم وقوله تهوى شرع في اساس البلاغة وقعت في سهب من الارض وسهوبة مستوية من بعيدة وبئر سهبة بعيدة القعر قال الجوهري في الصحاح الصحصح والصحصحان المكان المستوي وقوله فقلت لها كلانا نضو ارض القول مجاز وانما اراد ما تعرضت لها واريتها نفسي كمن يقول ذلك لمن يمكن معه القول النضو المهزول من كل شي فعيل بمعنى مفعول كانه نضي واخرج عنه لحمه واضاف النضو الى الارض دلالة على انها ارض مجدبة وقوله اخو سفر خبر بعد خبر وقوله لليدين وللجران اللام للاختصاص وقيل اي على اليدين وحروف الجر يقام بعضها مقام بعض الجران باطن العنق والمعنى من المبلغ فتيان قبيلتي فهم وشجعانهم بما لاقيته عند هذا الموضع وهو لقائي للغول مسرعة في ارض بعيدة مستوية كالقرطاس فقلت لها كل واحد منا مهزول في ارض مجدبة فخلي واتركي لي مكاني ولا تتعرض واريتها

نفسي كمن يقول ذلك فلم تقبل ولم تمتنع فشدت نحوي وحملت علي حملة فاهوت لها كفي واسرعت لضربها ملتبسة بسيف مصقول مجلو فضربتها بلا دهش وتحير فخرت وسقطت مصروعة لليدين وجرانها والقصد في تمثيل المبلغ بالغيبة واقتصاص قصته التمدح بتشجعه وقوته وتثبته

قوله اذا قبح البكاء على قتيل رايت بكاءك
الحسن الجميلا

البيت للخنساء في مرثية اخيها صخر قولها بكاءك تريد البكاء عليك والمعنى ظاهر قال الامام فخر الملة والدين الرازي في نهاية الايجاز قال الشيخ عبد القاهر وقد يجي لام التعريف لا للحصر كقول الخنساء اذا قبح البكاء البيت لم ترد ان ما عدا البكاء عليه ليس بحسن ولا جميل ولكنها ارادت ان تدخله في جنس ما حسنه الحسن الظاهر الذي لا ينكره احد واقول لو جعل ذلك مفيدا للحصر على وجه المبالغة لم يكن فيه خلل

قوله هو الواهب المائة المصطفاة اما مخاضا واما عشارا

البيت للاعشى من قصيدة في قيس بن معدي كرب ابي الاشعث الكندي المصطفاة المختارة في اساس البلاغة كثرت في ابله المخاض الحوامل العشار جمع عشراء وهي الناقة اتت من يوم ارسل عليها الفحل عشرة اشهر وانما خصها الشاعر لانها انفس مال عند العرب وانتصابها على الحال والمعنى البيت ظاهر

قوله له همم لا منتهى لكبارها وهمته الصغرى اجل من الدهر

البيت لحسان بن ثابت في مدح رسول الله صلعم وبعده له راحة لو ان معشار جودها على البر كان البر اندى من البحر

معشار العشر

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قول ابي العلاء المعري

لها حلق ضيق لو ان وضينه فؤادك لم يخطر بقلبك خامس

قوله لها اي للدرع الحلق جمع حلقة وانما لم يقل ضيقة لان ضيقا مصدر الوضين المنسوج يقال وضين النسج اي ضنه وضنا فهو موضون ووضين الهاجس الخاطر يقال هجس بقلبه شيء اذ اخطر يصف الدرع بضيق حلقها يقول هذه الدرع حلقاتها متضايقة لو ان موضونا بها كانت فؤادك لما خطر بقلبك شيء لفرط ضيقه قال صدر الافاضل قوله بقلبك من اقامة المظهر مقام المضمر ولو قال به الدهر مكان قوله بقلبك لكان اجزل ومن ابياته

عند الملوك مضرة ومنافع وارى البرامك لا تضر وتنفع

معنى البيت ظاهر قال بعض الفضلاء قيل امدح بيت قالته العرب قول النابغة الجعدي فتى تم فيه ما يسر صديقه على ان فيه ما يسوء الاعاديا ولهذا عيب قول من قال في البرامكة عند الملوك مضرة ومنافع البيت لانه نفى عنهم الضرر وقد قيل

اذا انت لم تنفع فضر فانما يرجى الفتى كيما يضر وينفعا

ومن هذا البيت قول الشاعر سلام الله يا مطر عليها وليس عليك يا مطر السلام مطر اسم رجل ثم يراد به القبيلة وانما نونه لضرورة الشعر والا القياس البناء على الضم القمر في عليها للحبيبة والمعنى ان السلام من الله على الحبيبة لا عليك يا مطر ومن ابيات هذا الباب قول ام تأبط شرا في ابنه تخنه راسي سرج وعلى ابيه درع يروى انها قالت ما رايته متبقا ولا رايت يتفيئ دما ولقد حملت به في ليلة مظلمة وتحت راسي سرج وعلى ابيه درع

وانما تريد بهذا الكلام الاخير ما يقول العرب من المراة اذا اكرهت على الوطي او وطئت وهي مذعورة انجبت واذكرت قوله

ثلاثة تشرق الدنيا ببهجتها شمس الضحى وابو اسحق والقمر

البهجة الحسن وقوله تشرق الدنيا المشهور ان اشرق لازم فهو لما اراد في الدنيا حذف الحرف واوصل الفعل واما ضمنه معنى الاضاءة ومعنى البيت ظاهر هذا البيت لمحمد بن وهيب في المعتصم بالله المكنى بابي اسحق

وبعد

تحكي افاعيله في كل نائبة الغيث والليث والصمصامة

روي انه اجتمع الشعراء بباب المعتصم فقعد لهم محمد بن عبد الملك الزيات فقال ان امير المؤمنين يقرأ عليكم السلام ويقول لكم من كان يحسن ان يقول مثل قول النمري في الرشيد خليفة الله ان الجود اودية احلك الله منها حيث تجتمع ان اخلف القطر لم تخلف مخايله اوضاق امر ذكرناه فيتسع فقال ابن وهيب فينا من يقول مثله ثلاثة تشرق الدنيا البيتان فامر بادخالهم وفضل ابن وهيب قوله

وكالنار الحيوة فمن رماد واخرها واولها دخان

البيت لابي العلاء المعري وهو من ابيات السقط شبه الحيوة بالنار في ان اولها واخرها وهما الصبا والشيب ليسا بشيء وان في وسطها وهو الشباب هو المعتبر المعتد به من الحيوة كالنار فان اولها واخرها وهما الدخان والرماد اذى وعناء وضعف وفناء والراحة والضياء فيما بين هذين شرح ابيات تضمنها القول في احوال متعلقات الفعل قوله

شجو حساده

وغيظ عداه أن يرى مبصر ويسمع واعي البيت للبحتري
من قصيدة في الخليفة المعتز بالله التنجو والغيظ مصدران اقيما مقام الاسم
قوله تنجو حاسده مبتدا خبره ان يرى والمعنى ان الذي يحزن حاسده
ويغيظ اعداءه روية راء وسماع سامع واع وانما كان ذلك سبب
حزنهم وغيظهم لانه اذا كان ذو روية وذو سماع يرى ويسمع محاسنه
واخباره الدالة على استحقاقه للخلافة فيسد عليهم طريق المنازعة
التي هي سبب لاطفاء نائرة الحسد قوله فلو ان قومي انطقتني
رماحهم نطقت ولكن الرماح اجرّت البيت لعمرو بن معدي كرب
في اساس البلاغة اجرّ لسانه منعه من الكلام واصله من اجراء الفصيل
وهو ان تشق لسانه وتشد عليه عود لئلا يرضع لانه يجر العود بلسانه
يشكو تقاعد قومه عن القيام بنصرته فيقول فلو ان قومي انطقتني رماحهم
وجعلتني ناطقا بحسن بلائهم بواسطة نصرتهم لي على اعدائي نطقت به
وافتخرت بذلك ولكن رماحهم اجرّتني ومنعتني من النطق بنصرتهم لانهم
خذلوني ولم ينصروني قوله جزى الله عنا جعفرا حين ازلقت
بنا نعلنا في الواطئين فزلت ابوا ان يملونا ولو ان امنا
تلاقي الذي لاقوه منا لملت هم خلطونا بالنفوس والجاوا
الى حجرات ادفأت واظلت الابيات الثلاثة لطفيل الغنوي يمدح بني جعفر
يجوز ان يروى ازلقت مبنيا للمفعول ونعلنا بالرفع وان يروى ازلقت
مبنيا للفاعل على اسناد الفعل الى الحادثات ونعلنا بالنصب والباء في بنا

بنا للملابسة يقال زلقت رجله اي زلت وازلقها غيره ووضع زلت موضع
زلقت وقد مر ان زلة النعل كناية عن اختلال الحال وابتلاء المرء بالشر
وقوله حين ازلقت عامله ابوا وهو تعليل لقوله جزى الله والمعنى جزى الله هؤلاء
القوم خيرا لانهم ابوا الملال من تعهدهم ايانا وتعهدهم لنا في زمان ازلقت
نعالنا بنا ونحن واطئون بها باصابة الشدائد او ازلقت الحوادث
وازلت نعالنا في جملة الواطئين فزلت نعالنا واختلت احوالنا
ولو ان ارأم الناس واعطفهم علينا وهي الام تلاقي في ذلك الزمان
ما لاقوه منا من تكاليفنا ومشاقنا ومؤن معايشنا لملت الام منا
ثم بين معاشرتهم فقال هم خلطونا بنفوسهم وجعلونا من جملتهم واشركونا
في اموالهم والجأونا الى حجراتهم واضطرونا الى النزول بدورهم التي
ادفأتنا فامنتنا من البرد واظلتنا واوقعت علينا ظلالا تقينا
من الحر وقوله والجاوا فيه اشارة الى فرط مروتهم وكرمهم والحاحهم في
وقوله اذ فأت واظلت فيه ايماء الى طيب منازلهم وحجراتهم ويجوز ان
يكون هذا عبارة عن اقامتهم عندهم حينا وقوله ابوا ان يملونا وقوله وهم خلطونا
بيان لما يوجب الدعاء لهم قوله فان شئت لم ترقل وان شئت ارقلت
مخافة ملوي من القد محصد البيت لطرفة بن العبد اليشكري الارقال
دون عدو وفوق السير الملوي المفتول القد الجلد الاحصاد الاحكام
والتوثيق والمحصد المحكم يصف ناقته فيقول هذه الناقة مذللة مروضة
فان شئت عدم اسراعها لم تسرع وان شئت اسراعها اسرعت مخافة

سوط ملوي مفتول من الجلد موثق محكم وانتصب مخافة على انه مفعول له والعامل
ارقلت قوله لو شئت عدت بلاد نجد عودة
فحللت بين عقيقه وزروده البيت للبحتري الصحيح لو شئت
عدت فحللت بناء الخطاب لانه خطاب للعارض في مطلع القصيدة وهو
يا عارضا متلفعا ببروده يختال بين بروقه ورعوده وبعده
لتجود في ربع لمنعرج اللوى تغر تبدل وحشة من غيده والمعنى يا ايها
العارض المنظر لو شئت عدت الى بلاد نجد عودة لتجود بالمطر لربع خال عن اهله
اتخذ الوحش بدلا من نسائه الغيد الناعمات الابدان لعدت اليها ولأمكن لك
ذلك فحللت واقمت بين عقيق نجد وزروده وهما موضعان يريد كان يتيسر لك
العود فلم لم تعد وهذا تحسر منه على مجاوزة السحاب بلاد نجد وعدم سقيه لها
لو شئت لم تفسد سماحة حاتم كرما ولم تهدم مآثر خالد
البيت للبحتري ايضا في اساس البلاغة لهم مآثر اي مساع يأثرونها عن آبائهم
حاتم معروف قوله مآثر خالد قال الصولي هو خالد بن اصمع النبهاني
الذي نزل عليه امرؤ القيس والمعنى ان لا تفسد وتبطل سماحة حاتم وجوده
وان لا تهدم مآثر خالد ومساعيه كرما عليهما وصيانة لصنائعهما بان لا تسرف في الجود
وتجتهد فيه فوق الوسع وبان لا تتغرق ابناء المكارم ولا تبالغ فيه لما افسدت
وجود حاتم ولما هدمت مباني مآثر خالد ولكن زدت على كل منهما فيما اختصا به
فافسدت جود هذا وهدمت مساعي هذا وانتصب كرما على المفعول له او على التمييز
قوله ولو شئت ان ابكي دما لبكيته عليه ولكن ساحة الصبر اوسع

هذا البيت من ابيات للخزيمي يرثي ابنه ليثا يريد واسع واوسع من ساحة البكاء
والجزع يصف نفسه بثقل الحزن والصبر عليه والمعنى ظاهر ومنها واعددته
ذخرا لكل ملمة وسهم المنايا بالذخائر مولع قوله ولم يبق مني الشوق
غير تفكري فلو شئت ان ابكي بكيت تفكرا
هو معنى الكتاب البيت مذكور في الكتاب فلا حاجة الى تقريره على انه ظاهر
قوله وكم ذدت عني من تحامل حادث وسورة
ايام حززن الى العظم البيت للبحتري تحامل على فلان اذا لم يعدل
السورة الصولة من سار يسور الحز القطع قوله وكم ذدت كم مفعول
ذدت ومن تبيين لابهامها اي كثيرا من تحامل الحوادث ذدت يخاطب
الممدوح فيقول كثيرا من ظلم الحوادث ومن صولة الايام التي حززن اللحم
الى العظم ذدت عني وطردت قوله قد طلبنا فلم نجد لك في السؤدد
والمجد والمكارم مثلا هذا البيت للبحتري ايضا ومعناه ظاهر
قوله فلم امدح لارضيه بشعري لئيما ان يكون اصاب مالا
البيت لذي الرمة من قصيدة في بلال بن بردة بن ابي موسى الاشعري
قوله ان يكون اي بان يكون والمعنى فلم امدح لئيما بسبب كونه غنيا مصيبا
للمال واجدا له طلبا لارضائه يصف نفسه بعلو الهمة وبعده ولكن الكرام
لهم ثنائي فلا اخزى اذا ما قيل قالا ومن ابيات المفتاح
في باب حذف المفعول عن فعل المشيئة قول التيمي بن تولب اذا شاء
طالع مسجورة ترى حولها النبع والسماسم الفرق شاء

للصدع في الشقد وهو ولو ان من خيفة راجيا لكان هو الصدع الاعصما قيل
طالع اى اتى سرا وكلما نظرت اليه شبه المستتر فقد طالعته والسجولة
الممتلئة وكل ممتلئ من عين او نقرة فهي مسجولة والنبع اكرم العيدان ومنه
يتخذ القسي والشائم الشجر وقال بعضهم الابنوس والمعنى لو حصل لاحد من الموت
نجاة لكان ذلك الناجي الصدع الاعصم لانه يكون في امنع مكان وهو اعالي الجبال
ثم اخذ في وصفه فقال اذا شاء المطالعة لعين من العيون وابان يورد الموارد
طالع عينا ممتلئة من الماء وانما هو مستتر اغر خائف من شيء ترى تلك العين الممتلئة
من الماء بين الشجرين وشاهدها محفوفة باكرم الاشجار فهو في دعة ويروى
ترى بالتاء على الخطاب لكل واحد وبالياء على اسناد الفعل الى الصدع وعلى تقدير
التاء المصراع الثاني في محل النصب على انه صفة مسجولة الصدع الوعل والاعصم
الذي في يديه بياض ومن اياته في اضمار الفاعل قول ابي العلاء وهو من ابيات
السقط قوله زارت عليها للظلام رواق ومن النجوم قلائد
ونطاق قال صدر الافاضل الرواق شقة دون السقف تمد ومنه بيت مروق
قوله للظلام رواق جملة في محل النصب على الحال من الساكن في زارت النطاق
شقة تلبسها المرأة وتشد وسطها بحبل ثم ترسل الاعلى على الاسفل الى الركبة
والاسفل على الارض تجر وليس لها حجزة ولا ساق هذا اصله ثم جعل كل شيء
يشد به الوسط نطاقا شبه ما في قلادتها ونطاقها من اللالي بالنجوم تقول زارت
الحبيبة وهي مستترة بالغياهب متحلية بعقد ونطاق مرصع بدرر كالكواكب
ومن اياته في هذا الباب قول ابي قيس بن الاسلت الاوسي قالت

ولم تقصد لقيل الخنا مهلا فقد ابلغت اسماعي مفعول قالت محذوف كانه
اراد قالت لا تبتذل نفسك بالخوض في الحروب ومعنى لم تقصد لقيل الخنا
اى كان قصدها في نصحها الى السداد والصلاح لا الى الخنا وهو الفحش ويروى
ولم تقصد لقيل الخنا والمعنى ولم يكن قولها الخنا قصدا منها وقوله مهلا اى زجرا قيل
اصله مه زيد عليه فتركيبها للمبالغة في الزجر ومعنى ابلغت اسماعي اى الغت في الابلاغ
ما اكرهه فلحق هذا ما قيل في هذا البيت والشاعر يحكي ما قالته المرأة له اما قاله لها
مفعول قالت هذه المرأة متنصحة غير قاصدة لقول الفحش لا تبتذل نفسك ولا
تلقها الى التهلكة بالاقدام على الشدائد فقلت لها مهلا وكفى عن مثل هذا النصح
فقد اسمعتني ما اكرهه ولا اريد سماعه من كلامك الذي يتضمن النهي عن الخوض
فيما شق على النفس يصف نفسه بالقوة والشجاعة وبعده انكرته
حين توسمته والحرب غول ذات اوجاع الضمير في انكرته للقائلة المراة
وقوله والحرب غول ذات اوجاع اى تغتال الرجل وتغير الاحوال كانها لا امنة
في ابتذاله النفس بمعاناة مزاولة الحروب والشدائد لابد لها من الامتحان والصبر
على المشاق وذلك يغير الالوان ويحدث الشحوب شرح ابيات
تضمنها العوامل التمر قوله انا الذائد الحامي الذمار وانما
يدافع عن احسابهم انا او مثلي البيت للفرزدق في اساس البلاغة
هو حامي الذمار اذا حمى ما لو لم يحمه ليم وعنف من حماه وحريمه كعوامل حامي
الحقيقة يصف نفسه بالذب عن قومه والمناضلة دونهم قوله
قد علمت سلمى وجاراتها ما قطر الفارس الا انا قال صدر الافاضل

قال هذا البيت للفرزدق والظاهر انه لعمرو بن كرب قطره القاه على قطره اى جانبه
المراد بالفارس الشجاع وكانه انما خص النساء بالعلم بشجاعته استمالة لهن اليه
لانهن يملن الى الشجاع والفصيح ولذلك قال ابو الطيب جنشني
كاني لست انطق قومها واطعنهم والشهب في صورة الدهم قوله
انما انت والد والاب القاطع احنى من واصل الاولاد البيت لابي
الطيب من قصيدة يمدح بها كافورا ويذكر فيها الصلح بينه وبين ابن
الاخشيد مولى كافور بعدما جرت بينهما وحشة بان افسد قوم من الغلمان ابن
الاخشيد وارادوا ان يفسدوا الامر على كافور وكان ابن الاخشيد صغيرا
وكان كافور وليه ومدبر ملكه قوله احنى افعل التفضيل من حنى عليه
بمعنى عطف عليه ورحمه والمعنى انت يا كافور في تربيتك ابن الولد كالوالد
والوالد القاطع للرحم اعطف على الولد وارحم من الولد على الوالد وان
كان الولد من الاولاد الواصلين الراعين لحقوق الابوة فكيف اذا كان الوالد
واصلا عطوفا يريد يتحقق بهذا ويجعله شفيقا عليه قوله انما مصعب
شهاب من الله تجلت عن وجهه الظلماء البيت لعبيد الله
بن قيس الرقيات قاله في مصعب بن الزبير الشهاب شعلة نار متوقدة تجلت
انكشفت والمراد بالشهاب الكوكب وفي قوله من الله تعظيم للشهاب وفيه
زيادة تفخيم لشان مصعب شبهه في الشهرة واهتداء الناس به وارتفاع محله
بكوكب تمكن تجلى عن وجهه الظلام فهو في غاية الاضاءة والانارة قوله
وتعذلني افناء سعد عليهم وما قلت الا بالتي علمت سعد

الضمير في عليهم للقوم الممدوحين الافناء الجماعات قبيلة سعد على هؤلاء القوم وعلى
مدحهم واني قلت فيهم الا ما علمته هذه القبيلة وما مدحتهم الا بالاوصاف
التي سلمتها اليهم واقرت بها لهم فلا وجه لعذلهم اياي في مدحهم اذ لم اقل فيهم
الا ما هو مسلم عندهم قوله لا ادعي لابي العلاء فضيلة
حتى يسلمها اليه عداه البيت للبحتري يريد كلما ادعيه لهذا
الرجل من الفضائل فهو مسلم عند اعاديه غير منكر لديهم قوله انا لم ارزق
محبتها انما للعبد ما رزقا اراد ما رزقه بحذف الراجع قوله
محبتها من قبيل اضافة المصدر الى الفاعل وذكر المفعول متروك يريد محبتها اياي
ويجوز ان يكون من قبيل اضافة المصدر الى المفعول وذكر الفاعل متروك يريد
محبتي اياها وعلى هذا الوجه المراد بقوله لم ارزق محبتها لم ارزق ما هو مقتضى
محبتي اياها ومسببها وهو المواصلة ويشعر هذا في الافصاح فانه يعرض
بانه قد علم ان لا مطمع له في وصلها المصراع الاول لفظه خبر ومعناه تشكي
وتفجع والثاني تسلية وانقياد للمقدور قوله ما انت بالسبب الضعيف
وانما نجح الامور بقوة الاسباب فاليوم حاجتنا
اليك وانما يدعى الطبيب لساعة الاوصاب السبب
القطعة من الحبل ثم سمي به كل شيء يتوصل به الى غيره وذلك ان القطعة
من الحبل ما يتوصل الى الماء ذكره صدر الافاضل في اساس البلاغة نجح نجح
ونجاح وتقول نزلت برسول بطير نجاح ونجاح ونجحت طلبته فاز
بها وطلبتك ناجحة الاوصاب جمع وصب وهو الوجع والمعنى ظاهر

قه ومابقيتْ الا الضُلوعُ الجراشعُ اوله طوى النَحزُ والاجرازُ
ما فى غروضها البيت لذى الرمة النحز الاستحثاث بالاعقاب والاجراز جمع جرز
وجُرُز وهى الارض التى لا نبت بها والغروض جمع غَرْض وهو حزام الرحل
والجراشع المنتفخة الجنوب والبطون الواحد جرشع يصف ناقته فيقول
طوى وهزل الاستحثاث والركض والارضون التى لا نبت بها اى السير فيها
ما فى حزامها وهو جنباها فما بقيت من كثرة سيرها الا الضلوع منتفخة عظيمة
يريد ذهب لحمها فلم يبق الا الضلوع مشرفة مرتفعه الموصول فى محل ما فى
غروضها مفعول طوى قه لو خُيّر المنبر فرسانه
ما اختار الا منكم فارسا البيت للسيد الحميرى اراد فى فرسانه فحذف الفعل
الحرف واصل الفعل وفرسان المنبر الخطباء والفصحاء والمعنى ظاهر

شرح ابيات تضمنها القول فى الانشاء قوله يا ليت

ايامَ الصبى رواجعا قال صدر الافاضل هذا البيت مختلف فيه
بين البصرية والكوفية فالبصرية تقول خبر ليت محذوف ورواجعا منصوب
على الحال والكوفية تقول هذا البيت على لغة بنى تميم يعملون ليت اعمال ظن
فيقولون ليت زيدا شاخصا كما يقال ظننت زيدا شاخصا والشاعر
يتحسر على فوت ايام الصبى ويتمنى رجوعها ومن الذى لا يتحسر عليها
ولا يتمنى ذلك قوله كم عمةٍ لك يا جرير وخالةٍ
فدعاءَ قد حلبتْ علىّ عشارى البيت للفرزدق فى اساس البلاغة
الفدعُ اعوجاج فى الرسغ وامة فدعاء اعوجت يدها من العمل ورجل

افدع واستعرض رجل عبدا فراى ربه فدعا فاعرض عنه فقال العبد خذ
الا فدع والا فدع قال صدر الافاضل ما معنى علىّ فى قوله حلبت علىّ
اجبت معناه على كره منى وهذا كما قال ابو القاضى عليه داره تقول
كنت استنكفت ان تحلب امثالها عشارى وتشهد لهذا المعنى الفدعاء
هذا كلامه ووجه شهادة الفدعاء لهذا المعنى ان الفدع كما نقل من صفات
الاماء فيؤذن بلوم من يوصفه فلذلك استنكف الفرزدق ان تحلب عشاره
عمات جرير وخالاته تقول حدثتنى على كره منى لانى لم اكن راضيا
بذلك لخستهن ولومهن قوله اتقتلنى والمشرفى مصاجعى
ومسنونةٌ زرقٌ كانياب اغوالِ البيت لامرء القيس والاستفهام
للانكار والضمير المستكن فى يقتلنى للمتوعد له سلمى المشرفى منسوب الى مشارف
قرى اليمن قوله مضاجعى اى ملازمى والمسنونة المحددة من سن النصل السيف
اذا حدده واراد بها نصال النبال ووصفها بالزرقة للدلالة على انها مجلوة
صافية وهذا يدل على اهتمام صاحبها بها وتشبيهها بانياب الاغوال تباد
على توهمهم فى انيابها غاية الحدة والمعنى انه لا يستطيع ان يقتلنى هذا الرجل
والسيف المشرفى ملازمى ونصال محددة تشبيه بانياب الاغوال فى الحدة ملازمة
لى ايضا قوله اتترك ان قلّت دراهم خالد زيارته انى اذن
للئيم قوله ان قلت ان روى بفتح الهمزة اريد لان وان روى بكسر الهمزة
كان شرطا جزاءه فى قوله اتترك وقوله اذن لمجرد الظرف والمعنى لا اترك زيارته
لا قلاله وافتقاره اى على تقدير ترك زيارته لقلة ماله لئيم قه السنم

خيرَ من ركب المطايا تمام واندى العالمين بطونَ راحِ البيت لجرير
اندى افعل التفضيل من ندى فهو ندٍ وانتصب بطون راح على التمييز والمعنى
انتم خير الراكبين واجود العالمين قال بعض الفضلاء قال عبد الملك بن مروان
وقد جلس عنده الفرزدق وجرير والاخطل لاعرابى من بنى عذرة اخبرنى عن امدح
بيت قالته العرب فانشد البيت خير من ركب البيت قوله تغط غطيط
البكر شدّ خناقه ليقتلنى والمرء ليس بقاتل البيت لامرء القيس
تقال نام حتى سمع غطيطه وهو نخيره غط البعير فى شقشقته فان لم يكن فيها
فهو يهدر ولا يقال يغط لانه لا شقشقة لها وتقول قبل ولم يغطط
كغطيط البكر ما يخنق به من حبل او غيره نقل كله عن الاساس يصف شدة غضب الرقيب
عليه فيقول يغط هذا الرقيب المتوعد من غضبه علىّ كما يغط البكر وهو الفصيل
الذى شد خناقه واحكم الحبل الذى فى عنقه ويهددنى ويقدم على قتله بذلك
النخير وصوت لارادة قتلى وان هذا المرء على ما فيه من الغضب والحقد على
لا يقدر على ان يقتلنى لانه لا طاقة له لى قوله اسيئى بنا او احسنى
لا ملومةٌ لدينا ولا مقليةٌ ان تقلّتِ البيت لكثير يخاطب
حبيبته عزة المقلية المبغضة فى اساس البلاغة وتقلى الىه تبغض واراد
ان انت بما يوجب تقليها وهو الجفاء وهذا الكلام من الخطابات الغيبة لان الكاهر
ان يقول ان تقليت والمعنى يا عزة افعلى بنا ما شئت من الاساءة والاحسان
فانا راضون بذلك وانك غير ملومة لدينا فى جميع الاحوال وغير مبغوضة ان اتيت
بما يقتضى البغض من سوء المعاملة او ازنا قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا

از كتاب عيار الشعر ابن طباطبا

فى كتاب عيار الشعر قالت العلماء لو قال هذا البيت فى وصف الدنيا لكان اشعر الناس
ومن احوات هذا البيت وقلت لها يا عزّ كل مصيبة اذا وُطّنت يوما
لها النفس ذلّت قال ابن طباطبا فى كتاب عيار الشعر قالت العلماء لو ان كثيرا جعل
هذا البيت فى وصف الحرب لكان اشعر الناس قوله الا ايها الليلُ
الطويلُ الا انجلى بصبحٍ وما الاصباحُ منك بامثلِ
البيت لامرء القيس الانجلاء الانكشاف والاصباح الصبح والامثل
الافضل يستطيل ليله فيقول قلت له الا ايها الليل الطويل انكشف وتنح
بصبح اى لتزل ظلامك بضياء الصبح ثم قال وليس الصبح بافضل منك
عندى لانى اقاسى همومى نهارا كما اعانيها ليلا او لان نهارى مظلم فى عينى
لازدحام الهموم علىّ حتى حكى الليل هذا اذا رويت و الاصباح منك وان
رويت فيك كان المعنى و الاصباح فى جنبك او فى الاضافة اليك افضل
منك لما ذكرنا من المعنى لما ضجر بتطاول ليله خاطبه وسأله الانكشاف وخطابه
ما لا يعقل يدل على فرط الوله وشدة التحير وانما يستحسن هذا الضرب
فى النسيب والمراثى وما يوجب حرقة وكآبة ووجدا وصبابة والبيت فى محل
النصب لانه مقول قلت فى البيت قبله فقلت له لما تمطى بصلبه واردف
اعجازا وناء بكلكل وسيأتيك معنى هذا البيت فى علم البيان ان شاء الله تعالى

شرح ابيات تضمنها القول فى الفصل والوصل قه

لا والذى هو عالمٌ ان النوى صبرٌ وان ابا الحسين كريم
البيت لابى تمام وقبله زعمت هواك عفا الغداة كما عفا عنها

طُلول باللوى ورُسُومِ وبعدهُ مازِلتُ عن سنن الوداد ولا غدت
نفسي على اِلفٍ سواكِ تحوم قوله والذي الواو للقسم وجوابه مازلت
قوله لا تهوني لما ادعته الحبيبة على ابي تمام من ان هواه قد اندرس كما اندرس
اثار دارها بهذا الموضع فحلف لا اي ليس الامر كما زعمت واني اقسم بالله الذي
هو عالم ان الفراق مر المذاق وان يد الممدوح كريم مازلت وما عدلت
عن طريق المحبة ولا حامت نفسي على حبيب غيرك ويجوز ان يكون القسم راجعا
الى نفاه بقوله لا موكدا له ويكون قوله مازلت ابتداء كلام قوله

وقال رائدهم أرسوا نزاولها وكل حتف امرئ يجري بمقدار

البيت للاخطل الرائد الذي يتقدم القوم لطلب الماء والكلاء ومنه المثل
الرائد لا يكذب اهله لانه ان كذب هلك وهلكوا في اساس البلاغة ما ارسى شيئًا
ما اقام واصله من ارساء السفينة والتوا امرا جعلوا اثباتهم اذ اقاموا المزاولة
الممارسة الضمير في نزاولها للحرب والمعنى قال والذي يتقدم على هولاء القوم
اقيموا نمارس الحرب ونقاتل فان موت كل نفس جار بقضاء الله وقدره
لا الجبن ينجيه ولا الاقدام يرديه ومقصد الشاعر الحث على القتال الضمير للارض

ملكتهُ حبلي ولكنه ألقاه من زهدٍ على غاربي
وقال اني في الهوى كاذبٌ انتقم اللهُ من الكاذبِ

البيان للزبيدي قوله ملكته حبلي مثل في الانقياد له وحقيقته جعلته
مالكا لحبلي متصرفا لي يقودني كيف شاء والقاه الحبل على الغارب مثل في التخلية له
وشأنه واصله في الدابة والمعنى انقدت له ولامره وكنته خلاني وشأني
اي تركني

لزهدي في ورغبته عني قوله وقال انني لا يريد ان الحبيبة قال مخبرا عن
باني كاذب في هواك ايها المحب بل يريد ان الحبيب اتهمني باني كاذب
في هواه يدل عليه قول الشيخ عبد القاهر في دلائل الاعجاز استانف قوله
انتقم الله من الكاذب لانه جعل نفسه كانه يجيب سائلا قال له فما تقول فيما اتهمك
من انك كاذب فقال انتقم الله من الكاذب قوله

اقول لما ترحلن لأُقيمن عندنا وإلا فكن في السر والجهر مسلما

قوله والا اي وان لم ترحل وتقيم عندنا قوله فكن مسلما يريد فكن
على ما يكون عليه المسلم من استواء الحالين السر والجهر قوله

اقسمَ بالله ابو حفص عمرْ ما مسها من نقبٍ ولا دبرْ

اغفر له اللهم ان كان فجر اراد عمر بن الخطاب رضي الله عنه الضمير في مسها
للناقة النقب رقة الاخفاف وتنقبها الدبر مصدر دبر ظهر الدابة
فجرَ مال عن الحق وكذب الضمير في له وفجر لعمر رض قال الشيخ جار الله في الفائق
اتى عمر رض اعرابي فقال ان اهلي بعيد واني على ناقة دبراء عجفاء نقباء
واستحمله فظنه كاذبا فلم يحمله فانطلق الاعرابي فحمل بعيره ثم استقبل
البطحاء وجعل يقول وهو يمشي خلف بعيره اقسم بالله ابو حفص عمر ما ان
مسها نقب ولا دبر اغفر له اللهم ان كان فجر وعمر رض مقبل من اعلى الوادي
فجعل اذا قال اغفر له اللهم ان كان فجر اللهم صدق ان كان حتى التقيا
فاخذه بيده فقال ضع عن راحلتك فوضع فاذا هي نقباء عجفاء فحمله على بعير
وزوده وكساه قوله

ويظن سلمى انني ابغي بها بدلا اراها

فى الضلال تهيم بغى الشى طلبه اراد انهم الهزة معناه اظنها هام فى البرية
تحير المعنى ظاهر قوله قال لى كيف انت قلت عليل سهر دائم
وحزن طويل الست قدم مشروحا قال الشيخ عبد القاهر
لما كان فى العادة اذا قيل للرجل كيف انت فقال عليل ان تسال ثانيا فيقال
ما بك وما سبب علتك قدر كانه قيل له ذلك فاتى بقوله سهر دائم جوابا عن هذا
السوال المفهوم من فحوى الكلام فاعرفه قوله وقد غرضت عن الدنيا
فهل زمنى معطى حيوتى لغر بعد ما غرضا جربت
دهرى واهليه فما تركت لى التجارب فى ود امرء غرضا
البيتان لابى العلاء المعرى وهما من ابيات السقط غرض غرضا ضجر ومل الاعطاء
تعدى الى مفعولين وقد تعدى الى المفعول الاول باللام الغر الرجل الذى لم يجرب
الامور بعد مضموم على الغاية قوله ما غرضا فى محل الجر لانه صفة لغر قوله فهل
زمنى تمنى من الشاعر لاعطاء الزمان حيوة لغر والمعنى مللت من الدنيا
ومعاشرة بنيها فليت زمنى اعطى من لم يجرب الامور ولم يمل من الدنيا
حيوتى هذه لانى جربت الدهر واهله فما ابقت لى التجربة غرضا فى ود احد
اذ هم عند الانتقاد زيوف قوله جربت دهرى قال صدر الافاضل هذا
من قول ابى الدرداء وجدت الناس اخبر تقله وقبلها وقد تعوضت
من كل بشبهه فما وجدت لايام الصبا عوضا ومعنى البيت ظاهر
ولقد صدق من قال ومثله قول الاخر لا تكذبن فى الدنيا ما جمعها
من الشباب بيوم واحد بدل قوله زعم العواذل اننى فى غمرة

جز ما درك كله طاهنا

صدقوا ولكن غمرتى لا تنجلى العواذل والعذال جمع عاذلة بمعنى
جماعة عاذلة ولذلك قال صدقوا الغمرة الشدة واصلها فى الماء الانجلاء
الانكشاف والمعنى ان الذين عذلونى على اقتحامى فى الشدائد زعموا اننى فى
وهم قد صدقوا فى ذلك لكن غمرتى لا تنكشف ولا تزول وانى لا انتهى عن الخوض
فى الغمرات وانهم لا يجدون مطمعا فى فلاحى وهذا الى الحمقة وصف لنفسه بالتجلد
وتمدح فى الخوض فى المهالك قوله زعم العواذل ان ناقة جندب
بجنوب خبت عريت واجمت كذب العواذل لو راين مناخنا
بالقادسية قلن لج وذلت البيتان لجندب بن عمار وهو حماسى
القادسية اول منزل فى البادية بينها وبين الكوفة مرحلة قال المرزوقى
يقول قالت اللوائم عاتبة على جندب ومنكرة لميله الى الراحة وترك السفر
ان ناقته حط عنها رحلها وازيل كلالها فهى جامة بجنوب خبت والخبت اصله
ما اطمان من الارض والاجمام الاراحة قوله كذب العواذل قال المرزوقى ابطل
قولهن فذكر الحق لو راين تبركنا ومنزلنا بهذا البلد لقلن لج جندب فى السير
وذلت الناقة ويجوز ان يكون قوله مناخنا لم يشر به الى الاناخة ولا الى موضع لها
وانما يكون كقوله فان المندى رحلة فركوب فيكون المعنى لو راين ما جعلناه لنا
من موضع الاناخة لقلن ذلك ومثله تعليقها الاسراج والالجام ولفظ السب
خبر والمعنى تمدح بقوته فى السير وملازمته له قوله فان المندى اراد به التندية
وهى ان تدع الابل تقرب الماء فتشرب شاربة وردة يريد ان الرحلة والركوب
بمنزلة التندية والراحة يصف مداومته على السفر قوله عرفت المنزل

خنا

الخالى

للوة البعة
موت الامراء وموت الاغنياء
العلماء وموت الفقراء
وموت الامراء فتنة
موت العلماء غفلة
وموت الاغنياء حسرة
وموت الفقراء راحة وصدق

عفا من بعد احوال عفاه بكل خنان عسوف الوبل
هطال البيت للبيد بن سلم عفا المنزل اندرس وعفاه درسه تعدى ولا
من في قوله من بعد احوال تتعلق بعفا و قوله عفاه في محل النصب على الحال
الخنان المصوت يقال فرس خنان اي مصوت واراد كل سحاب مصوت لصباب المطر يقال عسف
الطريق خبطه على غير هداية والدمع يعسف الجفون اذا اكثر مجريه في غير مجاريه ومعنى عسوف
الوبل انه وبل كثير شديد مجا وزعن الحد ولفظ البيت خبر ومعناه تحسر على خلو المنزل
واندراسه قوله وما عفت الرياح له محلا ولكن من حدا بهم وساقا
البيت لابي الطيب الضمير في له للربع وفي بهم لاهل الربع قال الواحدي يقول لم تعف
الرياح لهذا الربع منزلا فلا ذنب للريح انما عفاه الحادي لسكانه والسائق لانهم
لو لم يخرجوا منه لما درس الربع قوله زعمتم ان اخوتكم قريش
لهم الف وليس لكم الاف البيت للحماسي يهجو بني اسد وبعده اولئك
اومنوا جوعا وخوفا وقد جاعت بنو اسد وخافوا يخاطب الشاعر بني اسد
ويكذبهم في دعواهم الانتساب الى قريش فيقول ادعيتم ان قريشا اخوتكم وامارة
الكذب على هذه الدعوى ظاهرة لان القريش الفا للرحلتين ولا لكم الفا والمود دا
الرحلتين المعروفتين للتجارة وليس لكم ذا وقد امنهم الله من الجوع والخوف وانتم
جائعون خائفون وانما يشير بهذا الى السورة المنزلة لايلاف قريش الى اخرها ويقال
الف الفا والافا وآلف يولف ايلافا وكانت لقريش رحلتان في الشتاء الى
اليمن وفي الصيف الى الشام فيمتارون ويتجرون قوله يبكي على قتلى
العدان فانهم طالت اقامتهم ببطن برام كانوا على الاعداء نار محرق

عفا ٤

ولقومهم حرما من الاحرام البيتان لبعض بني اسد وهو حماسي يرثي
قوما قال المرزوقي يخاطب امراة والنساء كلهن عنده كتلك المراة في النطق
يقول اكثري البكاء على المقتولين بهذا المكان وقيل العدان ساحل من سواحل
البحر والمدفونين ببطن برام فقد طال بقائهم والمراد ان الياس
منهم قد حصل وقوى وان غيبتهم اتصلت فرفعت الاطماع من عودهم
والاجتماع معهم ثم اخذ نصفهم فقال كانوا لمخالفيهم كنار يتدا ولها الملك محرق
هو عمرو بن هند وكان نذرا ان يحرق مائة نفس ففعل فضرب المثل
بناره وكانوا لقومهم حرما لا في لغة فيه ولا هضيمة يريد ان قومهم
يامنون نزول النوايب في فنائهم فكانوا كمن حصل في الحرم وان مخالفيهم
كانوا يحترقون بغتا باتهم فيهم وكانوا عليهم كنار هذا الملك وقوله
محرق وان كان صفة في الاصل فقد صار في الاشتهار في رجل واحد كالعلم له
وقوله حرما من الاحرام نكرة لاختلاف الاحرام وهو حرم الله بمكة والشام
وحرم الرسول المدينة قوله فلما خشيت اظافيرهم
نجوت وارهنتهم مالكا البيت لعبد الله بن همام السلولي
في اساس البلاغة انشبه ظفره وانطفره وانظفاره واظافيره واظفوره
رهنته ضيعتي ورهنتها عنده ورهنتها اياه والمعنى حين خفت ان
ينشب في الاعداء اظفارهم وان يظفروني نجوت منهم وارهنتهم مالكا
وتركته عندهم قوله اكسبته الورق البيض ابا
ولقد كان ولا يدعى لاب البيت لمسكين الدارمي في اساس البلاغة

كسبته مالا فكسبه ولا تعال الكتبة الورق النفضة مفروبة كأنها وغير
مضروبة قوله ولا ندعى في الدعوة وهى الانتساب والمعنى حصلت لهذا
الرجل ورقة ابا وجعلته كثرة ماله ذا نسب معلوم ولقد كان قد حصل
ولا يدعى لأب في الانتساب لانه كان مجهول النسب قوله بغاني
مصعب وبنو ابيه فاين احيد عنهم لا احيد
اقاد وامر دمي توعدوني وكنت وما ينهنهني الوعيد
البيتان لمالك بن ربيع وكان قد جنى جناية فطلبه مصعب بن الزبير
واخوته بغاه طلبه حاد عنه مال عنه قوله فاين احيد عنهم لا احيد
يحتمل ان يكون هذا الكلام انكار الحيدودته وفراره عنهم ونفيا لها
لكانه قال احيد لا احيد وفيه اظهار مبالاته بطالبيه ويحتمل ان يكون
هذا استبعاد التمكنه من الحيدودة والفرار عنهم لكانه قال فمن اي
مكان احيد عنهم واختفى اذ لا يمكنني ان احيدو الاول احسن وقوله
اقاد وامر دمي قال الشيخ عبد القاهر في المسائل المشكلة في قوله الا
يا خليلي حب ليلى مجشمي حياض المنايا او مقيدا الاعادي هذا
يدل على ان الاصل في اقدت ان يتعدى الى مفعولين كما يوجبه القياس
لان اقدت منقول من قدت وقدت يتعدى الى مفعول واحد واذا
كان كذلك وجب ان يتعدى اقدت الى مفعولين فاذا قلت اقدت ولي المقتول
قاتله لكانك قلت جعلته يقوده لتمكيني اياه منه فاما قولهم اقدته منه
فانما زيد فيه من على معنى مكنته انتهى كلامه وقد حذف المفعول الاول في البيت

والتقدير اقاد وامر جنيت عليه من دمي وتمكنوه منه قوله وكنت كان بهذه
تامة نهنهه عن كذا منعه منه ومحصول المعنى طلبني هذا الرجل واخوته
ليعاقبوني على جنايتي فاني لا احيد عنهم ولا اجانبهم خوفا عن عقابهم وفلما
بي ان احيد عنهم لانه ضاق علي الامر ولم يبق لي المفر تمكنوا اعدائي من دمي
وجعلوهم قادرين على قتلي واوعدوني بالقتل وقد كنت ووجدت والحال
انه لا يمنعني وعيد المتوعد وما يناسب ابيات هذا الباب قول بعض العرب
لقد كنت وما اخشى بالذئب قال الاصمعي اصله في الرجل اذا الحرف اوهرم
فيخوف بمجي الذئب يعني كنت ووجدت قبل هذا والحال اني لا اخوف
بمجي الذيب لقوتي فالان خرفت وهرمت حتى اني اخوف بمجيه وفي
هذا المعنى قول الربيع بن ضبع الفزاري اصبح مني الشباب قد حسرا
ان كان ولي فقد ثوى عمرا اصبحت لا احمل السلاح ولا املك
راس البعير ان نفرا والذئب اخشاه ان مررت به وحدي واخشى
الرياح والمطرا قوله مضوا لا يريدون الرواح وغالهم
من الدهر اسباب جرين على قدر البيت لعكرشة الضبي
وهو حماسي من ابيات يرثي بها بنيه ويذكر سرعة انتقالهم فيقول ساروا ولا
يرجون في سيرهم على شيء ولا يريدون فيه لبثا وتمكثا ولا نزولا
في الرواح بل استعجلوا فتعجلوا واهلكتهم من احداث الدهر اسباب جارية
على قدر الله وقضائه قال صدر الافاضل قدس الله وقرره بمعنى
قوله ولو ان قوما لارتفاع قبيلة دخلوا السماء دخلتها لا احجب

البيت لطاهر بن يزيد بن معاوية يعني لو ثبت ان قوما لارتفاع قبيلتهم وعلوهم
في المجد والشرف علوا الحيث بلغوا السماء ودخلوا ابوابها دخلتها غير محجوب وغير
ممنوع لان قبيلتي اعلى شرفا ومجدا من كل قبيلة وهذا في طريقة قول زهير
لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قوم باولهم او مجدهم قعدوا
قوله اتينا اصفهان فهزلتنا وكنا قبل ذلك في نعيم
وكان سفاهة مني وجهلا مسيري لا اسير الى حميم
البيت للاعشى همدان قال الشيخ عبد القاهر وصحب الاعشى عباد ابن ورقاء
الى اصفهان فلم يحمده فقال اتينا اصفهان البيتين ثم قال الشيخ لا اسير
الى حميم حال من ضمير المتكلم الذي هو الياء في مسيري وهو فاعل في المعنى وكانه
قال وكان سفاهة مني وجهلا ان سرت غير ساير الى حميم وان ذهبت غير متوجه
الى القريب قوله اتقتلني وقد شغفت فوادها
كما شغف المهنوءة الرجل الطالي البيت لامرئ القيس الاستفهام
على الانكار على الحبيبة لما تبتليه به من التكاليف والمشاق والتي تفضي
الى القتل والهلاك والمعنى لا ينبغي ان يكون في حقي يوردني موارد الهلاك والحال
اني قتلتها واحرقت قلبها بحبي كما احرق الرجل الذي يطلي الابل التي يهنأها
بالهناء وهذا التشبيه يبرز المعقول في معرض المحسوس قوله
فجئت وقد نضت لنوم ثيابها لدى الستر الا لبسة المتفضل
البيت لامرئ القيس نضا الثياب ينضوها نضوا اذا خلعها ونضاها
ينضيها اذا اراد المبالغة والمتفضل اللابس ثوبا واحدا اذا اراد الخفة في العمل

يقول اتيت هذه الحبيبة والحال انها قد خلعت ثيابها للنوم غير ثوب واحد
تنام فيه وقد وقفت عند الستر مترقبة منتظرة لي وانما خلعت
الثياب لترى اهلها انها تريد النوم قوله لا تاخذني باقوال الوشاة ولم
اذنب وان كثرت في الاقاويل البيت لكعب بن زهير بن ابي سلمى
من قصيدة يمدح بها رسول الله صلعم حين جاءه تائبا مسلما وذكر خوفه
وارجاف الوشاة وقولهم له انك مقتول يخاطب رسول الله صلعم فيقول
لا تواخذني باقوال الكاذبين وبما نسبوا الي من التكلم بالهجو وان كثرت في
في حقي اقاويلهم واكاذيبهم والحال اني لم اذنب ومنها
تسعى الوشاة جنابيها وقولهم انك يا ابن ابي سلمى لمقتول
وقال كل خليل كنت امله لا الهينك اني عنك مشغول
فقلت خلوا سبيلي لا ابا لكم فكل ما قدر الرحمن مفعول
كل ابن انثى وان طالت سلامته يوما على آلة حدباء محمول
نبئت ان رسول الله اوعدني والعفو عند رسول الله مامول
الضمير في جنبيها للناقة وقوله انك اراد انك مخففة وقوله انك ابن
يا ابن سلمى كقوله يا تيم تيم عدي واراد بالالة الحدباء الجنازة قوله
بانت قطام ولما يحظ ذو مقة منها بوصل ولا انجاز ميعاد
قطام اسم امراة وهو مبني على الكسر ولما بمعنى لم المقة المحبة وهي مصدر
ومقه اي احبه المعياد الميعاد الوعد وهذا الشك ويحتمل قوله
واني لتعروني لذكراك هزة كما انتفض العصفور بلله القطر

شبه في الظاهر اللذة التي تصيبك عند ذكر الحبيب بانتفاض العصفور قد بلله
القطر والمراد تشبيه اللذة عند ذكره بلذة العصفور عند الانتفاض قوله
اتيناكم قد عمكم حذر العدى فنلتم بنا امنا وما تعدموا
نصرا قوله حذر العدى من باب اضافة المصدر الى المفعول اى حذركم العدى
يمن الشاعر على المخاطبين بوصول اتيناكم والحال انه قد استوعبكم
الخوف من الاعداء فوجدتم بسببنا امانا عنهم ولم تفقدوا من جهتنا
نصرة عليهم قوله متى ارى الصبح قد لاحت مخايله
والليل قد مزقت عنه السرابيل البيت لجندح بن جندح
وهو حماسي مخايل الصبح علاماته وتباشيره جمع مخيلة يقال اخال فيه
الخير ويخيل فيه الخير اى مخيلته وسرابيل الليل ظلماته وقوله مزقت
اى ازيلت وكشفت عنه قال المرزوقي في قوله متى ارى الصبح لفظه استفهام
ومعناه التمني واستبعاد المنتظر المترقب ثم قال ولك ان تروى
والليل بالنصب فيكون مردودا على الصبح وقد اخلالحت متى ارى
ولك ان تروى والليل بالرفع وتكون الواو للحال ويرتفع الليل بالابتدا
وقد مزقت في موضع الخبر بهذا الكلام يستبطئ الليل ويستطيله ويقول
متى اشاهد الصبح لانجلا تباشيره والليل زالا عنه ظلماته لاتخلص
عن وحشة الظلمة وعما اقاسيه فيه من الاحزان قوله فادركـ
لم يجهد ولم يثن شأوه هذا البيت لامرء القيس في صفة فرس
جهدت الدابة اتعبتها لم يثن لم يصرف في اساس البلاغة عدا شأوا
يكلكادريك

اى شوطا والمعنى ادرك هذا الفرس حمار الوحش غير متعب وبغير مشقة
ولم يصرف شأوه ولم ينقطع عنه عدوه بل جرى على سننه غير ردود قوله
كأن فتات العهن في كل منزل تركن به حب الفنا
لم يحطم البيت لزهير بن ابي سلمى المزني الفتات اسم لما انفت من الشيء
اى تقطع وتفرق الفنا عنب الثعلب والعهن الصوف المصبوغ والتحطيم
التكسير يقول كان قطع العهن المصبوغ الذي زينت به الهوادج في كل
منزل نزلته هولاء النسوة حب عنب الثعلب في حال كونه غير محطم
وانما قال هذا لانه اذا حطم زال لونه شبه الصوف الاحمر بحب عنب الثعلب
قبل حطمه وفيه اشارة الى ثروة ارباب الهوادج لانه لا يزينها الا الاغنياء
لاسيما اذا كان ما تزين به الهوادج الاحمر ومن ابيات المفتاح
قول الاعرابي اذا اجرى في كفه الرشاء خلى القليب ليس فيه ماء
قبله لنا فتى وا حبذا الافتاء تعرفه الارسان والدلاء اذا اجرى
البيت قوله تعرفه الارسان والدلاء صفة فتى وقوله وا حبذا الافتاء اعتراض
الرشاء الحبل القليب البير والمعنى لنا فتى يزاول الامور ويقوم بكفايتها
بعرفه الارسان والدلاء لكثرة استقائه الماء وبهذا وصفه بالجلادة اذا
جرى في كفه حبل الدلو واخذه للاستقاء ترك القليب لفرط قوته خاليا من الماء
وقوله لنا فتى لفظه مفرد والمراد به الكثرة والدليل عليه مقام التمدح والمفاخرة
قوله انعتلني والمشرفي مضاجعي البيت امرء القيس مر شرحه
لنا يدعوني الهوى واجيبه واعين من اهوى الى روانى

انتصب ليالي بفعل مضمر قوله روانى جمع رانية اسم فاعل من رنا اليه اذا نظر
والمعنى اذكر ليالي واوقاتا يدعوني فيها الهوى الى ما تقتضيه من اللذات
واجيبه واتبعه والحال ان عيون الاحباب الذين اهواهم واحبهم
نواظر الي وعيني ناظرة اليهم اى كنا مجتمعين وفيه تاسف على انقضاء
ذلك الزمان قوله ولولا جنان الليل ما آب عامر
الى جعفر سرباله لم يمزق جنان الليل ظلمته الجعفر سرباله العامر
والسربال مستعار للنفس والمعنى انا نجا من الليل فلولاه لما رجع غير ممزق
النفس سالما بل كان رجع ممزقا هالكا وبهذا المعنى مدح للظلام واظهار
لنعمته على جعفر كما قال ابو الطيب كم لظلام الليل عندي من يد
قوله ما بال عينك منها الماء ينسكب رقأ الدمع سكن وبهذا المعنى
تعجب من كثرة بكائه وان كان في الظاهر سوالا قوله ثمت راحوا
عبق المسك بهم تمامه يلحفون الارض هداب الازر
البيت لطرفة بن العبد من قصيدة يفتخر فيها بقومه قوله عبق المسك بهم
العبق مصدر عبق به الطيب لصق به وقال الخليل العبق لزوم الشيء
بالشيء والظاهر انه يراد به الاسم كانه قيل طيب المسك اورده في اساس
البلاغة لحفه ثوبا والحفة المعزاب والهدب اسمان لما استرسل من الشيء
نحو ما استرسل من اطراف الثوب الواحد هدابة وهدبة والمعنى يقول
قومي كيت وكيت ثم دخلوا في الرواح بعد تساقيهم الخمر طول النهار
والحال ان طيب المسك لاصق بهم ورائحة لازمة لهم وانهم يجعلون

هداب ازرهم واطراف اردائهم منتشرة على الارض ويجرونها عليها
من الخيلاء والانتشاء وفي وصفهم بالتطيب اشارة الى انهم اشراف لان
استعمال الطيب من عاداتهم وقبله هذا البيت اسد غيل فاذا ما شربوا
وهبوا كل امون وطمر الامون الناقة التي يؤمن عثارها والطمر
والطمرة الفرس الوثاب لا يقال وصفهم بالجود في الشرب يورث وهما
لان في الابيات بعده ما يرفع الوهم وهو قوله نحن في المشتاة
يدعو الجفلى لا ترى الآدب فينا ينتقر وقدمر هذا مشروحا ومن
ابيات المفتاح نصف النهار الماء غامره
ورفيقه بالغيب لا يدري قال الجوهري نصف وانتصف بمعنى
ومنه قول المسيب بن علس يذكر غائصا نصف النهار الماء غامره البيت
تنصف اذا انتصف قال المسيب بن علس يصف غائصا في البحر على درة
نصف النهار الماء غامره اراد انتصف النهار والماء غامره ولم يخرج من الماء
وصاحبه بالغيبة عنه لا يعلم حاله هذا على رواية من روى النهار بالرفع وان
روى بالنصب فاسناد الفعل الى الغائص فهو وجه وعليه قول الشاعر
وكنت اذا جاري دعا لمضوفة اشمر حتى ينصف الساق مئزري
وقول الحريري فاقضينا في حديث نفضح الازهار الى ان نصف النهار قال
صدر الافاضل نصفت الشيء بلغت نصفه ونصفت القرآن بلغت نصفه
قوله اذا انكرتني بلدة او نكرتها خرجت مع البازي
على سواد البيت لبشار يقال نكره وانكره واستنكره ومنكود

فقلب في كلامهم وكذلك انا ابكرك ولكن منكر و مستنكر وانكرك وانما
خص البازي لانه ابكر الطيور والمعنى اذا لم تعرف قدري اهل بلدة وانكرتهم
ولم اجدهم عارفين بقدري خرجت من عندهم وفارقتهم متبكرا او مصاحبا
مع البازي وعلى سواد الليل ولم انتظر اسفار الصبح وفي هذا وصف
لنفسه بالقوة والاقتدار حيث لا يعجزه الارتحال عن مكان ينبو به ولا
يوافقه وقد لمح بهذا المعنى وزاد عليه الجمال العرب الابيوردي في قوله
وتلك كالى ان غرضن بلدة بكرن ولم تشعر بسرى بزاتها
واشرب هنيئا عليك التاج مرتفعا في راس غمدان دارا
منك محلالا البيت لابي الصلت في مدح ذي يزن وهو ملك من ملوك
حمير الارتفاق الاتكاء على المرفق غمدان بالضم قصر باليمن نقل عن ابن الكلبي
قال هو مبني على اربعة اوجه وجه احمر ووجه ابيض ووجه اخضر ووجه اصفر
وفي داخله قصر مبني على سبعة سقوف بين كل سقف اربعون ذراعا
وكان ظله اذا طلعت الشمس يرى على ثلاثة اميال وانتصب دارا على المدح
والاختصاص ومحلالا يحل فيها كثيرا كالعلم طريق ميتاء يؤتى فيه كثيرا
والمعنى واشرب كاس السرور والفرح هنيئا مريئا وعليك التاج متكئا
على سرير المملكة في راس هذا القصر وغرفاته اعني به دارا محلالا منك معمورة
بحلولك فيها كثيرا قوله لقد صيرت للذل اعواد منبر
تقوم عليها في يديك قضيب مفعوله للذل مفعول ثان لقوله
صيرت وقوله تقوم عليها صفة لقوله اعواد منبر قوله في يديك قضيب

في محل النصب على الحال تهجو خطيبا والمعنى ظاهر قوله فقلت عسى
ان تبصريني كانما بني حوالي الاسود الحوارد البيت
للفرزدق رواه التجار له لعلك يوما ان تريني كانما وفي هذه الرواية وهل
لعل معاملة عسى حرد عليه غضب وهو حرد عليه وحارد واسد حارد واسود
حوارد كانه يخاطب امراة عذلته على اعتنائه بشان بنيه فيقول قلت
لهذه الامراة لا تلوميني فيهم عسى ان تشاهديني ولطال ان اولادي
في لبسني ويساري كالاسود الغضاب قوله والله يبقيك
لنا سالما برداك تبجيل وتعظيم البيت لابن الرومي في اساس
البلاغة تجله في اعينهم عظمه والمعنى انه قال الله لنا سالما الذي مرتديا
بالتبجيل والتعظيم شرح ابيات تضمنها القول في الايجاز والاطناب
والمساواة قوله عجبت لهم اذ يقتلون نفوسهم
ومقتلهم عند الوغى كان اعذرا البيت لعروة بن الورد
الفرس لهم في جماعة مخصوصة او لكل جماعة لا يقدمون على الحرب واراد يقتلون
نفوسهم في السلم وقوله اعذرا ابسط للعذر تبجح من نوثر السلامة والموت
في غير الحرب والحال ان قتله في الحرب اعذر وابسط للعذر من ان يموت في السلم
لانه اذا خاضها وقبل عذره لدخوله فيما هو سبب للهلاك ومن اختار السلامة
ومات فكانه لا يعذر وكذا اذ لم يباشر اسباب الموت وهذا حث على
الشجاعة والاقدام على الحرب قوله والعيش خير في ظلال النوك
ممن عاش كدا البيت للحارث بن حلزة النوك الحمق قوله ممن عاش يريد

من عيش من عاش كده اتعبه وقوله كدا مصدر في معنى مكدود وهو حال
من الضمير في عاش او صفة مصدر محذوف يريد من عاش مكدودا متعبا
او عيشا مكدودا كقولهم نهاره صائم ومعنى البيت ظاهر وتقدير الكلام
والعيش الناعم في ظلال النوك خير من عاش كدا في ظلال العقل قوله
والفى قولها كذبا ومينا صدره وقددت الاديم لراهشيه
وقبله وفي جاءها وقد جمعت جموعا على ابواب حصن مصلتينا
البيتان لعدي بن زيد يذكر غدر الزباء لجذيمة الابرش واخلافها ما وعدته
من التزوج وجمع الملك الى ملكه القد القطع والتقديد مبالغة فيه
قال الجوهري الراهشان عرقان في باطن الذراعين الضمير المستكن في نجادها
والتي لجذيمة والبارز في جاءها وقولها والضمير في قددت وجمعت للزباء
قوله وقددت الاديم لراهشيه اي قطعت الجلد الملصق المحض بهذين
العرقين قوله مصلتينا قال اصلت سيفه جرده يجوز ان يروى
مصلتينا مبنيا للفاعل والمفعول والمعنى فجاء جذيمة الزباء واتاها
بغتة غير مستعد لثقة ليوعدها الكاذب وقد جمعت الزباء للاحاطة
به والقبض عليه على ابواب حصنها جموعا رجالا مصلتين مجردين
سيوفهم او مصلتين كالسيوف المجردة التي طعنها خدية وقطعت الاديم
الملصق براهشيه واسالت دمه حتى مات في التي قولها ووعدته من جمع
ملكها الى ملكه كذبا وزورا قوله مينا مع مصلتينا يسمى السناد وهو من عيوب
الشعر بهذا ما يرجع الى شرح البيت واما قصة غدرها فقد ذكر صدر الافاضل

مصلتينا

ان الزباء وترها جذيمة بقتل ابيها فلما انتظم سهل ملكها كتبت اليه بان ملك النساء
وضعف في السلطان ولم اجد غيرك كفوا فاقبل الي لاجمع الى ملكك ملكي
تريد الغدر فاستحسن جذيمة كتابها وجمع اهل الراي من ثقاتهم فاجمع رايهم
على ان يسير اليها فخالفهم قصير واستقبلتهم رسل الزباء بالالطاف
والهدايا ثم احاطت به كتائبها ولما ادخل جذيمة على الزباء كان كتب وليث
ودعت بالسيف والنطع ثم قالت شفاء من كلب فسقته الخمر حتى اخذت
منها ماخذها فامرت براهشيه فقطعا وقدم اليه طشت وقيل لها ان قطر
من دمه في غير الطشت شيء طلب بدمه فلما ضعفت يداه سقطتا
فقطر في غير الطشت بعض دمه فقالت لا تضيعوا دم ملك فقال جذيمة
دعوا دما ضيعه اهله فذهب مثلا ولا فضل فيها للشجاعة
والندى وصبر الفتى لولا لقاء شعوب البيت لابي الطيب
من قصيدة يمدح بها سيف الدولة ويذكر فيها موت غلام له تركي اسمه
ماك ويعزيه عنه الضمير فيها للدنيا قال الواحدي شعوب اسم للمنية
معرفة بغير الف ولام وسميت شعوب لانها تشعب اي تفرق يقول لولا الموت
لم يكن لهذه المعاني فضل وذلك ان الناس لو امنوا الموت لما كان
للشجاع فضل على الجبان لانه قد ايقن بالخلود فلا خوف عليه ولا حذر على الشجاعة
وكذلك الصابر على مكروه والسخي لان في الخلود وتنقل الاحوال فيه
من عسر الى يسر ومن شدة الى رخاء ما يسكن النفوس ويسهل البؤس
ويجوز ان يكون المعنى ان الانسان انما يشجع ليدفع عن نفسه الموت ويجود

لذلك ويصبر في الحرب لدفع الموت ايضا فلو لم يكن في الدنيا
موت لم يكن لهذه الاشيا فضل قوله فان كنت لا تستطيع
دفع منيتي فدعني اُبادرها بما ملكت يدي البيت لطرفة بن
العبد استطاع لغة في استطاع والعايد الى الموصول محذوف يريد
بما ملكته يخاطب من لامه على حضور الحرب وانفاق المال فيقول
فان كنت ايها اللايم لا تستطيع ان تدفع الموت عني فدعني واتركني
اُبادر المنية واسابقها بانفاق ملكي واتلاف مالي قبل ان يفاجيني يريد
ان الموت لا بد منه فلا معنى للبخل بالمال والقعود عن الحرب وقبله
الا ايهذا اللايمي احضر الوغى وان اشهد اللذات هل انت مخلدي
قوله وكل ان اكلت واطعم اخاك فلا الزاد يبقى ولا الآكل
البيت لها رجاب الشرطي قوله وكل وحاث على الجود وكف
عن البخل وقد زاد فيها رعلى طفيل الغنوي في قوله ولا الكون وكان
الزاد اسنه اني لا اعلم ان الزاد ماكول بقوله ولا الاكل وكان السني
ما يؤكل به اي يشتد به قوله تجود بالنفس ان ضن الجواد بها والجود
بالنفس اقصى غاية الجود البيت لمسلم بن الوليد من ابناء الانصار
مداح محسن لقب بصريع الغواني جل مدايحه في البرامكة ضن بالشي بخل به
قوله اقصى افعل التفضيل من قضا يقصو بعد جواب الشرط قوله
بجود يعني ان للجود غايات ومراتب فالجود بالنفس اقصاها وابعدها
قوله ذكرت اني فعاودني صداع الراس والوصب
البيت

البيت لابي العباد الندلي الوصب الوجع يريد ذكرته فبكيت كثير اشوقا اليه
فعاودني الصداع بذلك البكاء قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا
العلوي في كتاب عيار الشعر ذكر الراس مع الصداع فضل قوله
واعلم علم اليوم والامس قبله ولكنني عن علم ما في غد عمي
البيت لزهير بن ابي سلمى المزني ويروى واعلم ما في اليوم والامس
قبله ولقد يحيط علمي بما مضى وبما حضر ولكنني عمي القلب عن الاحاطة بما هو منتظر
متوقع يريد لا ادري ماذا يكون غدا قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر
قوله عمي واقع موقعا حسنا قوله ولما قضينا من منى كل حاجة
ومسح بالاركان من هو ماسح وشدت على دهم المهاري رحالنا
ولم ينظر الغادي الذي هو رايح اخذنا باطراف الاحاديث بيننا
وسالت باعناق المطي الاباطح اراد بالاركان اركان الكعبة
الدهم جمع الدهماء وهي السواد المهاري جمع مهرية وهي الناقة المنسوبة
الى مهرة بن حيدان بطن من قضاعة فهم نجايب تسبق الخيل قوله
دهم المهاري اي المهاري الدهم وتنكير بهذه الاضافة قوله سحق عمامة قوله
ولم ينظر نظره وانتظره بمعنى الغادي السايرة في الغداة والرايح ضده قوله
الغادي في محل الرفع على انه فاعل لم ينظر ومفعوله قوله الذي هو رايح يجوز
ان يريد باطراف الاحاديث فنونها ويجوز ان يريد بها كرايمها فقال هو
من اطراف العرب كرامهم الاباطح جمع الابطح وهو مسيل الماء فيه دقاق
الحصى قوله اخذنا جواب لما والمعنى لما فرغنا عن ادا المناسك ومسحنا الكان
البيت

عند طواف الوداع وشددنا الرحال على الجمال وارتحلنا ولم ينظر السائرون الغادي
السائرين في الرواح للاستعجال اخذنا باطراف الاحاديث فافضنا فيها
واسرعت المطايا في الاباطح بعد تحصول معنى الابيات واما فيها من اللطائف
تذكرة في الكتاب فانك كالليل الذي هو مدركي
وان خلت ان المنتأى عنك واسع البيت للنابغة المنتأى
اسم موضع من انتأى عنه اى بعد وقوله واسع اى ذو سعة وبعد يخاطب
ابا قابوس يقول انك في ان لا مخلص لي عنك كالليل الذي يدركني
البتة وان ظننت ان المسافة بيننا بعيدة قال الشيخ عبد القاهر
قصد انه لا يفوته وان ابعد في الهرب وصار الى اقصى الارض لسعة ملكه وطول باعه
وان له في جميع الآفاق عاملا وصاحب جيش ومطيعا لامره يرد الهارب
عليه ويسوقه اليه قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر وانما قال كالليل الذي
هو مدركي ولم يقل كالصبح لانه وصفه في حال سخطه فشبهه بالليل
وهوله فهي كلمة جامعة لمعان كثيرة قوله على لاحب لا يهتدى
بمناره تمامه اذا سافه العود الديافي جرجرا البيت لامرئ القيس
اللاحب الطريق الواسع المنار جمع منارة وهي ما ينصب في الطريق ليهتدى
به والضمير في مناره للاحب السوف الشم والضمير في سافه للاحب العود
المسن من الابل سمي بذلك لانه في اواخر عمره يعود الى ما كان عليه في اوائله
من الضعف الديافي بالكسر موضع بالجزيرة فيه قوم لا فصاحة لهم ينسب اليه
الابل في اساس البلاغة جرجر العود تضور والتضور الصياح والتلوى

عند الالم يصف طريقا وعرا يخاف فيه الضلال والاد لاء اذا وقعوا
في مثله يستافون ترابه لانهم يروائح ابوال الابل وابعارها يتعرفون
حالهم من قرب وبعد وجور وقصد يقول كنا على طريق واضح لا منار
فيها ولا اهتداء اذا شمه البعير المسن المنسوب الى هذا الموضع لسوف حاله
صاح وقلق لانه لا يجد فيه رائحة شيء اذ لم يسلكه احد وانما خص العود
لانه اصبر على المشقة لاعتياده الاسفار فاذا صاح وقلق كان
غيره اشد قلقا وصياحا والمصراع الثاني في محل الجر على انه صفة لاحب
قوله ولا ترى الضب بها ينجحر اوله ولا يفزع الارنب اهوالها
البيت لاوس بن حجر التميمي في اساس البلاغة جحرت الضبات وانجحرت
دخلت في جحرتها يصف مفازة يقول لا يفزع ولا يخاف الارنب اهوال
تلك المفازة لانه لا ارنب فيها فيفزع اهوالها لانه لا يمكنها الكون فيها
لاهوالها ولا تشاهد فيها الضب منجحرا او اخلاق جحرتها لانه لا ضب
بها فينجحر قوله خذي العفو مني تستديمي مودتي
ولا تنطقي في سورتي حين اغضب العفو ضد الجهد السورة الحدة
كانه يخاطب امراة امراته بما شق عليه وبما لم يلايم هواه يقول خذي
ما عفا لك من افعالي واخلاقي وما اتى مني وتسهل من غير كلفة ولا تراقبيني
ولا تطلبي مني الجهد وما شق علي حتى يتيسر لك استدامة مودتي ولا تكلمي
في حدتي ووقت غضبي لئلا يكون ذلك سببا للفرقة مني ومنك وبهذا الحكمة
تمدح تبلة مبالاته بشأن النساء وتحذيرها عن التعرض لما يخالف طبيعته

كنية نعمان بن منذر

يتنادب بادابه قوله مالوا الى شعب الرحال واسندوا
ايدى الطعان الى قلوب تخفق البيت للشريف الرضى الموسوى
شعب الرحال خشباتها والميل اليها عبارة عن الارتحال والركوب عليها
وصف وهما الشجعة فى اثناء وصفهم بالتعب فى الغرام وكنى عن الشجعة
بقوله ايدى الطعان اى ايديا فيها الطعن والفرس من عادة المحزون اسناد
اليد الى القلب ووضعها عليه وهذا المعنى كثير ومعنى البيت ركبوا رحال
ابلهم ووضعوا ايديهم الطاعنة على قلوب خافقة من الم العشق خوفا
من تقطع الاكباد منهم قوله انا ابن جلا وطلاع الثنايا
متى اضع العمامة تعرفونى البيت للعرجى فى اساس البلاغة
هو ابن جلا للرجل المشهر اى ابن رجل قد وضح امره وشهر الثنايا جمع
ثنية وهى العقبة وطلاع الثنايا اى ركاب لصعاب الامور ومثله
طلاع انجد وقوله متى اضع العمامة تعرفونى اى متى اكاشفكم تعرفونى حق
معرفتى من قولهم فلان القى القناع اذا كاشف بالعداوة ويجوز
ان يريد متى اضع العمامة التى سترت بها وجهى تعرفونى تمثل بخطبة
الحجاج حين دخل العراق فقال فى خطبته انا ابن جلا البيت ويروى
انه دخل وقد غطى بعمامته اكثر وجهه كالمتنكر قوله اتى الزمان
بنوه فى شبيبته فسرهم واتيناه على الهرم البيت لابى الطيب
من قصيدة يذكر فيها موت فاتك قال الواحدى يقول ابناء الزمان من الامم
السالفة كانوا فى حداثة الدهر وجدته فسرهم واتاهم ما يفرحون به

ونحن اتينا الزمان وقد صار خرفا فلم نجد عنده ما يسرنا وقد اخذ
ابو الفتح البستى هذا المعنى وجنس اللفظ فقال لا غرو ان لم نجد
مخترفا ٭ انا اتى الدهر اتيناه بعد الشيب والخرف قوله
سقتنى فى ليل شبيه بشعرها شبيهة خديها بغير رقيب
فما زلت فى ليلين شعر وظلمة وشمسين من خمر ووجه حبيب
البيتان لابن المعتز قوله شبيهة خديها يريد خمرا تشبه خديها فى الحمرة
ونصب شبيهة على انه مفعول ثان لقوله سقت وجعل شعرها ليلا ووجهها
شمسا وجعل الخمر شمسا لاشراقها والمعنى ظاهر قوله
لما مشين بذى الاراك تشابهت اعطاف قضبان به وقدود
فى حلتى حبر وروض فالتقى وشيان وشى ربى ووشى برود
وسفرن فامتلأت عيون راقها وردان ورد جنى وورد خدود
الابيات للبحترى الضمير فى مشين للظباء الغيد التى تقدم ذكرها واراد بها النساء
وقوله بذى الاراك يريد المكان فيه الاراك الاعطاف جمع عطف وهو من كل شىء
جانبه والقضبان جمع قضيب وهو الغصن الضمير فى به لذى الاراك
الحبر جمع حبرة على مثال عنب وعنبة وهى البرد اليمنى الوشى الثوب المنقش
الربى جمع ربوة وهى المكان المرتفع واراد بوشى الربى ازاهيرها وانما
خص ازهار الربى لانها انضر وابهى والمعنى لما مشين اى تلك الظباء الغيد
الناعمة الابدان بهذا المكان الذى فيه شجر الاراك تشابهت اعطاف
اغصانه واعطاف قدودهن فى تمايلها وكانها مشتملات بحلتين

و الدلالة على تانيثه قول الزهير دعيت نزال ولج فى الذعر والمعنى تنادوا
وقالوا انزال فكنت اول النازلين ثم قال مظهرا التبرك التحمل بذلك وانه فيما فعله
كمن ادى واجبا عليه وعلام اركبه والمعنى لاى شىء اركب فرسى اذا دعيت
للنزال ولم انزل وما فى علام حرف الف لانه فى الاستفهام اذا اتصل بحرف الجر
يحذف الفه طرفه وعلى ذلك بم وفيم وقوله وعلام اركبه اذا لم انزل يجرى مجرى
الالتفات قوله وما حاجة الاظعان حولك فى الدجى
الى قمر ما واجد لك عادمه البيت لابى الطيب فى اساس البلاغة
الظعن والاظعان والظعائن وهى الجمال عليها الهوادج والمراد بها هنا النساء
الكاف فى حولك وفى لك مكسورة يقول اى حاجة للاظعان اللاتى تكون حولك
فى ظلمة الليل الى القمر لانه ليس الواجد لك عادم القمر لانك فى الدجى
قائم مقام القمر قوله تمنى الاماني صرعا دون مبلغه فما تقول
لشىء ليت ذلك لى البيت لابى الدولة من قصيدة فى سيف الدولة يريد انه مسلط
على الانام مالك للرقاب والاموال فاى يتمنى شيئا والامانى لا ترقى اليه
لانه لا يحتاج الى ان يتمنى شيئا ولا يرى نفسا الا وله خزنته او صار له
ذلك الشىء قوله لم يبق جودك لى شيئا اؤمله تركتنى
اصحب الدنيا بلا امل البيت لابن نباتة السعدى والمعنى اظفرنى
بجميع امالى فليس الان فى الدنيا امل المصراع الثانى تاكيد للاول قوله
ولست بمستبق اخا لا تلمه على شعث اى الرجال المهذب
البيت للنابغة الذبيانى يقال لم شعثه اصلح حاله والشعث فى الاصل انتشار

الشعر وتغبره لقلة تعهده والمراد به ما يكون فى الرجال من خصال غير مرضية والمعنى لا تقدر
على استبقاء مودة اخ لا تصلح حاله على شعثه وذميم خصاله ثم قال اى
الرجال المهذب المنقح النقال المرضى الخصال يعنى لا مهذب فى الرجال
فاذا لم تصلح حال اخ على ما فيه من مساوى الاخلاق لم تستطع ابقاءه على
الاخوة وهذا حث على الاغضاء عن هفوات الاخوان وفى طريقته
قول الاخر ومن لا يغمض عينه عن صديقه وعن بعض ما فيه يمت وهو عاتب
وفى حاشية بعض الايضاح ان قوله لا تلمه حال عن الضمير فى قوله بمستبق وليس
بصفة لقوله اخا ولم احصل على ما مرح وفى قول الشيخ جار الله وايت
جواب اى من زياد كما المنزل صفته النابغة تلميح الى ان النابغة
واسم النابغة زياد اى فانت جواب قوله اى الرجال المهذب قوله
تزور فتى يعطى على الحمد ماله ومن يعط اثمان المكارم يحمد
البيت للحطيئة اثمان المكارم العطايا وبذل الاموال اى ان كل من بذل ماله
صار محمودا من الناس قوله فسقى ديارك غير مفسدها صوب الربيع
وديمة تهمى البيت لطرفة صوب الربيع مرفوع على انه فاعل سقى وقوله
غير مفسدها يجوز ان يكون منصوبا على انه حال من سقى ٭ غير مفسد لها ويجوز ان يكون حالا
من فاعل سقى والمفعول الثانى يكون محذوفا او ضمن سقى معنى روى والقصد بالدعاء
بالسقيا ان يريد المدعو له بالسقى نضارة وطراوة قوله لو ان عزة
خاصمت شمس الضحى فى الحسن عند موفق لقضى لها البيت
لكثير يريد لو ان حبيبتى عزة لو ادعت على شمس الضحى فضيلة ومزية

جراتهن وجرات الروض وازاهيرها فالتي وشي الربى وازهارها
ووشي برود من التي نسجتها على الرياض فشغلن عن وجوههن فامتلأت
رحبتها عيون ... زاهيها واعجبها وردان وردجني الروض وورد خدودهن
ومن اخوات هذه الابيات ومتى تساعدنا الوصال ودهرنا
يومان يوم نوى ويوم صدود قوله وان صخرًا لتأتم الهداة به
كأنه علم في رأسه نار البيت للخنساء من قصيدة في اخيها صخر العلم
الجبل المرتفع شبهت اخاها في اشتهاره بالجبل وبالغت في ذلك بان جعلت
النار في رأس ذلك الجبل قوله قف العيس في اطلال مية واسأل
رسومًا كأخلاق الرداء المسلسل اظن الذي يجدي عليك
سؤالها دموعًا كتبذير الجمان المفصل البيت لذي الرمة
رسم الدار ما لصق بالارض من آثارها والطلل ما شخص وارتفع منها الاخلاق جمع خلق
وهو البالي في اساس البلاغة ثوب مسلسل رق من البلى ولبسته حتى سلسل
قوله كأخلاق الرداء اي كقطع اخلاق بالية من الرداء اجدى عليه نفعه ...
سؤالها على الظرف التبذير التفريق الجمان حب من فضة يعمل على شكل اللؤلؤ
وقد يسمى به اللؤلؤ الواحد جمانة المفصل الذي فصل بين لؤلؤه بشيء او بخرز
قوله دموعًا كتبذير يريد دموعًا تبذر كتبذير اي كما تبذر الجمان يلتمس
عن حاجة الوقوف بدار حبيبه بعد ... قف الابل في آثار دار هذه الحبيبة
واسأل عن اهلها رسومًا يشبه في ذهاب نضارتها وطراوتها ... ان لم يبق منها
الا شيء قطعًا بالية من الرداء البالي ثم حث على البكاء وقت السؤال فقال

اني اظن الذي ينفعك ويشفيك من الوجد عند سؤالك لها دموعًا تتفرق كما
تتفرق اللآلي المنفصلة عند انقطاع سلكها وتسيل متتابعة كتتابع اللآلي التي
خانهن نظامها قوله كأن عيون الوحش حول خبائنا
وارحلنا الجزع الذي لم يثقب البيت لامرئ القيس الخباء الخيمة
والارحل جمع رحل وهو معروف قد يعبر به عن المنزل وتغيير الجزع قد
شبه عيون الوحش بجزع غير مثقوب قال ابو الحسن وهذا من تشبيه
الشيء بالشيء صورة وهيئة وفي هذا البيت اشارة الى طول ملازمتهم
الاسفار في الفلا وحتى الفت الوحش رحالهم واخبيتهم قوله
كأن فتات العهن في كل منزل نزلن به حب الفنا لم
هذا البيت ... مشروحا قوله حملت ردينيًا كأن سنانه
سنا لهب لم يتصل بدخان البيت لامرئ القيس ردينة اسم امرأة
كانت تعمل الرماح فنسبت اليها يقال رمح رديني وقناة ردينية شبه
سنان الرمح في صفائه بسنا نار ليس بها دخان قال ابو الحسن هذا من تشبيه
الشيء بالشيء صورة ولونًا وحركة وهيئة قوله فدعوا نزال
فكنت اول نازل وعلام اركبه اذا لم انزل البيت لربيعة
بن مقروم الضبي وهو حماسي الضمير في اركبه للفرس المذكور في البيت قبله
قال المرزوقي تداعوا نزال اي صاحوا بنزال ويجوز ان يكونوا جعلوا نزال
على التوسع هي المدعوة وان كانت دعي اليها وتشهد لهذا الوجه قوله
دعيت نزال ولج في الذعر ونزال اسم لانزل معرفة مؤنث معدول

في الحسن عند حاكم موفق للصواب في الحكم عادل في القضية لقضى بزيادة
الحسن على الشمس وحكم بانها احسن منها وانما اضاف الشمس الى الضحى دلالة
على زيادة اشراقها وضيائها وقوله موفق يكمل لانه لو لم يات به لاوهم ان القضاء
لها بزيادة الحسن خطاء وعدول عن الصواب فازال ذلك بقوله موفق
قوله صببنا عليها ظالمين سياطنا فطارت بها ايد سراع وارجل
البيت لابن المعتز الضمير في عليها للابل وفي بها للسياط والمعنى صببنا
على الابل السياط وضربناها بها وسقيناها سوقا شديدا فاسرعت بها
في السير ايديها وارجلها السراع اسراعا كانه طيران وقوله للظالمين يكمل
لانه لو لم يات به لاوهم ان ضرب السياط عليها لبطؤها في السير فازال ذلك
الوهم بقوله ظالمين قوله رهنت يدي بالعجز عن شكر بره
وما فوق شكري للشكور مزيد البيت للحماسي يقول عن ان
بره فاعترفت بالقصور عن اداء شكره وجعلت يدي مرتهنة
بالعجز ولساني معقولة عن التصرف في الشكر وان كان لا مزيد على
ما اولاه منه لمبالغ في الحمد ولا فوق اجتهادي في الثناء غاية ترتقي اليها فرتق
والمصراع الثاني يكمل لانه لو لم يات به لاوهم ان عجزه عن الشكر لتقصيره
فازال هذا الوهم به وبعده ولو كان شيئا يستطاع استطعته
ولكن ما لا يستطاع شديد قوله حليم اذا ما الحلم زين اهله
مع الحلم في عين العدو مهيب البيت لكعب بن سعد الغنوي
قوله حليم خبر مبتدا محذوف وقوله مهيب خبر بعد خبر لصفه بالحلم والهيبة

والمعنى

والمعنى هو حليم في وقت كان الحلم زينة اهله واصحابه مهيب في عين
الاعداء مع حلمه قوله وما مات منا سيد في فراشه
ولا طل منا حيث كان قتيل هذا البيت من ابيات لعبد الملك
بن عبد الرحيم وقيل للسموأل بن عادياء اليهودي وهي من الحماسة
يقول لم يمت منا رئيس على فراشه بل مات ميتة كريمة تحت ظلال
السيوف والرماح ولا ابطل دم قتيل منا حيث كان وعلى يد من اتفق
وهذا غاية ما يتمدح به الفتاك وابناء الحروب وروى المرزوقي وما مات
منا سيد حتف انفه قال حتف انفه انتصب على الحال ولم يستعمل
منه حتف ولا محتوف يقال ان اول من تكلم به النبي عليه السلام وحقيقته
كان حتفه بانفه اي بنفسه التي خرجت من انفه عند نزوع الروح
لا دفعة واحدة وتخالف خص الانف بذلك لانه من جهته تنقضي الرمق
ويقال طل دمه يطل طلا اذا اهدر وقال الجوهري مات حتف انفه اذا
مات من غير قتل ولا ضرب ولا ملي منه فعل ومنها لنا جبل يحتله
من نجيره منيع يرد الطرف وهو كليل قال المرزوقي اراد بذكر الجبل
العز والمنعة والسمو فيقول لنا جبل عز ينزله من يدخل في جوارنا منيع
على طالبيه يرد لاشرافه وسموه طرف الناظر اليه وهو حسير ومنيع
اسم فاعل من منع مناعة ومناعا ومنه المنعة ويجوز ان يكون فعيلا بمعنى مفعول
اي ممنوع والطرف النظر والعين جميعا واراد صاحب المصباح بالجبل المذكور
في هذا البيت حقيقته قوله اشد من الرياح الهوج بطشا

على الحال يعني لئن الدهر يدور على حالتين حالة الموت وحالة يبتغي الانسان فيهما العيش
ويسعى في طلب القوت الذي يعيش به مع التعب اي ليس في الدهر راحة وجز
ابيات المفتاح في هذا الباب قول النابغة الذبياني
لعمري وما عمري علي بهين لقد نطقت بطلا علي الاقارع
هذا البيت من قصيدة يعتذر فيها الى النعمان بن المنذر لعمري مبتدا خبره محذوف
كانه قال لعمري ما اقسم به ولا تستعمل في اليمين الا بفتح العين منه وان الضم لغة فيه
البطل الباطل والاقارع الجماعات كذا قيل وكانه اراد بها اللئام اذ هي جمع
كراع وهو ما دون الكعب من الدابة فاستعارها لهم واراد بهم حسادا والمعنى
اقسم بحياتي وليست حياتي علي بهينة بل هي عزيزة علي لقد نطق علي
اللئام قولا باطلا وهو ما بلغك من اني اجرمت واذنبت ومن ابياته
قول ابن المعتز ان يحيى لا زال يحيى صديقي خليلي دون
هذا الانام الاول اسم رجل والثاني فعل يعني انا ابدا اختار صداقة هذا الرجل
وخلته دون الناس كلهم قوله وما عمري علي بهين وقوله لا زال يحيى اعتراض
قوله يصد عن الدنيا اذا عن سودد ولو برزت في زي عذراء ناهد
البيت لابي تمام يصد من الصدود وهو الاعراض عن له امر عرض الزي الهيئة
العذراء البكر الناهد المراة التي نهد ثديها اي ارتفع يصف شغفه بالمعالي فيقول
يعرض هذا الممدوح عن الدنيا وزينتها اذا عرض له سيادة ولو برزت الدنيا
في هيئة امراة حسناء بكر كاعب يفتتن بها القلوب ويعلق اذا المرء
لم يزهد وقد صبغت له بعصفرها الدنيا فليس بزاهد قوله

ولست بنظار الى جانب الغنى اذا كانت العلياء في جانب الفقر
يريد بالغنى سببه وهو الراحة وبالفقر المشقة يعني ان الشرف في العلياء مع التعب
احب اليه من الراحة بدونها يصف بالميل الى المعالي قوله اذا ما راية
رفعت لمجد تلقاها عرابة باليمين البيت للشماخ من قصيدة
في عرابة بن اوس الانصاري اثبات الراية للمجد مجاز وذكر اليمين تصوير
لتمكنه من اخذها واقتداره عليها والمعنى اذا رفعت رايات واسباب تكسب
اصحابها مجدا وشرفا يلقاها هذا الرجل دون الناس بقوة وتمكن منها
واقتدار عليها وقال بعضهم يمين بحق من قولهم لاخذناهم باليمين ومن ابيات
القصيدة رات عرابة الاوسي يسمو الى العليا منقطع القرين
وفي قول ابن الرومي في ابن ثوابة كم راية للمجد فاز بها واحتازها وابه
يلمح الى بيت الشماخ قوله اذا ما المكرمات رفعن يوما
وقصر مبتغوها عن مداها وضاقت اذرع المثرين عنها
سما اوس اليها فاحتواها البيتان لبشر بن ابي حازم قصر عن الشيء اذا عجز
وهو عاجز واقصر عنه اذا امتنع عنه وهو قادر كذا ذكره الواحدي قوله
مبتغوها طالبوها يقال ابتغى الشيء طلبه المدى الغاية والضمير في مداها
للمكرمات والاذرع جمع ذراع يقال ضاق بالامر ذرعا وذراعا وضاق عنه اذا
لم يطقه وقد جعلت الذراع والذرع عبارة عن فقد الطاقة كما قالوا
رحب الذراع بكذا اذا كان مطيقا له والاصل ان الرجل اذا طالت ذراعه
نال ما لا يناله قصير الذراع فضرب ذلك مثلا في العجز والقدرة واثرى الرجل

واسرع فی الندی منها هبوبا البیت لابی الطیب الهوجح جمع
هوجاء رجل اهوج و امراة هوجاء فیه هوج حمق فی طول ویوصف
بها الابل والریاح یقال ناقة هوجاء کان بها هوجا لسرعتها لا تتعهد
مواضع المناسم من الارض وریح هوجاء ورباح هوج اذا کانت شدید الهبوب
والبطش الاخذ بقوه وانتصب بطشا وهبوبا علی التمیز والمعنی هو اشد
من الریاح العاصفات من حیث الاخذ بقوة واسرع منها هبوبا واهتزازا
فی بذل العطاء قوله انی علی ما ترین من کبری اعرف من این
توکل الکتف فی امثالهم انه لیعلم من این توکل الکتف و هو الاصمع
الوسا یقول لضعف الرای انه لا یحسن اکل الکتف والکتف من اسفلها لان اعلاها
ملتو منعقد اذ هو غضروف متشبک باللحم و یقال المرقة تجری بین لحم الکتف
والعظم فاذا اخذتها من اعلی جرت علیک و اذا اخذتها من اسفلها انعشرت
من عظمها وبقی مکانها المرقة کذا ذکره صدر الافاضل والمعنی انی مع ما تشاهدینه
من الکبر والشیخوخة التی هی سبب للضعف فی الرای عارف بالامور قوی الرای فی التدبیر
قوله من یلق یوما علی علاته هرما یلق السماحة منه والندی
خلقا البیت لزهیر بن ابی سلمی من قصیدة فی هرم بن سنان قال صدر الافاضل
علی علاته ای علی کل حال و اصلها من العلة بمعنی المرض والمعنی من لقی هذا الرجل علی
کل حال یکون علیه من احوال الاعسار لقی السماحة والجود و بذل المال خلقا و طبیعة
لا تفارقانه وقوله علی علاته زیادة تفید مبالغة فی المعنی المقصود وهو الوصف
بالجود قوله ونحتقر الدنیا احتقار مجرب یری کل ما

فیها

فیها وحاشاک فانیا البیت لابی الطیب قال الواحدی یقول انت تحتقر الدنیا
احتقار من جربها فعرفها وعلم ان جمیع ما فیها یفنی و لا یبقی فلذلک تهبها ولا
تدخرها و قوله وحاشاک استثناء مما یفنی ذکر هذا الاستثناء تحسینا
للکلام واستعمالا للادب فی مخاطبة الملوک و هو حسن الموقع قوله
ان الثمانین وبلغتها قد احوجت سمعی الی ترجمان
البیت لعوف بن محلم الشیبانی یشکو کبره وضعف قواه والمعنی ظاهر
قوله واعلم فعلم المرء ینفعه ان سوف یاتی کل ما قدرا
ان مخففة من الثقیلة زیدت انه والضمیر للشان وهی مع الاسم والخبر مفعول اعلم
والمعنی ان المقدر البتة آت وان وقع تاخیر مدة وامثاله تسلیة و تهییل
للنوازل علی النفوس قوله وخفوق قلب لو رایت لهیبه
یا جنتی لو رایت فیه جهنما البیت لابی الطیب الخفوق والخفقان
الاضطراب واللهیب والالتهاب التوقد وعنی بالجنة الحبیبة وارتفع
خفوق بالعطف علی فاعل فعل وهو خیال جسم والمعنی ارانی لو مکث یا عاذلة
احق بالملامة خیال جسم وخفوق قلب من لوعات الحب لو رایت یا جنتی
التهابه وتوقده من نار العیش لظننت ان بها جهنم موقدة فیه قوله
فلا هجره یبدو وفی الیاس راحة ولا وصله یبدو لنا فنکارمه
قوله فنکارمه ای نکرمه ویکرمنا و هذا تشکک و تفجع قوله
وما الدهر الا تارتان فمنهما اموت واخری ابتغی العیش
اکدح قوله فمنهما یرید من احدیهما والکدح التعب والکدح فی محل

يستغني وكثر ماله سما اليه قصد احتواء جمعه والمعنى اذا ارتفعت المكرمات
وظهرت الامور التي يكرم بها الانسان وعجز طلابها عن بلوغ غايتها ولم يطق
الاغنياء وذو القدر ادراكها قصد اليها بنو ذهل فجمعها دونهم وله
وينكر ان شئنا على الناس قولهم ولا ينكرون القول حين نقول
هذا البيت من ابيات منها قوله اذا مات منا سيد في فراشه وقد مر
قال المرزوقي يصف رياستهم وعلو كلامهم ونفاذ حكمهم ورجوع الناس
في المهمات الى رايهم والاعتماد على تدبيرهم فيقول نغير ما نريد تغييره
من قول غيرنا واحد لا يجسر على الاعتراض علينا والانكار لقولنا انقيادا
لهوانا واهتداء لحزمنا

ومنها شرح ابيات تضمنها

الفصل في التشبيه ... أسدٌ عليّ وفي الحروب نعامةٌ
فتخاء تنفر من صفير الصافر البيت لعمران بن حطان قوله اسد علي
يريد انت مجترئ علي او متقوم او نحوهما مما يعدى بعلى واراد انت
في السلم اسد علي بدلالة قوله وفي الحروب واراد وانت نعامة الفتخاء
تانيث الافتخ يقال عقاب فتخاء اي لينة الجناح يخاطب الحجاج
يقول انت في المسالمة تقدم وتجترئ على اقدام الاسد وتفر
عني في الحروب فرار النعامة من صوت المصوت في امثالهم اعدى من الظليم
لانه اذا عدا مد جناحيه وكان حضره بين العدو والطيران ولا سيما
اذا افزع شيء فانه يسبق الريح ويقال ركب جناحي نعامة اذا اسرع
وبعده هلا برزت الى غزالة في الوغى بل كان قلبك في جناحي طاير

يعني كان قلبك مضطربا من الخوف اضطراب جناحي الطائر في طيرانه
وعمران ابن حطان كان مع غزالة امراة شبيب الخارجي وكانت
قد خرجت على الحجاج وهي التي ارادها القائل بقوله اقامت غزالة
سوق الضراب لاهل العراقين حولا قميطا اراد باهل العراقين الحجاج
واهله وقوله قميطا تاما كاملا ومنه دانٍ على ايدي العفاة و
شاسع عن كل ندٍ في الندى وضريب كالبدر افرط
في العلو وضوءه للعصبة السارين جد قريب البيتان
للبحتري من قصيدة في ابي الفضل النوبختي قوله دانٍ اي هو دانٍ في
اساس البلاغة دنا منه واليه وله وادناه غيره وانما عداه بعلى ليدل على ان دنوه
منهم دنو علو وتسلط العفاة جمع عافٍ من عفاه اذا اتاه سائلا الشاسع
البعيد الند المثل المخالف في اساس البلاغة ضرب القداح وهو ضريب
الذي يضرب بها معك وهم ضرباؤه ومنه قولهم هو ضريبه وضربه اي مثله و
المعنى هو دانٍ قريب من السائلين لا يرد ايديهم عن الامتداد اليه
رادّ ولا يمنعهم من اخذ امواله مانع وهو بعيد عن كل شيء مثل يعارضه
ويشبهه يماثله في الكرم ثم قال كالبدر اي هو فيما وصفته من قربه
من العفاة وبعده عن الامثال كالبدر تنافرط وتجاوز الحد في
علوه وضياؤه قريب جدا من العصبة التي الذين يسيرون في الليل
ويهتدون بنوره وفي طريقته قول ابي تمام قريب الندى ناى
المحل كانه هلال قريب النور ناءٍ منازله
انا اخو الحسن اضحى فعله سمجا

ابن لنكك بغدادي شاعر

رايتُ صورتَه من اقبح الصُوَرِ وهَبْهُ كالشمس في الحسن الم تر
نَفِرّ منها اذا مالت الي الضرَرِ البيتان لابن لنكك البغدادي في اساس
البلاغة رجل سَمِج وسَمْج وسميج لا ملاحة فيه وقد سَمُج سماجة قال الجوهري
تقول هَبْ زيدًا منطلقا بمعنى احسَبْ يتعدي الي مفعولين ولا يستعمل
منه ماض ولا مستقبل في هذا المعنى والمفعول الثاني هنا قوله
كالشمس يريد ان السيرة المرضية خير من حسن الصورة وفيه
حثّ على تهذيب الاخلاق وله بَذْلُ الوَعْدِ للاخِلَّاءِ سَمْحًا
وابى بعد ذاك بَذْلُ العطاء فغدا كالخِلَافِ يُورِقُ للعَيْنِ
ويابى الاثمارَ كُلَّ الإباءِ البيتان لابن الرومي من قصيدة يعاتب
فيها ابا القاسم التوزي الشطرنجي في حاجة قصّر في قضائها واعتذر في
بالنسيان قوله بذل الوعد في محل النصب لانه خبر ليس في البيت قبله وهو
ليس تَحْلَ بالمحل الذي انت به من سماحة ووفاء هو سمح بيّن السماح
والسماحة وانتصابه على الحال ذلك اشارة الي بذل الوعد وفي نسخة والي بعد
ذلك العفاء وهذا اولى فالخلاف شجر مورق غير مثمر اورق
الشجر صار ذا ورق واثمر صار ذا ثمر قوله كل الاباء منصوب على المصدر
اي اباءً كليًّا بليغًا تقول معوّضا بابي القاسم ليس النازل بمحل السماحة
والحيا والوفاء الذي نزلت به قد بذل الوعد بقضاء الحاجة وابى بعد
الوعد بذل عنايته وكفايته اي لا يحسن لمثلك ولا ينبغي له ان يعدو لا
يفي ثم ضرب له في ذلك مثلا بشجر الخلاف الذي له صورة لا معنى له ومطلع

وصل

قصيدته يا اخي اين رَيعُ ذاك الإخاء اين ما كان بيننا من صفاء
اين مصداق شاهد كان يحكي انك المخلص الصحيح الاخاء وله
واذا اراد الله نشرَ فضيلةٍ طُوِيَتْ اتاح لها لسانَ حسودِ
لولا اشتعالُ النارِ فيما جاورَتْ ما كان يُعرفُ طِيبُ
عَرْفِ العودِ البيتان لابي تمام من قصيدة في احمد بن داود قوله
طويت صفة فضيلة الإتاحة التقدير يقال اتاح له كذا وقوله اتاح
جواب اذا وقوله فيما جاورت الا ما جاورته فحذف الراجع الي الموصول قوله
طيب عَرْف العود معناه بالفارسية خوشي بوى عود والمعنى اذا لم
يكن للمرء حُسَّاد لا يكون فضائله المطوية منشورة ولا مناقبه المنسية
مذكورة وفيه حثّ على اكتساب ما يُحسَد به المرء ثم بيّن ذلك بالتمثيل
بالنار والعود فقال لولا توقّدُ النارِ في العود الذي جاورته لما ظهرت
روايحه الطيبة وفيه تشبيه الحسود بالنار وتشبيه الفضيلة بالعود
والعطر وبعده لولا التخوّفُ للعواقب لم تزل للحاسد النُعمى على المحسود
وله وطولُ مقامِ المرءِ في الحي مُخْلِقٌ لِديباجتيه فاغتَرِبْ
تتجدَّدِ فاني رايتُ الشمسَ زِيدَتْ محبةً على الناس ان
لَيْسَتْ عليهم بِسَرْمَدِ البيتان لابي تمام ايضا المقام الاقامة اخلق
الثوب بَلِيَ واخلقه غيرُه فيتعدى ولا يتعدى وهو ههنا متعدٍّ وقوله
لديباجتيه مفعوله في اساس البلاغة فلان يصون ديباجتيه ويبذل
ديباجتيه وهما خدّاه وانما قال تتجدد مع اسناده الي ضمير الاثنين لانه نزّلهما

منزلة شيء واحد قال صدر الافاضل وقول ابي الطيب وعيناي في روض
من الحسن ترتع مع تمكنه من ان يقول وعيني دليل على انه ترتكب ذلك
لا في مقام الضرورة وان حملت تجد ده على الخاطبة وان كان فيه تكلف فلا
حاجة الى التاويل والبيت الاول في طريقة قولهم كثرة المشاهدة تقل
الحرمة قوله ان ليست اراد بانه وهي ان المخففة من الثقيلة واسمها
مضمر اي بانها والسرمد الدايم يحث على المهاجرة عن الاوطان والتقلب
في البلاد فيقول طول الاقامة في العشيرة مبتل لديباجة الوجه والعرض
فاختر الاغتراب عن الوطن يجدد اليها الجدة والطراوة فان الشمس انما كانت
محببة الى الناس بانها ليست دايمة الطلوع عليهم وفيه معنى قوله عليه السلم
زر غبا تزدد حبا **وما المال والاهلون الا ودايع**
ولا بد يوما ان ترد الودايع البيت للبيد وقوله لا بد البتام من التبديد
وهو التفريق ومعنى قولهم لا بد منه لا فرق ولا انفصال منه وقوله
ان ترد اراد منه ان ترد اي لا بد من ان ترد الودايع يوما وتبحث
على الزهد في الدنيا قوله **في شجر السرو ومنهم مثل لهم رواء ما له**
ثمر البيت لابن لنكك السرو شجر الواحد سروة الرواء المنظر الحسن
يشكو الناس فيقول ان في الشجر السرو ومن هولاء القوم شبها يعني
ان السرو يشبههم في ان له منظرا مونقا وليس له ثمر كما ان لهم صورا
معجبة ولا معنى عندهم وقد بالغ حيث شبه السرو بهم **ما الحب**
الا للحبيب الاول اوله **نقل فؤادك حيث شئت من الهوى** البيت لابي تمام

وبعده **كم منزل في الارض يألفه الفتى وحنينه ابدا لاول منزل** والقصد
ان الحبيب الاول لا ينسى **ظللنا عند باب ابي نعيم يوم**
مثل سالفة الذباب ابو نعيم اسم رجل شبه اليوم في القصر بسالفة
الذباب والقصد ان يشير الشاعر الى طيب ايامه عند بابه لان ايام السرور
والوصال توصف بالقصر وايام الحزن والفراق توصف بالطول
اذا هم القى بين عينيه عزمه ونكب عن ذكر العواقب جانبا
البيت لسعيد بن ناشب بن مازن بن عمرو بن عنم وهو حماسي التقدير
نوهم والقى ونكب عايد الى كريم في البيت قبله واراد الشاعر بالكريم نفسه
والمراد بالعزم المعزوم والعرب تصف الفاعل والمفعول بالمصادر
انتصاب جانبا على الظرف اذا جعلت نكب بمعنى تنكب وقد جاء فعل
بمعنى تفعل كثيرا واذا جعلته بمعنى حرف كان انتصابه على المفعول به يصف
الشاعر حزمه وتيقظه فيما يقصد وقلة مبالاته بعواقب الامور فيقول
اذا هم ذلك الكريم بما يريد وقصده القى بين عينيه ما عزم عليه وجعله
نصب عينيه لا تنفك عنه ونكب عن ذكره لعواقب الامور في جانب او
نكب جانبه ونفسه عن ذكرها والتفكر في العواقب عادة الجبناء فلذلك
يتمدحون بعدم التفكر فيها قال المرزوقي وقد طابق في المعنى لما
قابل قوله بين عينيه بقوله نكب عن ذكر العواقب جانبا **لهفي على**
تلك الشواهد فيهما لو امهلت حتى تصير شمايلا
لغدا سكون تهما حجى وصباهما حلما وتلك الاريحية نايلا

الملك على بلوغه النصف منه على ما هو المقدر من كمال البدر وقت بلوغ
نصف الشهر وانما قال ساعورت دون كسوفت ليدل على انه قادر على
رده اذا اراد قوله **اراك اذا ايسرت خيمت عندنا مقيما وان**
اعسرت زرت لماما فما انت الا البدر ان قل ضوءه
اغب وان زاد الضياء اقاما البيان لاستاد ابي بكر الخوارزمي
ايسر الرجل صار الى حال يسر وغنى واعسر خلافه في اساس البلاغة فلان
يزورني لماما اي غبا والمعنى انك اذا استغنيت تديم اقامتك عندنا و
تتعهد لنا بانعامك واذا افتقرت بواسطة الجود زرتنا وقنادو وقت
ليلا يطلع على حالك ثم ضرب لتقرير ذلك المعنى مثلا بالبدر عند كماله ونقصانه
كالبدر من حيث التفت رايته يهدي الى عينيك نورا
ثاقبا البيت لابي الطيب وصف الممدوح في البيت قبله بان السائل غاب
عنه او حضره يحظى بعطائه ثم قال كالبدر اي هو في ذلك كالبدر من
حيث التفت اليه ايها المخاطب بعيدا كنت عنه او قريبا منه رايته يهدي
اليك نورا ثاقبا مضيئا قوله **وكان محمر الشقيق اذا تصوب**
او تصعد اعلام ياقوت نشرن على رماح من زبرجد
قوله محمر الشقيق اي الشقيق المحمر ونظيره من حيث الاضافة سحق
عمامة واراد بالشقيق المحمر شقايق النعمان وهو ورد احمر في وسطه
نقط سوداء التصوب التسفل والتصعد خلافه الاعلام جمع علم و
هو الراية الزبرجد حجر اخضر شبه شقايق النعمان وهو على ساقه
الخضراء

الخضراء عند تسفله وانخفاض راسه وعند تصعده بهبوب الريح عليه
براياث محمرة من الياقوت منشورة على رماح من الزبرجد قوله
كلنا باسط اليد نحو نيلوفر ندي كدبابيس عسجد قضبها
من زبرجد النيلوفر ورد له اوراق مبسوطة وله ساق خضراء
كالزبرجد شبه الشاعر نفسه واصحابه في بسط الايدي به وشبهه بدبوس
من الذهب له قضيب من الزبرجد والقضب بتخفيف قضب جمع
قضيب وترجمته بالفارسية دستة كرز قوله **ومسنونة زرق كانياب**
اغوال اوله ايقتلني والمشرفي مضاجعي هذا البيت لامرئ القيس
قد مر مشروحا قوله **وكان النجوم بين دجاها سنن لاح**
بينهن ابتداع البيت للقاضي التنوخي الضمير في دجاها وهي الظلمات
جمع دجية يجوز ان يرجع الى الليالي في البيت قبله ويجوز ان يرجع
الى النجوم للالتباس بينهما وكان عليه ان يقول سنن لاح بين ابتداع
فقلب امنا من الالتباس والمعنى ظاهر قوله **قد زادها افراط حسن**
جوارها خلايق اصفار من المجد خيب وحسن درارى
الكواكب ان ترى طوالع في داج من الليل غيهب
البيتان للبحتري من قصيدة في فتح بن خاقان الضمير في زادها للغر
الخلاق في البيت قبله وهو غرايب اخلاق هي الروض جادها
ملث الغزالي ذو رباب وهيدب الملث الدايم واراد سحاب
دايم القطر الغزالي جمع عزلاء وهي فم المزادة يستعار لثقب السحاب

وَلَا عَقَبَ النَّجْمُ المُرِذُّ بَدِيمَةٍ ‌ وَلَعَادَ ذَاكَ الطَّلُّ جَوْدًا وَابِلَا
إِنَّ الهِلَالَ إِذَا رَأَيْتَ نُمُوَّهُ ‌ أَيْقَنْتَ أَنْ سَيَصِيرُ بَدْرًا كَامِلَا

الابيات لابي تمام من قصيدة يرثي بها ابنين لعبد الله بن طاهر ماتا صغيرين في يوم واحد حوى احدهما سطح والاخر في بيت اللهف والتلهف التحسر على الغايب بعد الاشراف عليه وقوله لهفي يجوز ان يكون منادى مفردا ويجوز ان يكون مضافا فاذا جعلته مضافا فان اصله لهفي او لهفي فاذا كان لهفي فكانه فر من الكسرة وبعدها الياء الى الفتحة فانقلبت فاذا كان لهف يكون الالف قد زيدت لامتداد الصوت ليكون ادل على التحسر وكذلك ان جعلته مفردا يكون الالف قد زيدت لذلك اراد بالشواهد ما كان يرى فيهما من الاثار الدالة على ترقيهما في مراتب الشرف لا امهال التاخير الشمايل الاخلاق واحدها شمال في اساس البلاغة هو كريم الشمائل وما ذاك من شمالي من خلقي الحجى العقل الاريحية الاهتزاز والنشاط والتماثل العطاء اعقب فلان بكذا اتى به من عقبه واثره ادرّت السماء جاءت بدرّ وهو مطر فيق فوق الطل وقوله ان سيصير ان مخففة من الثقيلة اي انه والضمير للشان والجملة مفعول ايقنت والمعنى حزنا على ما كنا نري فيهما من الشواهد الدالة على شرفهما لو امهلا حتى يبلغا غايتهما ونصير اخلاقا لعدا سكونهما الذي كان في الصغر عقلا اي من سكون عقلا والكبر ولصار صباهما وحركاتهما فيه حلما ووقارا ولغدا تلك الاريحية الاهتزاز الصبي اهتزازا لبذل المال ولا عقب النجم المرذ

اي الابنان اللذان ذهبا وهما نجمان لو بقيا لصلا بدرين وسادا وهذا مثل كلما اي كانا تتزايدان في السودد فيانيان منه بديمة بعد رذاذ والديمة اشد المطر وادوم وكان الطل ايضا وهو الخفي من المطر يصير جودا او وابلا وهما اشد المطر ثم اكد ما ذكره بضرب المثل فقال ان الهلال قوله

وَإِنْ كُنْتَ تَهْوَى العَيْشَ فَابْغِ تَوَسُّطًا ‌ فَعِنْدَ التَّنَاهِي يَقْصُرُ المُتَطَاوِلُ
تُوَقَّى البُدُورُ النَّقْصَ وَهِيَ أَهِلَّةٌ ‌ وَيُدْرِكُهَا النُّقْصَانُ وَهِيَ كَوَامِلُ

البيتان لابي العلاء المعري وقاه الله الشر ووقاه بمعنى فقوله النقص منصوب على انه مفعول ثان لقوله توقى والمعنى ان كنت ايها المخاطب تحب الحيوة فاطلب التوسط فيما تهتم به ولا تتجاوز الحد فعند بلوغ النهاية يقصر كل متطاول ثم حقق هذا المعنى بالتمثيل فقال توقى البدور اي ان البدور يكون محفوظة عن النقصان مترقية الى الازدياد ما دامت اهلة ولم يبلغ الكمال فاذا تناهت وبلغت الكمال وقعت في الانحطاط وادركها النقصان قوله

وَأَعَرْتَ شَطْرَ المُلْكِ ثَوْبَ كَمَالِهِ ‌ وَالبَدْرُ فِي شَطْرِ المَسَافَةِ يَكْمُلُ

البيت لابن بابك في الاستاد ابي علي وقد شارك ابا العباس الضبي في الوزارة ايام مملكة فخر الدولة انتصب شطر على الظرف وحذف المفعول الاول من اعرت تقديره اعرت الملك ثوب كماله في شطر الملك والمعنى وكسوت الملك ثوب الكمال وجعلته كاملا مع بلوغك منه نصفه ثم قدر في النفوس ما ذكره من انه الحل

والرباب والهيدب ما تدلى من اسافل السحاب غير الاخلاق بروض جادها سحاب دايم القطر وارتفع جوارها لانه فاعل زادها وانتصب افراط لانه مفعول ثان لزاد وقوله اخلاقنا اصفار منصوب على انه مفعول لجوارها الاصفار جمع صفر وهو الخالي واراد خلايق قوم اصفار فحذف الموصوف الداجي المظلم من دجى الليل اظلم وقوله من الليل بيان لقوله داج والغيهب الظلمة وهو اسم فاجراه مجرى الصفة او اراد في داج من الليل ذي غيهب والمعنى لك اخلاق عزيزة لا يماثلها اخلاق الكرام وقد زاد تلك الاخلاق العزيزة افراط حسن وغاية مجاورتها ومقارنتها اخلاق قوم اصفار من المجد خيب عن السيادة فبضدها تتبين الاشياء والحسن يظهر حسنه الضد ثم حقق ما ادعاه من ان مقارنة اخلاقه لاخلاق الناس زادتها غاية الحسن بضرب التمثيل فقال وحسن الكواكب الدراري المضيئة ان ترى وتشاهد طالعة في ليلة مظلمة فكما انها تزداد حسنا بطلوعها في ليل مظلم كذلك اخلاقه تزداد حسنا باقترانها باخلاق غيره وفيه تشبيه اخلاقه بالكواكب واخلاق غيره بالظلمة قوله ولقد ذكرتك والظلام كانه ‌ يوم النوى وفؤاد من لم يعشق البيت لابي طالب الرقي يصف نفسه بالوفاء وانه لا ينسى حبيبته وان ابتلي بالصعوبات والشدايد ومعنى البيت ظاهر قوله

وَأَرْضٍ كَأَخْلَاقِ الكِرَامِ قَطَعْتُهَا ‌ وَقَدْ كَحَلَ اللَّيْلُ السِّمَاكَ فَأَبْصَرَا

البيت لابن بابك واراد كحل الليل السماك بظلامه والضمير في

ابصر للسماك في اساس البلاغة ابصر الطريق استبان ووضح وعبر بابصار السماك عن شدة الظلمة لان الليل اذا اشتدت ظلمته ازدادت كواكبه نورا والمعنى ورب ارض ذات سعة قطعتها والليل مظلم وهذا منه تمدح بقوته وحسن اهتدائه وقال العلامة قطب الملة والدين فابصر اي ما افضاء الليل ذا بصر بكحل السماك قوله

فَانْهَضْ بِنَارٍ إِلَى فَحْمٍ كَأَنَّهُمَا ‌ فِي العَيْنِ ظُلْمٌ وَإِنْصَافٌ قَدِ اتَّفَقَا

البيت للقاضي التنوخي وقبله اما ترى البرد قد وافت عساكره وعسكر الحر كيف انصاع منطلقا والحاصل انه يقول ان الحر مضى والبرد قد اتى فقم الى الفحم واوقده فيه ثم شبههما مجتمعين بالظلم والعدل متفقين مجتمعين قوله

يَا أَيُّهَا القَاضِي الَّذِي نَفْسِي لَهُ ‌ مَعَ قُرْبِ عَهْدِ لِقَائِهِ مُشْتَاقَهْ
أَهْدَيْتُ عِطْرًا مِثْلَ طِيبِ ثَنَائِهِ ‌ فَكَأَنَّمَا أُهْدِي لَهُ أَخْلَاقَهْ

هذان البيتان كتب بهما الصاحب بن عباد الى القاضي ابي الحسن واهدى الصاحب اليه عطر الفطر ونفسي مبتدا خبره مشتاقة وقوله له معمول مشتاقة والتقدير مشتاقة له والتقديم للتخصيص يقال اشتاقه واشتاق اليه قال ابو العلا يصف فرسا اذا اشتاقت الخيل المناهل اعرضت عن الماء فاشتاقت اليه المناهل ويجوز ان يكون قوله له خبرا وقوله مشتاقة خبر بعد خبر واراد مشتاقة اليه اوله وقوله مع قرب عهد لقائه في محل النصب على الحال من الضمير في مشتاقة وقد دل بهذا على افراط محبته فتامل ومحصول معنى البيتين معلوم

كأنّ انتضاء البدر من تحت غيمه نجاءٌ من البأساء بعد وقوع
أراد بالانتضاء الانكشاف والظهور وهو في الأصل مصدر انتضى السيف من غمده، النجاء الخلاص وهو مصدر نجا من كذا، البأساء الشدة والمعنى ظاهر. قوله غيري جنى وأنا المعاقب فيكم فكأنني سبابة المتندم البيت لابن شرف القيرواني والمعنى مثّل شكلي في أنكم عاقبتموني مع أن الجناية صادرة عن غيري مثل سبابة المتندم يعاقب سبابته بالعض لها والجاني نفس المتندم لأنه الفاعل لما ندم عليه لا سبابته ومن عادة النادم أن يعض على يده. قوله لكلفتني ذنب امرئ وتركته كذي العرّ يكوى غيره وهو راتع البيت للنابغة الذبياني من قصيدة يعتذر فيها إلى النعمان بن المنذر ويشكو إليه من إلزامه إياه جناية جناها غيره وتركه له العرّ الجرب قال أبو الحسن في كتاب عيار الشعر للعرب أبيات لا يفهم معانيها إلا سماعا كقولهم إذا أصاب الإبل العرّ السليم منها ليذهب العرّ عن السقيم وفي ذلك قول النابغة متمثلا لكلفتني ذنب امرئ وتركته البيت انتهى كلامه ويظهر ما ذكره غرض الشاعر. قوله وسقط كعين الديك عاورت صاحبي أباها وهيّأنا لموقعها وكرا البيت لذي الرمة قال الجوهري سِقط النار ما يسقط منها عند القدح في اللغات الثلاث قال الفراء سقط النار يذكر ويؤنث، المعاورة المناولة

وهما يتعديان إلى مفعولين أولهما صاحبي والثاني أباها والضمير في أباها للسقط وأبوها الزند الأعلى وأمها السفلى وأراد بمعاورته صاحبه إياها أني أعطيته الزند للقدح مرة وأخذته أخرى وهذه المعاورة إنما تكون إذا أبطأ السقط، والموقع الوقوع وأراد بالوكر ما يقع فيه السقط عند القدح والمعنى ورب سقط النار شبيهه بعين الديك شكلا ومقدارا لما أبطأ السقط ناولت صاحبي الزند الأعلى وأخذت الزند الأسفل للاقتداح تارة وعكست الأمر أخرى وأعددنا لوقوع ذلك السقط وكرا ومنزلا يقع فيه وهذا في الحقيقة وصف لطول سفره وبعده مشهورة لا يمكن الفحل أمها إذا غرت لم يمسك بأطرافها قسرا فقوله مشهورة صفة لقوله سقط وأراد بالفحل الزند الأعلى. قوله وقد لاح في الصبح الثريا كما ترى كعنقود ملّاحية حين نوّرا البيت لأحيحة الحلاج ومثل لقيس بن الأسلت قال الجوهري الملاحي بالضم عنب أبيض في حبه طول وقد جاء في الشعر بتشديد اللام واستشهد بهذا البيت نوّرا أظهر النور والضمير في نور للعنقود والثريا عند الصبح تشبه بالعنقود وبالقطر أيضا والمعنى ظاهر. قوله كأنّ مثار النقع فوق رؤوسنا وأسيافنا ليل تهاوى كواكبه البيت لبشار المثار اسم مفعول من أثار الغبار والإضافة فيه كالإضافة في قولهم سحق عمامة فقوله تهاوى يجوز أن يكون ماضيا

ويجوز أن يكون مضارعا والأصل تتهاوى فحذف منه إحدى التاءين والتهاوي التساقط شبه الغبار المرتفع والأسياف تتساقط فيه بليل مظلم يتساقط كواكبه قال بعض الفضلاء أحسن ما قيل في ارتفاع الغبار ولمعان الأسنة قول بشار كأن مثار النقع البيت. قوله وكأنّ أجرام النجوم لوامعا درر نثرن على بساط أزرق البيت لأبي طالب الرقي الأجرام جمع جرم انتصب لوامعا على الحال من الأجرام والعامل ما في كأن من معنى الفعل والمعنى ظاهر. والشمس كالمرآة في كفّ الأشل قال أبو الحسن محمد بن أحمد بن طباطبا العلوي البيت لابن أخي الشماخ وهو جنادة بن جزي وقال العلامة قطب الملة والدين هذا البيت على ما قال ابن المعتز لأبي النجم على اختلاف فيه والمعنى ظاهر. قوله والشمس من مشرقها قد بدت مشرقة ليس لها حاجب كأنها بوتقة أحميت يجول فيها ذهب ذائب البيتان للمهلبي الوزير أضاف المشرق إلى الشمس لملابسة الطلوع منه وقوله ليس لها حاجب يجوز أن يكون حالا مترادفة ومتداخلة والحاجب المانع يعني بدت الشمس مشرقة غير محجوبة بشيء البوتقة ما يذاب فيه الذهب والفضة لكأن أحميت الحديد في النار فهو محمى وقوله أحميت صفة بوتقة وقوله يجول فيها ذهب ذائب صفة ثانية والمعنى ظاهر. قوله كأنّ في غدرانها حواجبا ظلت تمطّ البيت

للصنوبري الضمير في غدرانها للأرض فقوله تمطّ على البناء للمفعول معناه تمدّ غدرت حط يصف أرضا بالطيب فيقول لها غدران يهب عليها الريح فيبدو على صفحات غدرانها أشكال كأنها حواجب لها تقوّس وامتداد. كأنّ البرق مصحف قار فانطباقا مرة وانفتاحا البيت لابن المعتز أراد فينطبق انطباقا مرة وينفتح انفتاحا أخرى يصف البرق والمعنى ظاهر. قوله يقصّ السفين بجانبيه كما نزا بالرباح خلالهم كرع البيت للأعشى يقص سرو وتقصت الركاب تقصا وهو نزو وهامع تقارب الخطو، الضمير في قوله بجانبيه للسفين وأراد بنزو السفينة بجانبيها ارتفاعها وانحدارها وتمايلها إلى جانب مرة وإلى أخرى مرة إذا ضربتها الأمواج ما في قوله كما نزو مصدرية والنزو الوثوب قال الجوهري الرباح بالضم والتشديد الذكر من القرود وفي أساس البلاغة أسلع من رباح بالتخفيف والتثقيل وهو القرد وقيل الرباح الفصيل قال الجوهري الكرع بالتحريك ماء السماء يكرع فيه فعل بمعنى مفعول خلالهم وسط والضمير للرباح وقوله خلالهم كرع في محل النصب على الحال من الرباح وكان الواجب أن يقول كما نزت الرباح خلال الكرع فقلبه ثقة بفهم المتأمل والمعنى تنزو هذه السفينة ترتفع وتنحدر وتتمايل إذا تقاذفت بها الأمواج كنزو الرباح خلال الماء. حفّت بسرو كالقيان تلحّفت خضر الحرير على قوام معتدل

فكأنها والريح جاء يميلها تبغي التعانق ثم يمنعها الخجل
البيان للأخيطل بن الاهوازي وقد اودعها بعض الفضلاء في باب
تثني الاغصان وتعانقها ورواه وكأنها والريح عنطر بينها تهوى التعانق
الضمير في حثت للرياض يقال حفه بالشيء يحفه كما يحف الهودج بالثياب
قال الجوهري كل عبد عند العرب قين والامة قينة وبعض
الناس يظن القينة المغنية خاصة وليس كذلك والمراد هنا
الجواري الحسان الالتحاف والتلحف الاشتمال في اساس البلاغة التحف
به وتلحف قوله خضر الحرير اراد بخضر الحرير فحذف الجيف و
اوصل الفعل والاضافة كما في قولهم خاتم فضة العقام بالفتح الغامة
يريد ان تلك الرياض محفوفة باشجار سرو شبيهة بجوار حسان
ملتحفات بالخضر من الحرير على قامات معتدلة مستقيمة فكان تلك
الاشجار في انثنائها عند هبوب الريح عليها طالبة للتعانق فاصدة
له على تمهل ثم عنعها الخجل فترجع سريعا الى ما كانت عليه من الاعتدال
قوله مكر مفر مقبل مدبر معا كجلمود صخر حطه السيل
من عل البيت لامرئ القيس في وصف الفرس المكر مفعل من
كر فرسه على عدوه اي عطفه والمفر مفعل من فر والمفعل يتضمن
مبالغة لانه من ابنية الادوات فجعله كانه اداة الكر والفر والجلمود
الحجر العظيم الصلب والجمع الجلامد والجلاميد والصخر والصخرة الحجر
الواحد صخرة وصخرة والجمع الصخر والصخور والحط الالقاء الشيء من
علو الى سفل يقال حطه يحطه فانحط وقوله من عل اي من فوق وفيه

الحمراء عند تسفله والخضر راسه وعند تصعده لهبوب الريح عليه بزبرجد متخذه
من الياقوت منثورة على رماح من زبرجد قوله كلنا باسط اليد
نحو نيلوفر ند كدبابيس عسجد قضبها من زبرجد النيلوفر
ورد له اوراق مبسوطة وله ساق خضراء كالزبرجد شبه الشاعر نفسه واصحابه
في بسط الايدي به وشبهه بدبابيس من الذهب له قضيب من زبرجد والقضب
قضب جمع قضيب وترجمته بالفارسية دسته گرز قوله وصنوبرية
كانياب اغوال اوله اتقتلني والمشرفي مضاجعي بهذا البيت لامرئ القيس
وتقدم مشروحا قوله وكان النجوم بين دجاها سنن لاح
بينهن ابتداع البيت للقاضي التنوخي الضمير في دجاها وهي الظلمة جمع
دجية يجوز ان يرجع الى الليالي في البيت قبله ويجوز ان يرجع الى النجوم
لملابسة منها وكان علمه ان يقول سنن لاح بين ابتداع فعكس اظهار اللابان
والمعنى ظاهر قوله تزدادها افراط حسن جوارها خلائق
اصغار من الجد خيب وحسن دراري الكواكب ان تحى
طوالع في داج من الليل غيهب البيتان للبحتري من قصيدة في فتح بن خاقان
الضمير في تزدادها للبواسل او الاطلاق في البيت قبله وهو غرائب اخلاق هي الروض جادها
ملث الغوادي مبدرها بعيذب وارتفع جوارها لانه فاعل تزدادها ونصب
افراط لانه مفعول ثان لتزداد وقوله خلائق اصغار منصوب على انه مفعول جوارها الاصغار
جمع صغر وهو الذل واراد خلائق قوم اصغار فحذف الموصوف الداجي المظلم
من دجى الليل اظلم وقوله من الليل بيان لقوله داج والغيهب الظلمة وهو اسم مظلم

ترجمه فارسی کلم
فی نجب الانشاد
ترد ب

مجرى الصفة واراد فى داج من الليل ذى غيهب والمعنى لك اخلاق غريبة لا يماثلها اخلاق
الكرام وقد زاد تلك بكمالا اخلاق الغرسة افراط حسن وغاية مجاورتها ومقارنتها
اخلاق قوم اصغار من المجد خيبت عن السيادة فبضدها تتبين الاشياء ثم حقق
ما ادعاه من ان مقارنة اخلاقه لاخلاق الناس زادتها غاية الحسن بضرب التمثيل فقال
وحسن الكواكب الدرارى المضيئة ان ترى فى شايد طالعة فى ليلة مظلمة يعنى انها
تزداد حسنا بطلوعها فى ليل مظلم كذلك اخلاقه تزداد حسنا باقترانها باخلاق غيره
وقد شبه اخلاقه بالكواكب و اخلاق غيره بالظلمة قوله ولقد ذكرتك
والظلام كانه يوم النوى وفؤاد من لم يعشق البيت لابى الطالب الرقى
يصف نفسه بالوفاء وانه لا ينسى حبيبه وان ابتلى بالشدايد ومعنى البيت ظاهر
قوله وارض كاخلاق الكرام قطعتها وقد كحل الليل السماك
فابصرا البيت لابن بابك واراد كحل الليل السماك بظلامه والضمير فى ابصر للسماك
فى اساس البلاغة ابصر الطريق استبان ووضح وعبر بابصار السماك عن شدة الظلمة لان
الليل اذا اشتدت ظلمته ازدادت كواكبه نورا والمعنى ورب ارض فى السعة
قطعتها والليل مظلم وبهذا منه تمدح بقوته وحسن اهتدائه وقال الطلمة قطب الملة
والدين فابصر اى بصار الليل ذا بصر بكحل السماك قوله فانهض بنار الجحيم
كانهما فى العين ظلم وانصاف قد اتفقا البيت للقاضى التنوخى
وقبله اما ترى البرد قد وافت عساكره وعسكر الحر كيف انصاع
منطلقا والى صلة يقول ان الحر مضى والبرد قد اتى فقم الى فحم داوقد به
ثم شبههما مجتمعين بالظلم والعدل متنافسين مجتمعين قوله يا ايها القاضى

الذى نفسى له مع قرب عهد لقائه مشتاقه اهديت عطرا
مثل طيب ثنائه فكانما اهدى له اخلاقه يقال لسان كتب بهما القاضى
بن عباد الى القاضى ابى الحسين واهدى الصاحب اليه عطر الفطر ونفسى مبتدا خبره
مشتاقة وقوله له متعلق بمشتاقة والعدد من مشتاقة له والتقديم للتخصيص تقول
اشتاقه واشتاق اليه قال ابو العلا يصف فرسا اذا اشتاقت الخيل
المناهل اعرضت عن الماء فاشتاقت اليه المناهل ويجوز ان يكون قوله له خبرا
وقوله مشتاقة خبر بعد خبر واراد مشتاقة اليه اوله وقوله مع قرب عهد لقائه فى محل
النصب على الحال من الضمير فى مشتاقة وقد دل بهذا على فرط محبته وتمايل وهو
البيت معلوم قوله كان انقضاء البدر من تحت غيمه
نجاء من الباساء بعد وقوع اراد بالانقضاء الانكشاف والظهور وهو فى الاصل
مصدر انقضى السقف من غير النجاء الخلاص وهو مصدر نجا من كذا الباساء الشدة
والمعنى ظاهر قوله غيرى جنى وانا المعاقب فيكموا
فكانني سبابة المتندم البيت لابن شرف القيروانى والمعنى مثله
فى الحكم عاقبتمونى مع ان الجناية صادرة عن غيرى مثل سبابة المتندم تعاقب
بسبابتها العض لها ولا ذنب للمتندم لانه الفاعل الذى ندم عليه لا سبابته ومن
عادة النادم ان يعض على يده قوله لكلفتنى ذنب امرئ وتركته
كذى العر يكوى غيره وهو راتع البيت للنابغة الذبيانى من قصيدة يعتذر
فيها الى النعمان بن المنذر ويشكو اليه من الزامه اياه جناية جناها غيره وتركه له
العر الجرب قال ابو الحسن فى كتاب عيار الشعر للعرب ابيات لا يفهم معانيها

الاسماع لحكيهم اذا اصاب ابلهم العر السليم منها لتذهب العر من السقيم وفى ذلك
قول النابغة متمثلا لكلفتنى ذنب امرئ وتركته البيت انتهى كلامه ونظيره ما ذكره
غرض الشاعر قوله وسقط كعين الديك عاورت صاحبى
اباها وهيأنا لموقعها وكرا البيت لذى الرمة قال الجوهرى
سقط النار ما سقط منها عند القدح فى اللغات الثلث قال الفراء سقط النار تذكر
وتؤنث المعاورة المناولة وهى متعدية الى مفعولين او لهما صاحبى والثانى اباها
والضمير فى اباها للسقط وابوها الزند الاعلى وامها السفلى واراد بمعاورته صاحبه
اباها انى اعطيته للقدح مرة واخذته اخرى ومن المعاورة انما يكون اذا طال السعى
والموقع الوقوع واراد بالوكر ما يقع فيه السقط عند القدح والمعنى ورب سقط
النار شبيهة بعين الديك شكلا ومقدارا لما طال السعى ناولت صاحبى الزند
الاعلى واخذت الزند الاسفل للاقتداح تارة وعكست الامر اخرى واعددنا
لوقوع السقط وكرا ومنزلا تقع فيه وهذا اى الحمقة وصف لطول سفره وبعد
مشقة لا يمكن النخل انها اذا تحن لم تمسك باطرافها قشرا اوله مشهوره
صفة لعوله وسقط واراد بالنخل الزند الاعلى قوله وقد لاح فى الصبح الثريا كما ترى
كعنقود ملاحية حين نورا البيت لاحيحة الحلاج وقيل لقيس بن الاسلت
قال الجوهرى الملاحى بالضم عنب ابيض فى حبة طول وقد جاء فى الشعر بتشديد
اللام واستشهد بهذا البيت نور اظهر النور والضمير فى نور للعنقود و
الثريا عند الصبح تشبه بالعنقود والفاظه بينا والمعنى ظاهر قوله
كان مثار النقع فوق رؤوسنا واسيافنا ليل تهاوى كواكبه
البيت

البيت لبشار المثار اسم مفعول من اثار الغبار والاضافة فيه كالاضافة فى قولهم سحق
عمامة قوله تهاوى يجوز ان يكون ماضيا ويجوز ان يكون مضارعا والاصل تتهاوى
فحذف عنه احدى التائين والتهاوى التساقط شبه الغبار المرتفع والاسياف
تتساقط فيه بليل مظلم يتساقط كواكبه قال بعض الفضلاء احسن ما قيل فى ارتفاع
الغبار ولمعان الاسنة قول بشار كان مثار النقع البيت قوله
وكان اجرام النجوم لوامعا درر نثرن على بساط ازرق
البيت لابى طالب الرقى الاجرام جمع جرم انتصب لوامعا على الحال من الاجرام والعامل
ما فى كان من معنى الفعل والمعنى ظاهر قوله والشمس كالمراة فى كف الاشل
قال ابو الحسن محمد بن احمد بن طباطبا العلوى ان البيت لابن اخى الشماخ وهو
جنادة بن حرب وقال العلامة قطب الملة والدين هذا البيت على ما قال ابن المعتز
او لابى النجم على اختلاف فيه والمعنى ظاهر قوله والشمس من مشرقها قد بدت
مشرقة ليس لها حاجب كانها بوتقة احميت يجول فيها ذهب ذائب
البيتان للمهلبى الوزير اضاف المشرق الى الشمس للملابسة الطلوع منه و
قوله ليس لها حاجب يجوز ان يكون حالا مترادفة ومتداخلة والحاجب المانع يعنى
بدت الشمس مشرقة غير محجوبة بشئ البوتقة ما يذاب فيه الذهب والفضة
يقال احميت الحديد فى النار فهو محمى وقوله احميت صفة بوتقة وقوله يجول
فيها ذهب ذائب صفة ثانية والمعنى ظاهر قوله كان فى غدرانها حواجبا ظلت تمط
البيت للصنوبرى الضمير فى غدرانها للارض قوله تمط على البناء للمفعول ومعناه
عند من بسط يصف ارضا بالطيب يقول فيها غدران تهب عليها الريح فيبدو

البرق مصمصاب

صفحات غدرانها اشكال كانها حواجب لها نقوش واستداد قوله **وكان فانطبا قا مرة وانفتاحا** البيت لابن المعتز اراد فينطبق انطباقا مرة و
يفتح انفتاحا اخرى يصف البرق والمعنى ظاهر قوله **يقض الشفين بجانبيه كما ينزو الرباح خلاله كرع** البيت للاعشى يقض ينزو و نوقضت الركاب
نقضا وهو نزوها مع تقارب الخطو الضمير في قوله بجانبيه للسفين واراد
نزو السفينة بجانبيها ارتفاعها وانحدارها وعايلها الى جانب مرة والى اخرى
مرة اذا ضربتها الامواج ما في قوله كما ينزو مصدرية والنزو الوثوب **قال**
الجوهري الرباح بالضم والتشديد الذكر من القرود وفي اساس البلاغة
اسلح من رباح بالتخفيف والتثقيل وهو القرد وقيل الرباح الفصيل **قال**
الجوهري الكرع بالتحريك ماء السماء يكرع فيه فعل بمعنى مفعول خلاله وسطه و
الضمير للرباح وقوله خلاله كرع في محل النصب على الحال من الرباح وكان الغالب
ان يقول كما ينزو الرباح خلال الكرع فقلبه تقرب منهم المثامل والمعنى ينزو
هذه السفينة ترتفع وتنخفض وتمايل اذا تقاذفت بها الامواج كنزو الرباح
خلال الماء قوله **حفت بسرو كالقيان تلحفت خضر الحرير على قوام معتدل**
فكانها والريح جاء يميلها تبغي التعانق ثم يمنعها الخجل البيتان للاخيطل
بن الاهوازي في قناود عنها بعض الفضلاء في باب تثني الاغصان وتعانقها ورواه
وكانها والريح يخطر بينها تهوى التعانق الضمير في حفت للرياض يقال حف بالشيء
عكف كما يحف الهودج بالثياب قال الجوهري تكل عبد عند العرب قين والامة
قينة وبعض الناس يقول القينة المغنية خاصة وليس كذلك والمراد هنا الجواري

نطق

الحسان

الحسان الا التحاف والتلحف الاشتمال في اساس البلاغة التحف به وبه تلحف قوله
خضر الحرير اراد بخضر الحرير فحذف الجر واوصل الفعل او الاضافة كما في قولهم خاتم
فضة القوام بالفتح القامة يريد ان تلك الدمن محفوفة باشجار سرو شبيهة بجوار حسان
ملتحفات بالخضر من الحرير على قامات معتدلة مستقيمة فكان تلك الاشجار في انثنائها
عند هبوب الريح عليها طالبة للتعانق قاصدة له ثم يمنعها الخجل فترجع سريعا الى
ما كانت عليه من الاعتدال قوله **مكر مفر مقبل مدبر معا كجلمود صخر حطه السيل من عل**
البيت لامرئ القيس في وصف الفرس المكر مفعل من كر فرسه على عدوه اي عطفه
والمفر مفعل من فر والمفعل بنيته مبالغة لانه من افعال الادوات فجعل كانه اداة
الكر والفر والجلمود الحجر العظيم الصلب والجمع الجلامد والجلاميد والصخر الحجر
الواحد صخرة وصخرة وجمع الصخر الصخور والحط الالقاء الشيء من علو الى سفل يقال
حطه يحطه فانحط وقوله من عل اي من فوق وفيه لغات اخر شرحت في موضعها و
قوله كجلمود صخر من اضافة الشيء الى كله مثل باب حديد اي جلمود من صخر يقول هذا الفرس
مكر اذا اريد منه الكر ومفر اذا اريد منه الفرار ومقبل اذا اريد منه اقبال ومدبر
اذا اريد منه ادباره معا اي ان الكر والفر والاقبال والادبار يجتمعن معا في قوته لا
في فعله لان فيها تضادا ثم شبهه في سرعة مره وصلابة خلقه بحجر عظيم القاه السيل من
مكان عال الى حضيض وانما جعله مكرا مفرا لانه صفة بجره قبله ولو دفع على تقدير
هو مكر مفر لجاز قوله **تقعي جلوس البدوي المصطلي**

غامه بأربع مجنونة لم تجدل البيت لأبي الطيب في صفة الكلب قال الواحدي الإقعاء
أن يجلس الكلب على أليتيه والبدوي إذا اصطلى بالنار أقعى باسته ونصب ركبتيه
لنيل الحرارة إلى بطنه وصدره والمجدولة المفتولة يريد بقوائم محكمة الخلق من خلق
الله تعالى لا من جدل الآدميين قوله كأنه عاشق قدمته صغيرا
يوم الوداع إلى توديع مرتحل أو قائم من نعاس فيه لوثته مواصل
البيتان للأخطل في صفة مصلوب الضمير في كأنه للمصلوب قال الجوهري صفحة الوجه
بشرته وجلده والمراد به مد العنق قوله مرتحل أي حبيب مرتحل فحذف الموصوف النعاس
الوسن وفي المثل مطل كنعاس الكلب أي متصل دائم قال الجوهري اللوثة بالضم
الاسترخاء والبطء والتمطي التمدد وأصله التمطط فقلبت الطاء الثانية ياء كما في التقضي
وأصله التقضض قوله فيه لوثته في محل الرفع لأنه صفة قائم وقوله مواصل صفة بعد
صفة وقوله لتمطيه مفعول مواصل وقوله من الكسل تعليل للمواصل شبه المصلوب
أولا عنده بعاشق مد عنقه إلى توديع حبيب له مرتحل ثم بقائم من نوم الخفيف
فيه استرخاء وبطء لا يقدر على سرعة القيام مواصل تمطيه وعنده مداوم عليه
لكسل قوله لم أر صفا مثل صف الزط تسعين منهم صلبوا في خط
من كل عال جذعه بالشط كأنه في جذعه المشتط
أخو نعاس جد في التمطي قد خامر النوم ولم يغط قال الجوهري
الزط جيل من الناس الواحد زطي مثل الزنجي والزنج والرومي والروم وقوله

شعبي

تسعين بدل من صف الزط وقوله صلبوا صفة تسعين والخط موضع باليمامة وقوله
من كل عال متعلق بقوله صلبوا وقوله عال صفة لموصوف محذوف أي من كل شجر عال أو
ارتفع جذعه تعالى وقوله بالشط صفة عال والتقدير صلبوا أي كل واحد منهم من كل شجر
عال الجذع كاين بالشط وقوله كأنه ضمير لكل واحد من المصلوبين والضمير في جذعه
لعال ويكون من باب وضع الظاهر موضع المضمر إذ الأصل أن يقال فيه ويجوز أن
يرجع إلى المصلوب للملابسة بينهما والاشتطاط مجاوزة الحد والمراد باشتطاط الجذع
إفراطه في الطول وقوله أخو نعاس خبر كأن المخامرة المخالطة وانتصب النوم بخامر
المفعول محذوف وهو بين خامره والضمير لأخو نعاس غط النوم إذا صوت وذلك
عند غلبة النوم تعجبا ولأن صلب جماعة من هذا الجيل ثم شبه المصلوب في استمرار
هيئته بناعس جاد في تمدده مواصل له قد خالط النوم مخالطة قليلة ولم يبلغ انتهاه
ولم يغلبه حتى يغط فقوله كأن له في الجو حبلا يبوعه إذا ما انقضى حبل
البيت لابن الرومي في صفة المصلوب الضمير في له للمصلوب يقال الحبل يبوعه بوعا
إذا مده بباعه كما يقال شبره من الشبر إلا أنه حذف التفنيق والمعنى أن هذا المصلوب
لا يزال ممدود الباع كأنه في الهواء يبوع حبلا إذا انقضى وتم حبل كان يبوعه فتح حبل
آخر وأعطيه ليبوعه فدا ممتد الباع قوله كما أبرقت قوما عطاشا غمامة
فلما رأوها أقشعت وتجلت أبرق لمع في أساس البلاغة أبرق بسيفه
لمع به وأراد بقوم فحذف الحرف وأوصل الفعل أقشعت السحابة تفرقت والتجلي

الانكشاف ما في قوله كما مصدرية والمعنى أن ظهور هذا الأمر المطمع أولا والمونس آخرا
كإبراق الغمام ولمعانه القوم محتاجين إليها فأطمعتهم فيها فلما دنوها وطمعوا فيها
أقشعت تخيبهم قوله فإن تفق الأنام وأنت منهم
فإن المسك بعض دم الغزال البيت لأبي الطيب من قصيدة في سيف
الدولة يقول إن فقت الناس وفضلتهم وأنت منهم ومن جملتهم فلا عجب في ذلك فإنه
قد يفضل الشيء جملته كالمسك هو بعض دم الغزال وقد فضله فضلا كثيرا لما خص
من الفضيلة التي ليست في الدم كذلك أنت فضلتهم لما خصصت به من الفضائل التي
ليست فيهم وجواب الشرط محذوف كما قدر وقوله فإن المسك بعض دم الغزال
تعليل له كما في قوله تعالى وإن يكذبوك فقد كذبت رسل قوله مداد مثل خافية
الغراب غامه وأقلام كمرهفة الحراب البيت لحسن بن وهب الخافية الريشات
العشر في مقدم الجناح المرهفة المرققة من أرهف السيف والسكين رققها وحدهما
والحراب جمع حربة والإضافة للبيان كأنه قال وأقلام كالحراب المرهفة الحداد والمقصود من البيت ظاهر قوله فأصبحت من ليلى الغداة كقابض على الماء خانته فروج
يحتمل أن يريد بالغداة غداة معهودة ويحتمل أن يريد به الجنس أي في غدوات حججها
وفي أيامه ومعنى خيانة فروج الأصابع أنها لم ينضم فلم يمكن من اغتراف الماء والمعنى
صرت من هذه الحبيبة في أن حبستني في طلبها ذهب هدرا كمن قبض على الماء فلم تطع أصابعه
وخانته فروجها فلم يمكنه أن يغترف منه شيئا قوله على باب قنسرين والليل لاطخ

جوانبه من ظلمه بمداد البيت للبحتري من قصيدة في إبراهيم بن عبد الله الكلبي
وبعده كأن العصور البيض في جنباته خضبن مشيبا ناصلا لسواد و
تعلق على بابات قبله منها وليلتنا والراح عجلى بحثها فنون غناء للزجاجة حادي
قنسرين بلد وأراد ببابه ظاهره وخارجه والمعنى كنت مع حبيبي على غلوة طول الليل
في إدارة الكؤوس الملأى واستماع فنون الغناء على باب هذا البلد والحال أن الليل
قد لطخ جوانبه وأطرافه بظلمة كالمداد قوله حبر أبي حفص لعاب الليل
يسيل للإخوان أي سيل البيت لابن الرومي يمدح حبر أبي حفص
الوراق وفي ديوانه حبر أبي حفص لعاب الليل كأنه ألوان دهم الخيل
يجري إلى الإخوان جري السيل بغير وزن وبغير كيل أراد بلعاب الليل
ظلمته والمعنى ظاهر قوله تقول هذا مجاج النحل تمدحه
وإن تعب قلت ذا قيء الزنابير البيت لابن الرومي مجاج النحل ما يمجه
وهو العسل وهو جمع مجاجة في أساس البلاغة شرب مجاج العنب ومزج
الشراب بمجاج المزن يعني إذا استحسنت شيئا تصفه بما يرغبك فيه وإذا
استقبحته وصفته بضده وقبله في زخرف القول تزيين لباطله والحق
قوله ولازوردية تزهو بزرقتها بين الرياض على حمر اليواقيت
كأنها فوق قامات ضعفن بها أوائل النار في أطراف كبريت
البيتان لأبي العتاهية في البنفسج قوله ولازوردية بالزاء الخالص وهو
تعريب لاژورد بالزاء الغليظ وهو حجر نفيس أزرق يشبه البنفسج
في اللون قال الجوهري زهى الرجل فهو مزهو أي تكبر وفيه لغة أخرى حكاها

ابن دريد زها ابن بهو زهوا اي تكبر وقوله حمر اليواقيت اي اليواقيت الحمر و
اراد باليواقيت الحمر الانهار المحمرة شبهها باليواقيت والمعنى زبت ازهارها طاقاتها
البنفسج يشبه اللازورد في الزرقة يتكبر بين الرياض بسبب تفوقها على الازهار
المحمرة الشبيهة باليواقيت الحمر ويدعي التفضيل عليها كانت تلك اللازوردية فوق قامات
ضعيفة ملتبسة بها اوايل نار اشتعلت في اطرافها الكبريت قوله

عرف الديار توهما فاعتادها من بعد ما شمل البلى ابلادها

البيت لعدي بن الرقاع وهو مطلع قصيدة الضمير في عرف واعتاد لعدي وقوله
توهما اي متوهما وقوله فاعتادها اي جاءها مرة بعد اخرى وقوله من بعد ما يجوز
ان يتعلق بعرف وان يتعلق بقوله فاعتادها الابلاد جمع بلد وهو القطعة من
الارض اختطت او لم تختط والمعنى عرف هذا الرجل ديار الاحبة متوهما لها لاستغنائها
لاندراسها بعد شمول البلى والاندراس قطع اراضيها فجاءها مرة بعد اخرى او اعتادها
بعد اندراسها مع علمه بعدم الفائدة في اعتاده لها رعاية لحقوق اهلها عليه قوله

تزجي اغن كان ابرة روقه قلم اصاب من الدواة مدادها

البيت لعدي بن الرقاع من قصيدة اولها عرف الديار نعتها البيت الانجاز
الشوق والضمير المستكن في تزجي للظبية والاغن هو الذي في صوته غنة به وارادها
ولدها وبه يوصف بها الظباء في اساس البلاغة ابرة القرن طرفه قال ابن الرقاع
تزجي اغن كان ابرة روقه واضاف المداد الى الدواة للملابسة شبه طرف قرن
الاغن بقلم اصاب مدادا قال ابو الحسن في كتاب عيار الشعر هذا تشبيه الشيء
بالشيء صورة وهيئة قوله وبدا الصباح كان غرته وجه

الخليفة حين يمتدح

البيت لمحمد بن وهيب قال بعض الافاضل غرة كل شيء اغرته واكرمه من غرة الفرس والمراد هنا الوجه شبه الصبح في اشراقه عند طلوعه بوجه الخليفة عند امتداحه وذلك
حتى تستره الليل خلعته وبدا خلال سواده وضح في اساس البلاغة جاء في
وضح الصبح من البيان من ابيات اوردها ابن طباطبا في ذكر حسن التخلص
ومنها قول لمحمد بن وهيب ايضا في تخلص من وصف الديار الى وصف شوقه

طللان طال عليهما الامد دثرا فلا علم ولا نضد لبسا البلى فكانما وجدا
بعد الاحبة مثل ما اجد قوله تشابه دمعي اذ جرى ومدامتي

من مثل ما في الكاس عيني تسكب فوالله ما ادري ابالخمر اسبلت
جفوني ام من عبرتي كنت اشرب

البيت لابي اسحاق الصابي قوله
من مثل تعليل لقوله تشابه وقوله ابالخمر اسبلت تشبيه اسبلت بالخمر
والباء زائدة في اساس البلاغة وقعت على الدار فاسبلت عيني عبرة صببتها
غرض الشاعر ان يبين ان دمعه في حمرته كالخمر يقول دمعي الجاري ومدامتي
التي اشربها تشابها واشبه كل واحد منهما الاخر في الحمرة لان عيني تسكب دمعا
مثل الخمر التي في الكاس واقسم بالله اني لا اعلم اسبلت جفوني الخمر التي في كاسي
ام اشرب من دمعي لانه لا يمكن التمييز بينهما قوله رق الزجاج ورقت الخمر

فتشابها فتشاكل الامر فكانه خمر ولا قدح وكانها قدح ولا خمر

البيتان لابن عباد المراد بالرقة اللطافة قوله فتشاكل الامر اشكل امر التمييز
بين الخمر والقدح للطافة كل منهما والبيت الثاني بيان التشابه والتشاكل
قوله فكانه خمر اي فكان الزجاج خمر قوله وكان الشمس المنيرة دينار

جلته حدايد الضراب

البيت لابن المعتز قوله جلته من جلا المرآة صقلها الحدايد جمع حديدة شبه الشمس
في الاشراق والتلالؤ بالدينار المجلو بحدايد الضراب قوله والليل كالحلة السوداء
من الصباح طراز غير مرقوم البيت لابن المعتز قوله به اي فيه والطراز العلم
والمرقوم الموشى يقال رقمت الثوب وغيره وشاه شبه الصباح اللايح بالليل المظلم
الذي شبه بالحلة السوداء بالطراز غير المرقوم ودل بهذا على صفاء بياض الصباح

وانه غير مشوب بشيء قوله اذا ما الضجيع ثنى عطفها

تثنت فكانت عليه لباسا البيت للنابغة الجعدي ما زائدة الضجيع بمعنى
المضاجع كالعشير بمعنى المعاشر عطف كل شيء جانبه يصف امراة بحسن المضاجعة
فيقول اذا ثنى ضجيعها عطفها وصرفها الى نفسه للمعانقة تثنت انصرفت نحو مضاجعها
لها فاشتملت في عناقها له اشتمال اللباس على اللابس قوله اني وتزيني بمجدي

كمعلق درا على خنزير قوله وتزيني اي مع تزيني بمجد ان يريد
بقوله معشرا جماعة معهودة وانما نكرا احترازا عن الاثم ويجوز ان يريد جميعا
من عاشر الناس اي معشر كان فيكون شكاية عن الناس كلهم قوله

ترى احجاله يصعدن فيه صعود البرق في الغيم الجهام

البيت للبحتري في صفة فرس محجل الاحجال جمع حجل وهو بياض في قوايم الفرس
او في ثلاث منها او في رجليه قل او كثر بعد ان يجاوز الارساغ ولا يجاوز الركبتين
والعرقوبين لانها مواضع الاحجال وهي الخلاخيل والقيود والضمير في احجاله
وفي فيه للفرس والمعنى نرى وتشاهد احجال هذا الفرس يصعدن فيه اي في
قوايمه ويختلطن فيها كما يصعد البرق في الغيم الجهام ويختلط فيه ولعل المراد

الجهام للقافية او لعل صعود البرق فيه اشد واقوى شبه هيئة اختلاط بياض الاحجال
بسواد قوايمه بهيئة اختلاط البرق بسواد الغيم قوله كان قلوب الطير رطبا ويابسا
لدى وكرها العناب والحشف البالي البيت لامرئ القيس
في صفة العقاب بكثرة اصطيادها للطيور حتى اجتمعت في وكرها قلوبها فبعضها
طري كالعناب وبعضها يابس كالحشف الذي يبلى ويتيبس وفي البيت لف و
نشر قال ابن طباطبا في كتاب عيار الشعر هذا تشبيه الشيء بالشيء صورة وهيئة
قوله غدا والصبح تحت الليل باد كطرف اشهب ملقى الجلال
الطرف الفرس الكريم والاشهب الذي شهبه وهي البياض يصف غاديا بانه لا
ينتظر الى ان يزول الظلام كله بل يغدو ويدخل في السير والحال ان الصبح يلوح
من وراء الليل كفرس اشهب قد القي عليه جل فيلوح بياضه من تحته وهذا
كقوله خرجت مع البازي علي سواد شبه الهيئة الحاصلة من ظهور الصبح وعليه
شيء من الظلم بالهيئة الحاصلة من الفرس الاشهب قد القي عليه الجل ولم يرد
ان يشبه الصبح على الانفراد بالفرس الاشهب والليل على الانفراد بالجل قوله
كانما المريخ والمشتري قدامه في شامخ الرفعة
منصرف بالليل عن دعوة قد اسرجت قدامه شمعة
قال العلامة قطب الملة والدين البيتان للقاضي التنوخي قوله كانما المريخ مبتدا
خبره منصرف قوله والمشتري مبتدا والخبر قدامه وقوله في شامخ الرفعة
خبر بعد خبر والجملة في محل النصب على الحال وقوله في شامخ الرفعة اي في مكان
شامخ الرفعة فحذف الموصوف وقوله شامخ الرفعة من قولهم جبل شامخ اي عال قبيل

اسرج السراج او وقد الشمع بالتحريك الذي يستصبح به والشمعة بالتحريك ايضا قال
الفرا هذا كلام العرب والمولدون يقولون شمْع وشمعة بالتسكين شبه المريخ
والحال ان المشتري امامه في مكانه بعفو بانسان انصرف في الليل عن مجلسه عن اوقد
امامه شمعة ولم يرد تشبيه المريخ بالمنصرف ولا تشبيه المشتري بالشمعة قال العلامة
والمشتري قدامه ليس اغلاقات قدامه بانه اقرب الى الفلك الاعظم والا اغاكان في شاغ
الدعاوي في مقام عال سيقولون فلك المشتري فوق فلك المريخ على ما قيل فانها فا
على ما لا يخفى بل اغاكان كذلك لوقوع المريخ اقرب الى المشرق من المشتري لا بالعكس
ولا يصح التشبيه فتامل **قوله يا صاحبيّ تقصّيا نظريكما**
تريا وجوه الارض كيف تصوّر — تريا نهارًا مشمسًا قد شابه
زهر الرُّبى فكانما هو مقمر البيان لابي تمام في اساس البلاغة تقصيته
بلغت اقصاه ومعنى تقصيا نظريكما ابلغا نظريكما غاية ما يبلغانه واجهدا في
النظر قوله تصوّر اي تتصوّر فحذفت احدى التاءين ومعناه كيف
تصير صورة حسنة بنباتات الربيع وقوله تريا نهارا بدل من قوله تريا
وجوه الارض يقال يوم مشمس ذو شمس شابه خالطه اغا نقص زهر الربى لان
انهار الربى اخضر واشد خضرة المعز دون غيره شبه النهار المشمس الذي اختلط
به انها بالربوات فنقص باخضرارها من ضوء الشمس فصار يضرب
الى السواد بالمقمر من الليالي قوله **النشر مسكٌ والوجوه دنانير**
واطراف الاكف عنم البيت للمرقش الاكبر من قصيدة طويلة ورايت في نسخة
قديمة جمعت فيها اشعار المتقدمين واطراف البنان عنم وهذا احسن فتامل

النشر الرائحة والعنم شجر احمر لين لو طلب عقده لا يمكن يريد ان ما يطيب به
هؤلاء النسوة مسك ووجوهها في الاشراق دنانير واطراف بنانها المخضوبة عنم
وفي الوصف بالتطيب دلالة على سرفهن لان استعمال الطيب من عادة الاشراف و
منها والدار تقفر والرسوم كما رقش في ظهر الاديم قلم المرقش المرقش المحسن و
التزيين يقال انه سمي مرقشا بهذا البيت واسمه عوف بن سعد قوله
بدت قمرًا ومالت خوط بانٍ وفاحت عنبرًا ورنت غزالا
البيت لابي الطيب قال الواحدي هذه اسماء وضعت موضع الحال والمعنى بدت مشبهة
قمرا في حسنها ومالت مشبهة غصن بان في تثنيها وحسن تمايلها في مشيها
وفاحت مشبهة عنبر الطيب روايحها ورنت مشبهة غزالا في حسن التفاتها قوله
صدغ الحبيب وحالي كلاهما كالليالي وثغره في صفاء وادمعي كاللآلي
معنى البيتين ظ قوله **كانما يبسم عن لؤلؤ منضدٍ وبردٍ او اقاح**
البيت للبحتري وقبله بات نديما لي حتى الصباح اغيد مجدول مكان الوشاح
الضمير المستكن في يبسم للاغيد قال الجوهري البرد حب الغمام يشبه به الثغر
الاقاح جمع الاقحوان وهو ورد له نور يشبه به الثغر شبه ثغره باللؤلؤ و
هو المنظوم والبرد يجمع ثلاث تشبيهات قوله اغيد مجدول مكان الوشاح الاغيد
الناعم البدن مكان الوشاح الخصر المجدول المطوي المنتج غير المسترخي قوله
كان المدام وصوب الغمام وريح الخزامى وذوب القطر
يعل به برد انيابها اذا طرب الطائر المستحر البيان لامرئ
القيس صوب الغمام مطره الصائب السائل وهو في الاصل مصدر صاب المطر سال
يصوب صوبا

الخزامى نبت طيب الرائحة القطر بضمتين عود يتبخر به العل السقي مرة بعد اخرى الضمير
في به للجميع ما تقدم على تأويل المذكور البرد البارد واراد به رضابها اطيب وطرب
بمعنى قال الجوهري استحر الديك صاح في ذلك الوقت وقوله تعل به خبر كان
وفيه تشبيه ريقها بهذه الاشياء من حيث المعنى يعني ان ريقها يشبه المدام
في الاسكار وماء الغمام في النظافة والعذوبة والخزامى والقطر في طيب الرائحة
وقت السحر وانما خص هذا الوقت لانه وقت تغير الافواه فاذا طابت فيه
الفم ففي غيره كان اطيب وقد شبه ريقها باشياء متعددة وقوله

اصبر على مضض الحسود فان صبرك قاتله فالنار تاكل نفسها ان لم

البيت لابن المعتز قال الجوهري المضض وجع المصيبة واراد بما يصيب
الانسان من اذى الحساد الذي يوجع الحلم القلب وهذا حث على الصبر على
اذى الحسود والمعنى ظاهر قوله وان من ادبته في الصبى

كالعود يسقى الماء في غرسه حتى تراه مورقا ناضرا
بعد الذي ابصرت من يبسه

البيتان لصالح بن عبد القدوس قوله
الماء منصوب لانه مفعول ثان ليسقى الغرس بالفتح مصدر غرس العود و
قوله مورقا اي مجيئا ينال انفنى الشيء وقوله ناضرا اي طريا وهما منصوبان
على الحال والعائد الى الموصول محذوف يريد ابصرته وقوله من يبسه بيان
للموصول والمعنى ظاهر قوله وانا وما تلقى لنا ان تهجونا

لكالبحر مهما تلق في البحر يغرق

البيت لزياد الاعجم قوله وما تلقى
يريد تلقيه وقوله ان تهجونا اراد بان تهجونا وان فيه مصدرية والتقدير

بهجا بك

بهجائك ايانا ويجوز ان يكون قوله ان تهجونا بدلا من قوله وما تلقى والواو
في وما تلقى بمعنى مع يصف علو قدره فيقول انا مع ما تلقيه لاجلنا من التنقيص بهجائك
او انا مع هجائك به انه لا يغيرنا ولا يظهر فينا اثره كالبحر كلما يلقى فيه يغرق
فيه ولا يغيره قوله فانك شمس والملوك كواكب

اذا طلعت لم يبد منهن كوكب

البيت للنابغة الذبياني من قصيدة
في نعمان بن المنذر وروي بانك شمس وهو على التقدير تعليل للبيت قبله
وهو الم تر ان الله اعطاك سورة ترى كل ملك دونها يتذبذب اراد
بالسورة الرفعة وهي مستعارة من سورة المدينة والمعنى ظاهر قوله

صدفت عنه ولم تصدف مواهبه عني وعاوده ظني فلم يخب
كالغيث ان جئته وافاك ريقه وان ترحلت عنه لج في الطلب

البيتان لابي تمام من قصيدة في حسن بن سهل قال الجوهري صدف
عني اي اعرض عني يقال فعله في ريق شبابه وريق شبابه اي في اوله
اصابه ريق المطر وريق كل شيء افضله وهو تفعيل فادغم قوله صدفت عنه الى
اخره صفة لقوله فتى في البيت قبله وهو ستصبح العيس بي والليل عند فتى
كثير ذكر الرضا في ساعة الغضب والمعنى ستدخلني الابل والسير في الليل
صباحا عند فتى يعفو عند الغضب اعرضت عن ذلك الفتى وفارقته ولم تعرض
عني مواهبه ولم تفارقني عطاياه وعاوده ظني بجوده لي بماله فلم يخب ظني وكان
الممدوح عند ظني به بحقيقة ظني ثم قال كالغيث يريد مثله في انه لا يفارقني عطاياه
غبت عنه او حضرته مثل الغيث ان جئته وافاك وانا ك ريق الغيث وجد

في ادهاكه جادا فيه قوله يا شبيه البدر في الحسن وفي بعد المنال
جد فقد تنفجر الصخرة بالماء الزلال البيت لابن الرومي النال مصدر
نال الشيء وجه الانفجار الظهور يقال فجر الله تعالى النهر اظهره فانفجر والباء
في قوله بالماء للتعدية الماء الزلال الذي يتزل في الحلق بعذوبته شبه حبيبه
بالبدر في الحسن وفي تعذر الوصول اليه ثم قال جد لي بوصلك فانه قد تظهر
الصخرة ماء زلالا لا عذبا لا عن باعث باد وفيه تشبيه الحبيب بالصخر وتشبيه وصله
بالماء الزلال قوله يا شبيه البدر حسنا وضياء ومنالا
وشبيه الغصن لينا وقواما واعتدالا انت مثل الورد
لونا ونسيما وملالا زارنا حتى اذا ما سرنا بالقرب زالا
هذه الابيات لابي بكر الخالدي قوله اعتدالا اي استقامة وقوله نسيما اي طيب
رائحة وعبر بالملال عن سرعة زواله ومفارقته لانه سبب لها ... بالتشبيه
الورد حيث سريع الزوال وقوله زارنا حتى اذا ما الي اخره كالتفسير
لقوله ملالا والاسماء المنصوبات المميزات والمعنى بالتشبيه هذه الاشياء
حيث هذه الاوصاف قوله جمعت ردينيا كان سنانه
سنا لهب لم يتصل بدخان يروى حملت البيت قد مر شرحه قوله
وقد لاح في الصبح الثريا كما ترى كعنقود ملاحية حين نورا
هذا البيت ايضا قد مر شرحه قوله كانا وضوء الصبح يستعجل الدجى
نطير غرابا ذا قوادم جون البيت لابن المعتز الدجى جمع دجية وهي
الظلمة مفعول يستعجل قال الجوهري قوادم الطير مقادم ريشه وهي عشرة

كل

كل جناح الواحدة قادمة الجون جمع جون وهو يقع على الابيض والاسود
والمراد ههنا البيض والمعنى كانا والحال ان ضوء الصبح يستعجل الدجى ويسوقها
عما استعجال نطير غرابا صاحب ريشات بيض شبه الليل الذي فيه تباشير
الصبح بغراب له قوادم بيض هذا محصول معنى البيت وما فيه من اللطائف
قد ذكر في الكتاب قوله لعطفة الجيم بكف اعسر يقول من فيها بعقل فكرا
لو زادها عينا الى فاء وراء فاتصلت بالجيم صار جعفرا البيتان
لابي نواس في صفة منقار البازي قوله يتابع لا يبتغي غيره بابيض
كالقبس الملتهب البيت لعنترة العبسي وهو حماسي الضمير في يتابع
لورد بن حابس ومفعول يتابع محذوف وفي غيره لنضلة الاسدي و
كان ورد بن حابس طلب نضلة الاسدي بوتره وموضع لا يبتغي نصب على الحال
والباء في قوله بابيض يجوز ان يتعلق بيتابع ويجوز ان يتعلق بلا يبتغي و
القبس شعلة نار والمعنى يتابع ورد بن حابس نضلة الاسدي غير مبتغي
غيره بسيف ابيض كالنار الملتهبة في بريقه ولمعانه ومعنى قوله لا يبتغي غيره
ان همته كانت مصروفة اليه لا الى شيء من الغنائم والاموال وان قصده في الطلب
كان اليه لا الى غيره من الناس وفي البيت معنى آخر وهو انه يجوز ان يريد بابيض
رجلا كريما وعلى هذا يكون الضمير في يتابع للفرس وشبه الرجل بالنار لذكائه
ونفاذه واستعمال البياض في الكرم ونقاء العرض كثير معروف والمعنى
يتابع الفرس نضلة الاسدي برجل ابيض كريم نقي العرض كالنار في
نفاذه وذكائه في الامور واراد به ورد بن حابس قوله

كأنها فضة قد مسها ذهب او لكحلاء في برج صفراء في نعج

البيت لذي الرمة قال الجوهري الكحل بفتحتين والكحل وهو الذي يعلو جفون عينيه سواد مثل الكحل من غير اكتحال البرج بالتحريك ان يكون بياض العين محدقا بالسواد كله لا يغيب من سوادها شيء النعج البياض الخالص والمعنى هي كحلاء يعلو جفونها سواد ذات مع برج وبياض عين محدق بالسواد وصفراء مع بياض خالص يشوب بصفرتها ثم شبهها بفضة مسها او اختلط بها ذهب والبياض المشوب بالصفرة مرغوب فيه قوله

تردى الاعادي في سماء عجاجة
أسنته في جانبيها الكواكب

البيت لابي الطيب جعل العجاجة المرتفعة سماء وجعل الاسنة اللامعة فيها كواكب فالمعنى كان هذا الممدوح يرد الاعادي في عجاجة مرتفعة كالسماء وكانت اسنته المشرقة في طرفي تلك العجاجة كواكب و المصراع الثاني صفة لقوله سماء عجاجة قوله

تبني سنابكها من فوق ارؤسهم
سقفا كواكبه البيض المباتير

البيت لعمرو بن كلثوم قوله سقفا اي غبارا مرتفعا كالسقف المرفوع وهو السماء والبيض السيوف جمع ابيض وهو السيف المصقول المباتير جمع مبتار وهو القاطع مفعال من بتره قطعه والمعنى تبني سنابك الخيل وحوافرها من فوق رؤوس الرجال سقفا من غبار كواكب ذلك السقف سيوف مصقولة قواطع مشبهة اشراق الكواكب وقوله كواكبه البيض المباتير وقع صفة لقوله سقفا قوله

مداهن من ذهب فيها بقايا غالية

البيت لابن المعتز في صفة الاذريون اي جمع اذريونة كثمرة وتمرة ونباتاته وهي ورد مدور له اوراق احمر في وسط

سواد

سواد له نور واد يقلع وقد يكون اصفر ولذلك شبه بكاس من عقيق فيها مسك ويذهب من ذهب فيه شيء من الغالية قال الجوهري المدهن بالضم لا غير قارورة الدهن وهو احد ما جاء على مفعل مما يستعمل من الادوات والجمع المداهن والمدهن نقرة في الجبل يستنقع فيه الماء وارتفع مداهن بانه خبر مبتدأ شبه الاذريون بقوارير متخذة من ذهب فيها بقية من الغالية وقبله سقيا لروضات لنا من كل نور حالية عيونها اذريونها كالية للشمس فيها حافظ لها ومعنى كالية عيون الاذريون لانه للشمس انها يستقبلها وتدور معها حيث دارت هذا ما ذكره بعض الفضلاء قوله كاس عقيق في قرارتها مسك وحول الاذريونة فوق اذنه حول هذا الحبيب واداة هذا الوحدة وهو الاذريون فوق اذنه ثم شبه بكاس متخذ من عقيق وفي قعره مسك قوله

وهن ينبذن من قول يصبن به
مواقع الماء من ذي الغلة الصادي

البيت للقطامي وفي اساس البلاغة نبذت فلانة قولا مليحا دمث به الغلة الحرقة والصادي العطشان يصف النساء بعذوبة الكلام فيقول انهن يتكلمن بقول عذب يقع عند السامع موقع الماء من ذي غلة صاد ويقع كلامهن عنده بمنزلة الماء البارد عند صاحب حرقة عطشان واد خال من المتعصبة للايذان بانهن لا يسرفن في القول وقلة الكلام مما يتمدح به خصوصا في النساء قوله

لم يلق هذا الوجه شمس نهارنا
الا بوجه ليس فيه حياء

البيت لابي الطيب والمعنى لم يلق وجه الممدوح شمس النهار ولم يقابله الا بوجه غير حيي لانه لو كان فيه لما لقي وجه الممدوح ولا قابله قوله

فردت علينا الشمس والليل راغم
بشمس لهم من جانب الخدر تطلع

بالبدو القد بالغصن قوله

الا يا رياض الحزن من ابرق الحمى
نسيمك مسروق ووصفك منتحل
حكيت ابا سعد فنشرك نشره
ولكن له صدق الهوى ولك الملل

البيتان لابن بابك الحزن المكان الغليظ وخص رياض الحزن لانها انضر واحسن الابرقة والابرق والبرقاء مكان اختلط ترابه بحجارة او حصى والجمع الاباري والبراق والبرق واذا حمل على معنى البقعة والارض فقيل البرقاء واذا حمل على المكان والموضع قيل الابرق وقوله من ابرق الحمى بيان للحزن وتوضيح له ومعنى قوله نسيمك مسروق من غيرك ذاتي وكذلك معنى قوله ووصفك منتحل يقال انتحل شعر غيره اذا ادعاه لنفسه والمراد بالنسيم رائحتها الطيبة وبالوصف ما يوصف به الرياض من النضارة والبهجة وغير ذلك من الصفات وقوله صدق الهوى اي صدق في الهوى والمراد بالصدق في الهوى الدوام والثبات عليه ويجوز ان يكون قوله صدق الهوى من قبيل قولهم سحق عمامة يريد الهوى الصدق اي الصادق وقوله ولك الملل اي في الهوى والمراد بالملل في الهوى ضد ما اريد بالصدق في الهوى والمعنى يا رياض هذا المكان نسيمك حاصل من الغير وكذلك صفاتك انك شابهت هذا الممدوح في طيب الرائحة فنشرك نشره وطيب ريا بحيث يشبه طيب ريا اخلاقه ولكن له الثبات على المودة والدوام عليه ولك الملالة وسرعة الزوال والتغير ولولا ذكر السرقة والانتحال والصدق في الهوى والملالة لكان التشبيه غير مقبول اذ تشبيه الاخلاق بالعطر معروف قوله

كأنما يبسم عن لؤلؤ
منضد او برد او اقاح والبسقد

متمشر وحا قوله له

له ايطلا ظبي وساقا نعامة
وارخاء سرحان وتقريب تتفل

البيت لامرئ القيس في وصف الفرس قال الجوهري الايطل الخاصرة والجمع الاياطل والارخاء ضرب من عدو الذئب يشبه خبب الدواب والسرحان الذئب والتقريب وضع الرجلين موضع اليدين في العدو والتتفل ولد الثعلب شبه خاصرتي هذا الفرس بخاصرتي الظبي في الضمر وشبه ساقيه بساقي النعامة في الانتصاب والطول وعدوه بارخاء الذئب وتقريبه بتقريب ولد الثعلب فجمع اربع تشبيهات في البيت قوله

هم البحور عطاء حين تسألهم
وفي اللقاء اذا تلقى بهم بهم

البيت لزياد بن حمل وهو حماسي قال المرزوقي انتصب عطاء على التمييز ويجوز ان يكون مفعولا له ومفعول تلقى محذوف وكانه قال اذا تلقى انت الاعداء والبهم جمع بهمة وهو الشجاع الذي لا يدرى كيف يؤتى له لاستبهام شأنه وتناهي شجاعته والمعنى هم البحور اذا اجتداهم المجتدي لكثرة عطائهم اي لا ينفد عطاؤهم على كثرة الاجتداء كما لا ينفد ماء البحر على كثرة الوراد وهم بهم في اللقاء اذا لقيت بهم الاعداء هذا كلامه والخطاب في البيت لغير معين تقدم ذكرهم والمراد باللقاء الحرب قوله

والريح تعبث بالغصون وقد جرى
ذهب الاصيل على لجين الماء

عبث الريح بالغصون عبارة عن استيلائها عليها واما لتها لها عند هبوبها قوله ذهب الاصيل اي الاصيل الذي هو كالذهب في الصفرة فالمراد صفرة الشمس وقت الاصيل وقوله على لجين الماء اي على ماء كاللجين في البياض والصفاء يصف طيب الزمان والمكان فيقول تهب الريح في ذلك المكان مع الغصون فتهزها في وقت ونعت صفرة

فوالله لا ادري احلام نايم الّمت بنا ام كان في الركب يوشع

البيت لابي تمام من قصيدة في ابي سعيد محمد بن يوسف الثغري قال بعضهم قوله والليل ناعم اي مظلم وقيل ذليل خبرها ن لانه يزول بطلوعها ظلام و الضمير في لهم للخليط وهو يطلق على الواحد والجمع قال الطرماح بان الخليط بسحرة فتبددوا والباء في قوله بشمس للتعدية الامام المنزول القليلة يوشع بن نون فتى موسى عليه دعي الى الله تعالى رد الشمس بعد عام وسبابك نام فقسه والمعنى لحقنا هولاء المودعين فردت علينا شمس لهم طالعة من الخدر اما دحسنه والليل مظلم قال فوالله الحيا ادري ان ما راه من طلوع الشمس ليلا حلم لا حقيقة له ام كان فينا يوشع فرد الله الشمس بدعائه وفي قوله الحلام نايم استعظام لما راي واستغراب له قوله

ان السحاب لتستحي اذا نظرت الى نداك فقاسته بما فيها

السحاب جمع سحابة قوله اذا نظرت ظرف لتستحي وقوله فقاسته عطف على نظرت والمعنى ان السحاب يصيبها حياء وقت نظرها الى عطائك وقياسها له بما فيها من الامطار وظنها انها مثلها قوله عزماته مثل النجوم ثواقبا

لو لم يكن للثاقبات افول الثواقب اللوامع جمع ثاقب وانتصابه على الحال من النجوم وهي في المعنى مفعول اذ التقدير عزماته تماثل النجوم ومعنى البيت ظ قوله مها الوحش الا انهاتا اوانس قنا الخط الا ان تلك ذوابل البيت لابي تمام وقبله هن الهيف لولا الخلاخيل ضربت لها وشحا جالت هاتا بمعنى هذه المها جمع مهاة وهي البقرة الوحشية الاوانس جمع آنسة في اساس البلاغة

هذه

هذه جارية آنسة من جوار اوانس وهي الطيبة النفس المحبوب قربها وحديثها القنا جمع قناة وقيل للقنا ذوابل لانها تجيب تلين ولا تنكسر وقوله مها الوحش خبر مبتدا محذوف وقوله قنا الخط خبر بعد خبر والمعنى تلك الهيف مها الوحش جيدا ومقلة لكن هذه النساء اوانس وتلك نوافر وهن تشبه رماح الخط من حيث القدود لكن الرماح موصوفات بالذبول وقدودهن معتدلات موصوفات بالنضارة والطراوة قوله يكاد يحكيك صوب الغيث منسكبا

لو كان طلق المحيا يمطر الذهبا والبدر لو لم يغب والشمس لو نطقت

والاسد لو لم تصد والبحر لو عذبا البيتان لابي الفضل المعروف ببديع الزمان الهمداني في بكاد ضمير الشان قوله صوب الغيث اي الغيث الصايب رجل طلق الوجه متهلل والمعنى يكاد الشان يشابهك المطر الصايب السايل لو كان متهلل الوجه ممطرا للذهب والبدر في الاشراف والرفعة لو كان دايم الطلوع ولم يكن له نقص الغيم والشمس في حسن الطلعة وتباهى الشان لو كانت ناطقة والاسد في الشجاعة لو لم يكن مما تصاد وتنهب والبحر في انتفاع الواردين به لو كان عذبا لكن بهذه الاسامي هذه النقايص فكيف تشابهك وجواب الشرط في قوله يكاد يحكيك وفي اختيار لفظ يكاد مبالغة قوله

في طلعة البدر شيء من محاسنها وللقضيب نصيب من تثنيها

البيت للبحتري ودوي في حمرة الورد شكل من تلهبها المحاسن جمع حسن على غير القياس والقضيب الغصن والتثني التمايل والاهتزاز والمعنى ظ قوله وقوله شيء من محاسنها وقوله من محاسنها بسبب تثنيها فقد حسن تشبيه الوجه

الاصل التشبيه بالذهب على مار كالحبيب وهذا الوقت ووقت السحر اطيب الاوقات ولذلك قال الشاعر في صفة الربيع لبا لبا سحار وفيه هو اخر كما خضلت والشمس تنعس اصال قوله كانما ادهم الاظلام حين نجا

من اشهب الصبح الفى نعل حافره الاظلام مصدر اظلم الليل والمراد المظلم اي كانما الليل المظلم الذي هو كالفرس الادهم وقوله من اشهب الصبح اي من الصبح الذي هو كالفرس الاشهب وهو الذي له شهبة اي بياض لما شبه الليل والصبح بالادهم والاشهب من الافراس اثبت لليل حافرا وشبه القمر في آخر الشهر قبل السرار بنعل في الدقة والانعطاف قال الجوهري سرر الشهر آخر ليلة منه وكذلك سراره وسراره وهو مشتق من قولهم استسر القمر اي خفي ليلة السرار فربما كان ليلة وربما كان ليلتين والمعنى ان القمر الذي يري في اخر الشهر قبل السرار دقيقا منعطفا كانما هو نعل حافر الليل المظلم الشبيه بالفرس الادهم القاه حين امكنه الخلاص والنجاة من الصبح الشبيه بالفرس الاشهب قوله اسري النسيم بواديكم ولا برحت حوامل المزن في

اجداثكم تضع ولا يزال جنين النبت ترضعه على قبوركم العراص

الهمع البيتان للشريف الموسوي من قصيدة يرثي بها بعض اصدقائه وبعدهما هل تعلمون مع بعد الديار بكم ان الفؤاد اليكم شيق ولع في اساس البلاغة ما ادري ما اشيم ما اقام واصله من ادساو السفينة قوله حوامل المزن اي المزن التي هي كالحوامل من الحيوانات والمزن جمع مزنة الاجداث جمع جدث وهو القبر وقوله جنين النبت اي النبت الذي هو كالجنين قال الجوهري

العراص السحاب ذو الرعد والبرق الهمع ذوي الهمع في جمع همع قال الجوهري الهمع السايل وان ذوي الهمع بضم الهاء وفتح الميم في جمع همعة وهي اسم لما يهمع اي يسيل كدفع في جمع دفعة يدعو لمن ان لهم بالسقيا فيقول اقام نسيم الربيع بواديكم ومنزلكم وهبت عليه دايما ولا زالت السحب الحوامل بالامطار واضعة حملها عند اجداثكم وملقية لديها ما فيها من القطرات ولا يزال النبت الشبيه بالجنين يرضعه السحاب الهاطلة ذوات الرعود والبروق ويرشحه باقطارها الشبيه ذلك النبت وسق وقد نبتت على الفضد في الدعاء بالسقي ومن هذه القصيدة غابوا فغاب عن الدنيا وسالتها مرا انبق من الدنيا ومستمع ان تخف انعاذكم من بعد ما صدعت ثوب الدجى فلضوء الشمس منقطع في غرة المجد مذ غيبتم كلف على الزمان وفي خد العلى ضرع قوله وتعطو برخص غير شثن كانه اساريع ظبي او مساويك اسحل البيت لامرء القيس الضمير المستكن في تعطو للحبيبة قال الزوزني في شرح هذا البيت العطو التناول والفعل عطا يعطو عطوا والرخص اللين الناعم والشثن الغليظ وقد شثن شثونة والاسروع دود حمراء يكون في البقل والا ماكن الندية تشبه انامل النساء به والجمع الاساريع وظبي موضع بعينه والمساويك جمع المسواك والاسحل شجر تدق اغصانها في استواء تشبه الاصابع بها في الدقة والاستواء تعطي وتتناول بهذه الحبيبة الاشيا ببنان ليتي ناعم غير غليظ كان ذلك البنان هذا الصنف من الدود او هذا القرب

من المساويك وهو المتخذ من هذا الشجر المخصوص قوله

وإذا الأسنة خالطتها خلتها فيها خيال كواكب في ماء

البيت للبحتري الهاء في خالطتها وفي فيها للدروع في البيت المتقدم وفي خلتها للأسنة في اللمعان بالكواكب والدروع في الصفاء بالماء وهذا التشبيه كثير شرح الأبيات تضمنها الغزل في الحقيقة والمجاز قوله

يا أكلتي كل ليلة إكافا أو لم آن لنا أحمرة عجافا قال صدر

الأفاضل العجاف جمع أعجف وعجفاء ونظيرها بطاح في جمع أبطح وبطحاء

وقال العلامة قطب الملة والدين الأعجف المهزول وجمع عجاف على غير قياس لأن أفعل وفعلا لا يجمع على فعال ولكنهم بنوه على سمان و العرب قد تبني الشيء على ضده الإكاف رحل الحمار خاصة أي يا أكلتي العلف

الحاصل بثمن الإكاف قوله ألا لا يجهلن أحد علينا

فنجهل فوق جهل الجاهلينا البيت لعمرو بن كلثوم قال

المرزوقي ألا لا يسفهن أحد علينا فنسفه عليهم فوق سفههم علينا أي نجازيهم بسفههم علينا جزاء يربي عليهم فسمى جزاء الجهل جهلا لازدواج

الكلام كما قال الله تعالى الله يستهزئ بهم وقال تعالى جزاء سيئة سيئة مثلها

قوله أثيل في المستن من ربابه أسنمة الآبال في سحابه البيت

في صفة الغيث في أساس البلاغة استن الفرس وهو عدوه إقبالا وإدبارا في نشاط المرح باب ما تدلى من أسافل السحاب والمستن محل الاستنان

الضمير في ربابه وسحابه للبرق وانتصب أسنمة الآبال بأثيل وقوله في سحابه

في محل النصب على الحال وأراد بأسنمة الآبال الغيث لأنه سبب النبات والنبات سبب السنام أي سنام الإبل وارتفاعه والمراد باستنان الغيث انصبابه والمعنى أثيل الغيث الذي هو سبب سنام الإبل في غاية الانصباب من ربابه قوله أكلت دما إن لم أرعك بضرة بعيدة مهوى القرط طيبة النشر

البيت للحماسي في باب مذمة النساء قوله بعيدة مهوى القرط كناية عن طول العنق والمهوى المسقط قال المرزوقي أكلت دما يجري مجرى اليمين وإن كان لفظه لفظ الدعاء وأكل الدم يشتق إلا عند الاستقصاء على المهلكة والمعنى إن لم أفجعك بأن أتزوج بامرأة حسنة السالفة طيبة الرائحة فابتلاني الله تعالى بأن يجعل معه أكل الدم من الكلام وأن حمل الدم على الدية فالمعنى إن لم أفجعك بالتزوج بامرأة طويلة العنق طيبة الرائحة فابتليت بما أعير من أخذ الدية من القاتل وأخذ الدية عندهم عار عظيم قوله

وفاحماو من سنا مسرجا فتنته معنى البيت قوله

ولو كنت عرفت قرابتي ولكن زنجي غليظ المشافر البيت

للفرزدق والضبي منسوب الحبشة وهاسم قبيلة المشافر جمع المشفر وهو شفة البعير فاستعارة لشفة الإنسان قصدا إلى ذم والمعنى ظاهر

قوله قدما جارك العيمان لما جفوته وقلص عن برد الشراب مشافره

البيت للحطيئة أراد بالجار نفسه العيمان الذي يشتهي اللبن وقلص الشفة عن الماء انقبضت عنه ولم تشربه روي بعقل الله تعالى بأولياء طال ما نظرت إليكم في الدنيا وقد قلصت شفاههم عن الأشربة بما طلب الزبرقان

فيصد وهو منعم وبدر أضاء البساط أراد هو سحاب أي فتح بن خاقان

سحاب وبدر قوله يا خير من ركب المطي ولا يشرب كأسا

بكف من بخلا يريد يا خير الراكبين وخير الذين لا يشربون الكاس بالكف البخلاء

أي هم أجواد والمراد لست ببخيل قوله قامت تظللني من الشمس

نفس أعز علي من نفسي قامت تظللني ومن عجب شمس

تظللني من الشمس البيتان لأبي العميد ظلله أوقع عليه الظل ارتفع نفس بقامت

وقوله أعز على صفتها وقوله تظللني في محل النصب على الحال والتقدير قامت نفس هي أعز علي من نفسي مظللة لي من الشمس وأراد نفس الحبيبة وقوله قامت تظللني

ومن عجب الشمس المستكن في قامت وتظللني للشمس وارتفع شمس بالابتداء وقوله تظللني صفته وقوله من عجب خبره والتقدير قامت تلك النفس مظللة لي وشمس مظللة من الشمس من عجب

قوله لا تعجبوا من بلى غلالته قد زر أزراره على القمر البيت لأبي الحسن

طباطبا العلوي وروي أزرار البلى مصدر بلي الثوب وأبلاه غيره قال الجوهري

الغلالة شعار يلبس تحت الثوب وتحت الدرع أيضا وزرت القميص أزره بالضم منها إذا شددت أزراره عليك تقال أزرر عليك قميصك قوله فرد جواب

لمن قال لم لا تعجب والمعنى ظاهر قوله ترى الثياب من الكتان يلمحها

نور من البدر أحيانا فيبليها فكيف تنكر أن تبلى معاجرها

والبدر في كل وقت طالع فيها البيتان لا مرأتي المطاع تعال لمحه نظر إليه والمراد يلمح النور البدر الثياب ووقوعه عليها قوله أن تبلى معطوف تنكر قوله ترى وتنكر يجوز أن يكون خطابا ويجوز أن يكون للتأنيث أي ترى هي وأراد بالبدر حبيبتها والمعنى

ظاهر قال بعض الفضلاء وقد أخذ هذا المعنى قول أبي الحسن بن طباطبا العلوي لا تعجبوا من بلى غلالته البيت وأخذ أيضا الرضي أبو الحسن الموسوي فقال كيف لا يبلى

وهو بدر وهي كتان قال للقمر خاصية في قرض الكتان وكذلك قال من ذكر عيوب القمر أنه يعدم التمر ويحل الدين ويوجب أجرة المنزل ويسخن الماء ويفسد اللحم ويشحب الألوان ويقرض الكتان ويغري السارق ويفضح العاشق الطارق قوله

نحن قوم ملجن في زي ناس فوق طير لها شخوص الجمال البيت

لأبي الطيب أراد من الجن فحذف النون لسكونها وسكون اللام من الجن وهذا كما قالوا بلعنبر في بني العنبر الذي العظامة جعل نفسه وأصحابه في صدور الأمور الغريبة عنهم جنا وجعل جماله في سرعتها من جنس الطير وقد سلك في هذا طريقة أبي تمام في قوله في فتية إن سرأوا جن وتموا شعقة فطير قوله

تحية بينهم ضرب وجيع أوله وخيل قد دلفت لها بخيل البيت لعمرو

بن معدي كرب دلف الشيخ يدلف من باب ضرب إذا مشى مشيا لينا المراد بالخيل الأول خيل الأعداء والثاني خيله والضمير في بينهم للخيلين وصف الضرب بالوجيع مجاز ويجوز أن يكون وجيع بمعنى موجع والمعنى رب خيل الأعداء أقبلت عليهم بخيل آخر كان التحية بينهم ضربا وجيعا أي مكان التحية هذا النوع من الضرب قوله وبلدة ليس بها أنيس

إلا اليعافير وإلا العيس أراد بالبلدة المفازة اليعافير واحدها يعفور قال الجوهري اليعفور الخشف وولد البقرة الوحشية أيضا وقال بعضهم العافر تيوس الظباء العيس الإبل الذي يعلوها بياض واحدها أعيس وعيساء يريد

رب مفازة لا يسكنها إلا الوحوش قطعتها وسرت فيها قوله

هيبته باضاعة الجاد فيقتل ان هولاء القوم قد زاجادك الذي كان
لشتهي عندك اللبن واكرموه باقامة القري حين جفوته واساءت
اليه وان نفعت شفاهه عن الماء البارد ولم يجد عندك ما ءًا باردًا يشربه
قوله سامنعها اوسوف اجعل امرها الي ملك اظلافه لم تشقق
الاظلاف الظلف للبقرة والشاة والظبي قاله الجوهري ثم يستعار
لرجل الانسان قيل الضمير في سامنعها للناقة ويجوز ان يكون عايدا
الي الفرس العبد يوصف بتشقق الرجل كانه طمع بعض المتغلبة
ناقة او فرس له فقال سامنعها بنفسي ما امكن او افوض امرها الي
ملك ليس له رجل متشققة لانه ليس بعبد كانه قال اجعل امرها الي
ملك لا الي عبد متشقق الاظلاف وكانه تعريض ببعض الملوك
قوله لدي اسد شاكي السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم
البيت لابي سلمي المري شاكي السلاح وشاكي
السلاح وشاك السلاح اي تام السلاح قوله مقذف قال
الزوزني اي يقذف به كثيرا الي الوقايع والتقذيف مبالغة في القذف
وقيل المقذف في البيت هو الذي قذف باللحم ورمي به فصار له
جسامة ونبالة واللبد جمع لبدة الاسد وهو ما تلبد من شعره على
منكبيه التقليم مبالغة في القلم وهو القطع والمعنى كان ما كان لدي رجل
كالاسد في شجاعته تام السلاح فصلح لان يرمي به الي الحروب
او مقذف باللحم له لبد كما يكون للاسد اظفاد ومخالبه لم يقطع بريد

انه لا يعتريه ضعف ولا يعيبه عدم شوكته والبيت في صفة حصين بن ضمضم قوله
شاكي السلاح تجريد لانه من صفات المشبه وقوله لبد الى اخره ترشيح لانه من صفات
المشبه به قوله ادي الشهباء تعجن اد غدونا برجليها وتخبز باليدين
البيت لابي دلامة في صفة البغلة الشهباء اي البغلة الشهباء وهي التي بها شهبة
اي بياض وقوله غدونا اي سرنا في الغداة واراد بعجنها برجليها وخبزها بيديها
كثرة حركتها بها فشبه حركة رجليها ويديها بحركة يد العاجن والخابز قوله
شمس تالق والفراق غروبها عنا وبدر والصدود كسوفه
البيت للبحتري وقبله والى الطائن يوم رحن لعدمنى فيهن مجدول القوام قصيفه
ارتفع شمس على انه خبر مبتدا محذوف اي ذلك المجدول القوام
شمس جعل حبيبته شمسا والفراق غروبها اذ بسببه تغيب عنه وجعله بدرا
والصدود وهو الاعراض كسوفه اذ به يستتر وجهه عنه كما بالكسوف يستتر
البدر قوله اسد دم الاسد الهزبر خضابه موت فريص الموت
منه يرعد البيت لابي الطيب الفريص جمع فريصة وهي لحمة ترتعد عند الفزعة
جعله ممدوحه اسدا مفترسا للاسد فيختضب بدمائها وجعله لكثرة اهلاكه موتا
يخاف منه الموت فترتعد فريصته واثبات الفريصة للموت مجاز قوله وبدر
اضاء الارض شرقا ومغربا وموضع رحلي منه اسود مظلم البيت للبحتري
من قصيدة في مدح فتح بن خاقان يستبطئه في امره انتصب شرقا ومغربا على الظرف قوله
وموضع رحلي يريد منزلي والمعنى ظاهر وقبل هذا البيت وما الفتح بن خاقان نيله
ولكنها الاقدار تعطي وتحرم سحاب خطاني جوده وهو مسبل وبحر عداني

وهاقرهم كالفجر فاض على نجوم الظلام وانبسط عليها فاستتر نورها بضيائها
وهذه زيادة الضاح لما قيل في هذا البيت وهو انه شبه اسنة اعدائهم
بالنجوم وشبههم وعليهم الدروع بالصباح فاض على النجوم قوله
لم تلق قوما هم شر لاخوتهم منا عشية تجري بالدم الوادي
نقريهم لهذميات نقد بها ما كان خاط عليهم كل زراد
البيتان للقطامي اسناد الجري الى الوادي مجاز والمراد تجري الدم بالوادي اي فيه
واضاف عشية الى الجملة بيانا وتوضيحا لها والعامل لم تلق ويجوز ان يكون شر
قال الجوهري اللهذم من الاسنة القاطع قوله لهذميات اي طعنات لهذميات
منسوبة الى الاسنة القاطعة ويجوز ان يكون النسبة فيها كما في قولهم احمري
قصدتها المبالغة في القطع كما قصدوا بها المبالغة في الحمرة القد القطع زرد الدرع
وسردها نسجها والمعنى رايت في زمان قطع الامر وجري الدم في الوادي بكثرته قوما
هم شر لاخوتهم واشد نكاية في اخوتهم وعشيرتهم منا يلتمن كونهم شرا لاخوتهم فقال
نقريهم ونطعمهم لهذميات نقطع بتلك اللهذميات ما خاط عليهم الزراد من الدروع
التي لبسوها قوله نثرتهم فوق الاحيدب نثرة كما نثرت
فوق العروس الدراهم البيت لابي الطيب الخطاب في نثرتهم لسيف الدولة
والضمير المنصوب للاعداء وهم الروم الاحيدب جبل الحدب وهو اسم قلعة معروفة
بناها سيف الدولة في الروم ما في قوله كما مصدرية قال الواحدي يقول نثرتهم
على هذا الجبل فتقول نثر الدراهم على العروس يعني تفارق مصارعهم على هذا الجبل
كما يتفرق مواضع الدراهم اذا نثرت قوله وجعلت كوري فوق ناجية

مطلب احيدب نام قلعه ايست كه سيف الدوله در روم بنا نهاده

يقتات شحم سنامها الرحل البيت لطفيل الغنوي الكور الرحل الناجية الناقة
المسرعة من نجا ينجو اذا اسرع الاقتيات اتخاذ القوت تقال قته فاقتات كما تقول
رزقته فارتزق والمصراع الاخير صفة ناجية واستعار الاقتيات لاذهاب
الرحل لحمها والحقوق اي اذهب شحم سنامها واهزلها بوضع الرحل عليها دايما
يصف كثرة اسفاره قوله حتى اذا ما عرف الصيد الضار
واذن الصبح لنا في الابصار البيت لابن المعتز عرف مبني للفاعل الصيد
بمعنى الصايد الضاري المتعود للصيد من ضري الكلب بالصيد الضاري الجوارح المعلمة
التي كانت معهم كانت الجوارح بسبب الظلام لا تعرف ما كانت تصيد وكانوا لا يعرفون به
ما ارادوا اجارته فكان الظلام منعهم عنه تقول سرنا طول الليل حتى اذا عرفت الجوارح
الصائدة الضارية بانسفار الصبح ما كانت تصيد واذن لنا واجازنا ضوء الصبح
في ابصار ما نريد ونطلبه فعلنا ما فعلنا قوله يعرض تنوفة للريح فيها
نسيم لا يروع الترب وان البيت لسوار بن المضرب وصف اليمامة وطيب
هواها التنوفة المفازة والجمع التنايف النسيم مصدر نسمت الريح اذا هبت راعه
خوفه وان ضعيف اسم فاعل من ونى والمعنى بلاد اليمامة بعرض تنوفة وجانب مفازة
للريح فيها نسيم ضعيف وهبوب لين لا يخوف ترابها باثارة وهيجان قبله البيت
نسيم التنايف سمائم واضاليها جوابه وانما يتعين النسيم وبطيب الارياف اذا زوف
على الخفر وسحب فيه على العذران والنهر والرواية الصحيحة في شعر سوار وهو يصف اليمامة
وخصبها وطيب هوايها ومواصلة العمارة بعضها ببعض سقى الله اليمامة من بلاد
نوايحها كارواح الغواني وجو زاهر للريح فيه نسيم لا يروع الترب وان

فان تعافوا العدل والايمانا فان في ايماننا نيرانا نخاطب المخالفين للحق

فنقول ان تعافوا او تكرهوا العدل والانصاف في الحكم والايمان وما هو موجبه من السداد في القول والفعل فان في ايماننا وايدينا سيوفا حدادا تلتهب كالنيران نحاربكم بها ونكرهكم على الانقياد للحق قوله ناهضتهم والبارقات كانها

شعل على ايديهم تتلهب البيت للبحتري قوله ناهضتهم الخطاب للممدوح

وهو اسحاق بن ابرهيم بن الحسين والضمير المنصوب فيه للاعداء وهم قوم من الخوارج والضمير في ايديهم لرجال الممدوح والمراد بالبارقات السيوف المتالقة شبهها بالشعل الملتهبة قوله وصاعقة من نصله تنكفي بها على ارؤس

الاقران خمس سحائب البيت للبحتري في نسخة مصححة فيها قصائد البحتري روي صاعقة بالجر والرفع اما الجر فبإضمار رب والجواب تنكفي واما الرفع فبالابتداء وقوله من نصله صفتها والخبر تنكفي بها انكفاء انقلب في والباء للتعدية وارتفع

خمس سحائب بتنكفي وقد استعارها لانامل الممدوح الاقران جمع قرن وهو كفوك في الحرب والمعنى ورب نار من حر سيفه تقلبها انامله الخمس التي هي سحائب في الجود وعموم العطاء وتصبها على اقرانه في الحرب فيهلكهم بها قوله

لو يشاء طار بها ذو ميعة لاحق الاطال نهد ذو خصل

البيت لامراة من بني الحارث وهي حماسية في مرثية رجل قتل في الحرب الميعة النشاط اللاحق الضامر يقال لحق الفرس ضمر ولصق بطنه الاطال جمع ايطل وهو الخاصرة في اساس البلاغة اخذ من خصل الفرس وهي ما تدلى من اطرافه واحدها خصلة والمعنى لو شاء هذا الرجل الذي قتل في الحرب ان يطير به فرسه وينجيه عن القتل سرعة

عدوه لطار به واسرع اسراعا شبيها بالطيران فرس ذو ميعة ونشاط في سرعة ضامر البطن نهد مرتفع ذو شعور متدلية وهذه الاوصاف ممدوحة في الفرس اي كان يمكنه ان ينجيه فرسه الا انه وطن نفسه على القتل مخافة العار قوله

كلما سمع هيعة طار اليها قال النبي عليه السلام خير الناس رجل ممسك بعنان فرسه كلما سمع هيعة طار اليها او رجل في شعفة في غنيمة حتى ياتيه الموت

قال الشيخ جار الله العلامة رضي الله عنه الهيعة الصيحة التي يفزع منها واصلها من هاع يهيع اذا جبن الشعفة راس الجبل والمعنى الحديث خير الناس رجل اخذ بعنان فرسه مستعد للجهاد في سبيل الله كلما سمع صيحة الحرب طار اليها اسرع اليها اسراعا كالطيران او رجل اعتزل الناس وسكن في بعض رؤس الجبال مع غنم له قليل يرعاها ويكتفي بها في امر معاشه ويعبد الله حتى ياتيه الموت وفيه حث على الجهاد والتباعد

عن الناس قوله فطرت بمنصلي في يعملات دوامي الايد يخبطن السريح

قال الجوهري اليعملة الناقة النجيبة المطبوعة على العمل خبط البعير بيده الارض ضربها السريح نعال الابل الواحدة سريحة واراد بها السيور يصف نفسه بالجود يقول واسرعت لاقامة القرى للاضياف اسراعا كالطيران ملتبسا بمنصلي وسيفي في لاجل عقر نوق نجائب تطبعن على العمل قد دميت ايديهن بسبب العثر يخبطن السيور المشدودة على ارجلهن وضربها قوله كالنحر فاض على نحور الغيهب

تراكون على الاسنة في الوغى البيت للبحتري في صفة القوم الممدوح بالشجاعة والخوض في الحروب فيقول هؤلاء القوم تراكبون على اسنة رماح الاعداء وباتونها مزدحمين فيغيض وينبسط شعاع دروعهم ومغافرهم عليها فيستتر لمعان الاسنة بشعاع دروعهم

بها سقت الشباب للشيب يفتح عنه حسن الزمان هذا تمثيل وهو ظاهر لكن يمكن ان يقال ان في ذكر السوق زيادة مبالغة في وصف اللمامة بالطيب والسامل قوله يناجيني الاخلاف من تحت مطله ويختصم الآمال واليأس

في صدري المناجاة المسارة فاستارها للحضور بالقلب في اساس البلاغة الهموم تتنجى في صدره وتتناجى وبات الهم نباجيه اراد باختصام الآمال ازدحامها وتجاذبها للتحقق والمعنى يتراآى لي ويخطر ببالي اخلافه بالمواعيد من وراء مطله وتاخيره لان المطل يدل على الاخلاف ويختصم الآمال وتجاذب التحقق والخيبة متمكنة في صدري لانه لا تتراآى لي من جهة امارة التحقق قوله واذا احتبى قربوسه بعنانه

علك الشكيم الى انصراف الزائر البيت لزيد بن مسلمة بن عبد الملك يمدح قال الجوهري الشكيم والشكيمة الحديدة المعترضة في فم الفرس التي فيها الفاس وفاس اللجام الحديدة القائمة في الحنك واراد الزائر نفسه قال الشيخ عبد القاهر يصف فرسه وانه مؤدب وانه اذا انزل عنه والقي عنانه في قربوس سرجه وقف مكانه الى ان يعود اليه اراد باحتباء القربوس العنان اشتماله به عند القائم فيه واصل الاحتباء ان يجمع الرجل ظهره وساقه بعمامته وقد يحتبي بيديه قوله وسالت باعناق المطي

الاباطح هذا المصراع قد مر تفسيره قوله سالت عليه شعاب الحي حين دعا

انصاره بوجوه كالدنانير البيت لابن المعتز الشعاب جمع شعب بالكسر وهو الطريق في الجبل يصف الممدوح بانه مطاع في قومه وانه اذا دعاهم يسرعون اليه من كل جانب ووجوههم مشرقة كالدنانير وفيه اشارة الى انهم شجعان لا يتجهمون اذا اخذهم خطب وانهم في طاعته طائعون متهللون والحسن فيه انه استعار لفظ سال للسير الحثيث

السلس اللين ثم اسند الى الشعاب التي يكون فيها سير قومه اليه ثم وصفهم في حال اسراعهم اليه بانه يثبت الشرف والكرم للداعي والمدعو من طلاقة الوجوه التي يبني عنها تشبيهها بالدنانير قوله فرعاء ان نهضت لحاجتها عجل القضيب وابطأ

الدعص الفرعاء الطويل الفرع وهو الشعر التام القضيب الغصن واراد به قامه الحبيبة الدعص قطعة من الرمل مستديرة والمراد به ردفها والقصد من وصف القد بالعجل والردف بالابطاء الى لطافة قدها والى ضخامة ردفها يريد هي طويلة الفرع ان ارادت النهوض عجل قدها وساعدها لما توقف للطافته ودقته وابطأ ردفها في القيام بعد لبث لعظمه وهذا واستعارة الغصن للقد والدعص للكفل معروفة لكن الوصف بالعجل والابطاء كساها غرابة

وحسنا قوله فقلت له لما تمطى بصلبه واردف اعجازا وناء بكلكل

البيت لامرئ القيس الضمير في له لليل في البيت قبله قال الزوزني تمطى اي تمدد يجوز ان يكون التمطي ماخوذا من المطا وهو الظهر فيكون التمطي مد الظهر ويجوز ان يكون منقولا من التمطط فقلبت احدى الطائين ياء والتمطط تفعل من المط وهو المد الارداف الاتباع والاتباع وهو بمعنى الاول ههنا الاعجاز المآخير الواحد عجز ناء مقلوب نأى بمعنى بعد والكلكل الصدر والجمع الكلاكل والباء في قوله بكلكل للتعدية وكذلك هي في قوله تمطى بصلبه استعار لليل صلبا واستعار لطوله لفظ التمطي ليلائم الصلب واستعار للاوائله لفظ الكلكل وللاخيره لفظ الاعجاز يقول فقلت لليل لما مد صلبه يعني افرط طوله واردف اعجازا يعني ازدادت مآخيره امتدادا وناء بكلكل يعني ابعد صدره اي بعد العهد باوله وتلخيص المعنى قلت لليل لما افرط طوله وناءت اوائله وازدادت اواخره تطاولا وطول الليل ينبئ عن مقاساة الاحزان والشدائد انتهى كلامه والمقول البيت بعده وهو الا ايها الليل الطويل الا انجلي وقد مر هذا في الانشاء قوله

جمع الجهل لنا في امام قتل البخل واحيى السماحا البيت لان المعنى المراد بالحق العدل والانصاف والمراد بالقتل الازالة وبالاحياء الاظهار والمصراع الثاني صفة امام والمعنى ظاهر قوله صبحنا الخزرجية مرهفات اباد ذوي ارومتها ذووها البيت لكعب بن زهير صبحه الصبوح سقاه شراب الصبح الخزرجية نسبة الى الخزرج وهي قبيلة قوله مرهفات يريد سيوفا مرهفات مرققات يقال ارهف السيف حدده ورققه اباره اهلكه والارومة الاصل والفرع ارومتها الخزرجية وفي ذووها للمرهفات والمعنى سقينا الجماعة المنسوبة الى هذه القبيلة مكان الماء سيوفا محددة مرققة اهلكت ذووها واصحابها ذوي ارومتها والمصراع الاخر صفة مرهفات وفي جعل الصبوح سيوفا لطافة فتامل قوله نقريهم لهذميات نقد بها ما كان خاط عليهم كل زراد البيت ظاهر شرحه قوله واقري المسامع اما نطقت بيانا يقود الحرون الشموسا البيت للحريري المسامع الاذان اما اي اما زايد اراد ان نطقت وجواب الشرط في قوله واقري والمسامع على انه المفعول الاول لاقري وبيانا هو الثاني وقوله يقود صفة بيانا قال الجوهري فرس حرون لا ينقاد واذا اشتد به الجري وقف وشمس الفرس شموسا وشماسا اي منع ظهره واراد بالحرون الشموس الرجل الذي لا ينقاد لكلام احد والمعنى ان نطقت اقري آذان السامعين بيانا واهيئ لها فصاحة تروض الآبي الصعب من الناس ويقال منهم من لا يوثر فيه مقال احد يصف نفسه بعذوبة الكلام وسحره قوله تغري الرياح رياض الحزن مزهرة اذا سرى النوم في الاجفان ايقاظا

ازهر النبت صار ذا زهر انتصب رياض على انه المفعول الاول لتغري والثاني ايقاظا وانتصب مزهرة على الحال من رياض الحزن ومعنى جعل الرياح الايقاظ قرى للرياض انها تهزها وتميلها عند الهبوب عليها ان اريد بالاجفان اجفان الرياض فسريان النوم فيها عبارة عن ذبولها والمعنى تهز الرياح ازهار الرياض اذا ذبلت وفي هذه الطريقة قول جار الله والريح ايقظت الرياض والحيا فيها اذا رقد العراد تهيق وان اريد بالاجفان اجفان الناس فالمعنى توقظ الرياح وتحرك الرياض اذا نامت اجفان الناس اي تهب عليها الريح ليلا

غمر الرداء اذا تبسم ضاحكا غلقت لضحكته رقاب المال

البيت لكثير الغمر الكثير وهو في الاصل مصدر قال جار الله العلامة رضي الله عنه في قوله فتبسم ضاحكا من قولها ومعنى تبسم ضاحكا تبسم شارعا في الضحك آخذا فيه يعني انه قد تجاوز حد التبسم الى الضحك وكذلك ضحك الانبياء في اساس البلاغة غلق الرهن في يد المرتهن اذا لم يقدر على انفكاكه والمعنى هو كثير العطاء اذا ابتسم تجاوز حد التبسم شارعا في الضحك يشير بهذا الى حال السلم غلقت لضحكته وتبسمه رقاب امواله في ايدي السائلين يعني انه في حال السلم يجود باموالهم قوله ينازعني رداءي عبد عمرو رويدك يا اخا عمرو بن بكر لي الشطر الذي ملكت يميني ودونك فاعتجر منه بشطر استعار الرداء للسيف قال الجوهري رويدك الكاف للخطاب لا موضع لها من الاعراب وتفسير رويد مهلا وتفسير رويدك امهل وفيه التفات قوله دونك معناه خذ ومفعوله محذوف اي ودونك المتنازع فاعتجر منه بشطره الاخر والاعتجار الاختمار في اساس البلاغة خرجن معتجرات مختمرات المعاجر وهو حسن المعتجر وهو الاعتمام اراد بالشطر الذي ملكته يميني قائم السيف وبالشطر الاول صدره والمعنى يا هذا الرجل سيفي الذي اصون به نفسي وعرضي قلت له امهل هذه المنازعة لاني اتى سمك لي منه ما لزمه

طرفه الذي في يميني وهو قائمه وحده واختم منه بطرفه الاخر وهو صدره وحده واستر به راسك عند ضربي به راسك واقطع المنازعة وهذا يشبه قول كاسي لهم صدر سيفي يوم بطحاء سحبل ولي منه ما ضمت عليه الانامل وقوله انقضا نقاسمهم اسيافنا شر قسمة ففينا غواشيها وفيهم صدورهم سحبل اسم موضع قال المرزوقي وضع قسمة موضع مقاسمة اراد شر مقاسمة وانتصاب شر على المصدر والغواشي القوائم ويكنى بالاغماد والصدور اراد بها صدور المضارب قوله لدى اسد شاكي السلاح مقذف له لبد اظفاره لم تقلم معنى البيت شرحنا قوله ويصعد حتى يظن الجهول بان له حاجة في السماء البيت لابي تمام من قصيدة يرثي بها خالد بن يزيد الشيباني ويذكر اباه وهذا البيت في مدح ابيه وذكر علوه ويروى بان له منزلا في السماء والمعنى ظاهر قوله يا آل نوبخت لا عدمتكم ولا تبدلت بعدكم بدلا ان صح علم النجوم كان لكم حقا اذا ما سواكم انتحلا كم عالم فيكم وليس بان قاس ولكن بان رقي فعلا اعلاكم في السماء مجدكم فلستم تجهلون ما جهلا شافهتم البدر بالسؤال عن الامر الى ان بلغتم زحلا الابيات لابن الرومي من قطعة يمدح بها ابا سهل النوبختي قوله لا عدمتكم ولا تبدلت دعاء لهم بالبقاء ويجوز ان يكون معنى قوله ولا تبدلت بعدكم بدلا لا عشت ولا بقيت بعدكم انتحل شعر غيره ادعاه لنفسه قوله كم عالم هي كم الخبرية مبتداء والخبر فيكم واراد عالم بعلم النجوم قوله وليس بان اراد وليس علمه بالنجوم بالقياس والاستدلال او اراد وليس ذلك العالم علم النجوم عالما بسبب القياس قوله بان رقي ان مصدرية لا في قوله بان قاس ورقي اصله رقي على وزن علم يقال رقي في السلم علاه فاخرج على لغة طي لانهم يقولون في رضي رضا وفي بادية باداة

ابا سهل النوبختي

كانهم يفرون من الكسرة بعدها ياء الى الفتحة فقلبت الياء الفا قال العلامة قوله فعلا من علا في المكان يعلو علوا لا من علي في الشرف يعلى علاء وقد فتح اللام على هذه اللغة لان الكلام في العلو لا في العلاء وارتفع مجدكم بقوله اعلاكم المشافهة المخاطبة من فيك الى فيه قوله عن الامر اي عن امر العالم العلوي والسفلي وتاثيرات الكواكب انما خص زحل لانه ابعد الكواكب واعلاها ومحصول هذه الابيات مفهوم وله من قطعة اخرى فهم اعلم الناس بالنجوم بنو نوبخت علما يانهم بالحساب بل بان شاهدوا السماء سموا بترق في المكرمات الصعاب مبلغ لم يكن ليبلغها الطالب الا بتلكم الاسباب قوله مبلغ خبر مبتداء محذوف اي السماء مبلغ وقوله بتلكم الاسباب اراد المكرمات الصفات التي كان بها الترقي ومعنى الابيات ظاهر قوله اتتني الشمس زائرة ولم تك تبرح الفلكا قوله لم يك تبرح تعالى برح المكان زال عنه جعل حبيبته شمسا حقيقية فلذلك تعجب من زيارتها واتيانها قال الشيخ عبد القاهر قوله ولم تك تبرح الفلكا يريد انه ادعى الشمس نفسها والمعنى ظاهر وقبله بعثت بذكرها شعري وقدمت الهوى شركا فلما شاها قولي وشبت الحب فاحتنكا اتتني الشمس زائرة البيت وبعده وجدت العيش في سعدى وكان العيش قد هلكا قوله كبرت حول ديارهم لما بدت منها الشموس وليس فيها المشرق البيت لابي الطيب قال الواحدي كالشموس في علو ذكرهم او في حسن وجوههم والمعنى كبرت الله تعجبا من قدرته حين اطلع شموسا لا من المشرق وكانت منازل الممدوحين في جانب الغرب انتهى كلامه جعل ممدوحيه شموسا حقيقة ولم يخطر التشبيه بباله فلذلك تعجب من ظهورهم من جانب الغرب قوله فلم ار قبلي من مشى البحر نحوه ولا رجلا قامت تعانقه الاسد هذا البيت لابي الطيب قاله في صاحب الايضاح

فقد سها اراد بالبحر الاسد الممدوح والمعنى ان الممدوح لما وانى من نفسه للقيام الى
لم ابصر قبل نفسى اسانا مشى نحوه البحر ولم ابصر جلا جاءت الاسد يعانقه يعنى انا الى
شىّ البحر نحو السه وعانقه الاسد ولولا ان انا الطيب حمل الممدوح حقيقه البحر والاسد
لما امكنه ان يقول فلم ار قبلى البيت قوله هي الشمسُ مسكنُها فى السماءِ
فعزِّ الفؤادَ عزاءً جميلا فلن تستطيعَ اليها الصعودَ ولن
تستطيعَ اليكَ النزولا البيتان للعباس بن الاحنف قوله فعزّ الفؤاد هو امر
من عزاه يعزيه حمله على العزاء وهو الصبر يقال عزيته تعزية فتعزى بمعنى صبرته وبعثته
على الصبر فتصبر ووضع العزاء موضع المصدر والمعنى ان هذه الحبيبة فى عدم الوصول
اليها كالشمس الساكنة فى السماء فابعث قلبك على الصبر الجميل فانك لن تستطيع الصعود اليها
و انها لن تستطيع النزول اليك و البيت الثانى تعليل لقوله فعز الفؤاد قوله
قلتُ زُوري فارسلتْ انا آتيكَ سُحرَه قلتُ فالليل كان اخفى وادنى مسرّه
فاجابتْ بحجة زادتِ القلبَ حسرة انا شمسٌ وانما تطلع الشمسُ بكرة
الابيات لسعد بن حميده قوله انا آتيك سحره مفعول اول لارسلت اى ارسلت
هذا الكلام واراد زورى ليلا بدليل قوله انا آتيك سحره والسحر بالضم السحر وهى نصب على الظرف
والعامل آتيك قوله اخفى وادنى يجوز ان يكونا مبنيين من المزيد ويكون المفعول من اخفى
محذوفا يريد اخفى للزاير ويكون مسرة مفعول ادنى والمعنى فالليل اشد اخفاء للزاير وادنا
للمسرة و يجوز ان يكونا متوجهين الى قوله مسرة للتمييز فالليل اشد اخفاء للشخص واذنا لها
و يجوز ان يكونا من الثلاثى و يكون المميز من اخفى محذوفا اى اخفى زيارة وادنى مسرة و يجوز ان يكون
مسرة تمييزا منهما والمعنى فالليل يخفى فيه الزيارة و يدنو فيه المسرة او يخفى فيه المسرة و يدنو

فيه واراد بالدنو انه قريب الحصول سهله قوله زادت القلب حسرة صفه حجة وانتصب
حسرة بزادت والتحقيق زادت فى القلب حسرة قوله انا شمس الخ بيان الحجة ومن ابيات
المفتاح فى هذا الباب قول سعد بن حميد ايضا قوله وعدَ البدرُ بالزيارة ليلا
فاذا ما وفى قضيتُ نذوري قلتُ يا سيدى ولم تؤثر الليلَ
على طلعة الصباح المنيرِ قال لى لا احبُّ تغييرَ رسمي
هكذا الرسمُ فى طلوع البدورِ الباء فى قوله بالزيارة زايد والمفعول الاول
محذوف اى وعدنى البدر الزيارة يقال وعدته كذا النذور جمع نذر وهو ما يوجب الانسان على
نفسه وهو فى الاصل مصدر والمعنى وعدنى الحبيب الزيارة فان وفى لى بما وعد قضيت
واديت ما كنت اوجبته على من القربات لله تعالى و خرجت عن عهدته شكرا لله على الوفاء
بالعهد تعالى آثره على كذا اذا اختاره عليه المراد بالرسم العادة وهو فى الاصل مصدر رسمه بكذا
امره به قال الشيخ عبد القاهر ينبغى ان تعلم ان هذه القطعة ضد الاولى من حيث اختار الليل
وقت للزيارة فى تلك و الليل فى هذه واما من حيث تخلف جوهر الشعر و تنفق وخصوصا
من حيث تنظر الان فمثل وشبيه وليس بضد و لا بعكس ثم اعلم ان الان واذ ما بين هاتين
القطعتين وبين ما تقدم من بيتى العباس هى الشمس مسكنها فى السماء وما هو فى صورته وجد
امر بين ادعاء البدر والشمس لغيرهما وبين اثبات بدر ثان وشمس ثانية ورايناك الشاعر
قد شابه فى ذلك الانكار لا الاعتراف وصادفت صورة المجاز تعرض عنك مرة وتعرض
لك اخرى فقوله البدر بالوعد مع قوله لا احب تغيير رسمي وتركه ان يقول رسم مثلى يخيل اليك البدر
نفسه وقوله فى طلوع البدور بالجمع دون ان يرد فيقول هكذا الرسم فى طلوع البدر يلتفت الكرّ بك
الى ارادة بدر ثان ويعطيك الاعتراف على وجه يقول القطعة الاخرى لان قوله انا شمس بالتنكير اعتراف

فيها الشمالُ وهى ابرد الرياح وقرة قد ملكت الشمال زمامها فهى فى قبضتها
منصرفة على حكم ارادتها قد كشفتُ عادية البرد عن الناس بنحر الجزور
لهم وتحرير المعنى كم من برد كشفت عاديته باطعام الناس قوله
واذا المنيّةُ انشبتْ اظفارها الفيتَ كلّ تميمةٍ لا تنفعُ
البيت لابى ذويب انشبت اعلقت والتميمة الخرزة التى يجعل معاذة دفعا
للآفة يريد اذا اعلقت المنية مخلبها فى شىٍّ لتذهب به بطلت عنده الحيل
روى انه هلك لابى ذويب خمسة بنين فى عام واحد وكانوا قد هاجروا
الى مصر فرثاهم بقصيدة منها هذا البيت ومنها اودى بنىّ واعقبونى
حسرة بعد الرقاد وعبرةً لا تُقلع سبقوا هوىّ واعتقوا
لهواهم فتخرّموا ولكل جنبٍ مصرعُ ومات ابو ذويب فى زمن عثمان
رضى الله عنه فى طريق مصر ودفنه ابن الزبير رضى الله عنهما قوله ولئن
نطقتُ بشكر برّك مرةً فلسانُ حالى بالشكاية انطقُ
البر الاحسان يروى مفصحا مكان مرة والمعنى ظاهر قوله صحا القلبُ
عن سلمى واقصر باطله وعُرّي افراسُ الصبى ورواحله
البيت مطلع قصيدة لزهير صحا عن سلمى اى عزف عنها وفى قوله صحا تشبيه حبها بالسكر
اقصر عن الشىٍّ اذا امتنع وهو قادر عليه وقصر عنه اذا امتنع وهو عاجز عنه
واقصر باطله من الكلام المقلوب يريد واقصر باطله واراد بباطل القلب ميله الى
الهوى وقصده السفاهه قوله لا تسقنى ماء الملام فاننى
صبٌّ قد استعذبتُ ماءَ بكائى البيت لابى تمام استعذبه عده عذبا

شرح ابيات تضمنها القول فى الكناية

يريد لا تلمنى فانها اللائم على البكاء فان ماء البكاء مستعذب عندى

قوله
الضاربين بكلِّ ابيضَ مخذمٍ والطاعنين مجامعَ
الاضغانِ قوله بكل ابيض اى سيف ابيض مصقول وقد ازيل صداه المخذم
القاطع والخذم القطع الاضغان جمع ضغن وهو الحقد و مجامع الاضغان كناية
عن القلوب و انما خص الطعن فى القلوب لانها من المقاتل والطعن فيها غير مبقٍ

قوله
فاتبعتُها اخرى فاضللت نصلها بحيث يكون اللبُّ والرعبُ والحقدُ
البيت للبحترى من قصيدة يذكر فيها ملاقاته للذيب وقبله
عوى ثم اقعى فارتجزت فهجته فاقبل مثل البرق يتبعه الرعد
فاوجرته خرقاء تحسبُ ريشها على كوكب ينقض والليل مسودُ
فما ازداد الا جراءةً وصرامةً وايقنتُ ان الامر منه هو الجد
فاتبعتها اخرى البيت والمعنى لما رأيت الذيب عوى ثم اقعى ووضع اليتيه
على الارض فارتجزت وصوتت هجته فاقبل على مثل البرق الذى يتبعه الرعد
فاوجرته خرقاء وجعلت له نشابة خرقاء ليس لها رفق وجورا له تخال
ريش تلك النشابة على كوكب اى على نصل مضىء كالكوكب والليل مظلم فما ازداد
الذيب الا جراءة ومضاء وايقنت ان الامر فيه جد ليس فيه هزل
فاتبعتها اخرى اى فاتبعت تلك النشابة الخرقاء نشابة اخرى فاضللت
نصلها وغيبته حيث يكون فيه العقل والخوف والحقد وهو القلب اى
قبلته لانه اذا اصيب القلب من الرمى لا يلبث لانه من المقاتل وبعد

شمس ثانية او كالاعراف قوله إلى احمد الغيثين صعصعة الذي متى تخلف

الجوزاء والدلو يمطر اجار بنات الوائدين ومن يجر على الموت

فاعلم انه غير مخفر اللسان للفرزدق وقوله احمد افعل التفضيل من حمد مبني للمفعول واراد

به خير الغيثين واجودهما جعل اياه غيثا وفضله على الغيث المعروف صعصعة عطف بيان للاب

وهو صعصعة بن ناجية المجاشعي جد الفرزدق الجوزاء والدلو من الانواء اجاره خلصه

واجرت فلانا على فلان اذا غثته منه ومنعته واذا بنته دفنها وهي حية وكانت العرب تفعل

ذلك مخافة الفقر او لحوق العار بهم خفر العهد بهم رعاه واخفره نقضه والهمزة للسلب

والمعنى جدي صعصعة خير الغيثين واجودهما واي امدون له على عطائه اكثر من الحامدين للغيث

لان نداه اكثر من ندى الغيث وهو الذي متى اخلف الانوار ولم تمطر وقحط الناس امطر

على سائليه اياديه وعطاياه اجار وخلص بنات الوائدين الذين يدفنونها

في حياتها مخافة الانفاق عليهن بالاحسان اليهم والانعام عليهم ثم قال وان من اجار الناس

على الموت واغاثهم منه ومنعهم فاعلم وتحقق انه لا يجوز اخفار العهد ونقض الشرط قوله

ومن يجر على الموت النفات قال الشيخ جار الله العلامة صعصعة بن ناجية ممن منع الوأد

فيه افتخر الفرزدق في قوله ومنا الذي منع الوائدات فاحيا الوئيد ولم يوأد قوله

يتعاوران من الغبار ملاءة بيضاء محكمة هما نسجاها تطوى

اذا وردا مكانا محزنا واذا السنابك اسهلت نشراها البيان لعدي

بن الرقاع في صفة حمارين وحشيين وهما يثيران في عدوهما الغبار التعاور التداول الملاءة

الجلباب ومعنى تعاورهما ملاءة من الغبار تناوبهما في ارتداء الغبار الذي اثاراه قوله

مكانا محزنا ذا حزن وهو الغليظ من الامكنة وقوله اسهلت دخلت في السهل وهو ضد الحزن

نشر الملاءة من الغبار رفعها وبسطها وطيها ضده والمعنى يرتدي كل واحد

من الوحشيين من غبارهما المثار ملاءة ذات بياض محكمة كأنهما نسجاها

واثاراها تطوى وتقصر تلك الملاءة اذا اتيا مكانا غليظا لانه لا تراب فيه

فلا يرتفع الغبار واذا دخلت سنابكهما مكانا لينا تنشر ويرتفع لان فيه

ترابا ويرتفع شبه الغبار الذي اثاره الوحشيان بالملاءة ثم تناسى

التشبيه ونزله منزلة الحقيقة فبنى عليه الاحكام والطي والنشر والنسج

قوله المراتك في يمنى يديك جعلتني فلا تجعلني

بعدها في شمالكا البيت لابن ميادة الهمزة همزة الانكار اذا

دخلت على النفي افادت التقرير عبر عن كونه عزيزا عند المخاطب

بجعله له في يمينه وعن ضده بجعله له في شماله يريد كنت اكرمتني

من قبل فلا تهني من بعد قوله اذا ما راية رفعت لمجد

تلقاها عرابة باليمين البيت وقد مر شرحها قوله

هون عليك فان الامور بكف الاله مقاديرها

حذف مفعول هون يريد هون كل صعب عليك المقادير جمع مقدار

بمعنى التقدير وهذا تسلية وتسهيل للمكاره على النفس والمعنى ظاهر

وبعده فليس باتيك منهيها ولا قاصر عنك مامورها

قوله وغداة ريح قد كشفت وقرة اذ اصبحت بيد

الشمال زمامها البيت للبيد القمر ح تدبها قيل للغداة وقيل

للقرة قال الزوزني القرة والقر البرد يقول كم من غداة تهب

نحن وقد اوردته منهل الردى على ظمأ لو انه عذب الورد قوله

ابت الروادف والثدي لقمصها مس البطون وان تمس ظهورا

البيت للحماسي قال المرزوقي لف الخبر ثم رمى بتفسيرها جملة ثقة بان

السامع لكلامه يرد الى كل له وذلك لانه قال ابت الروادف والثدي لقمصها

جمع ما يكون خلفا وقداما من الردف والثدي وهو يريد ان يصفها بانها ناهدة الثدي

دقيقة الخصر لطيفة البطن عظيمة الكفل والردف فالثدي تمنع القمص ان تمس بطونها

والروادف تمنعها ان تمس ظهورها وبين في التفسير في عجز البيت ما الغرض في صدره

كما ترى وقوله وان تمس ظهورا اجاز العطف على مس البطون لان البطون في موضع المفعول

لان المصدر يضاف الى المفعول كما يضاف الى الفاعل فيظهر مع لفظه مس كظهورا

مع ان تمس في الكلام وانما قال لقمصها بالجمع قصدا الى ثروتها وغناها او الى جانب

ما يمس بطنها من قميصها وجمع البطن والظهر اعتبارا لما حولها وجمع الردف مبالغة في عظمه

وكنى بآباء الروادف ان تمس القمص ظهورها عن عظم كفلها وباباء الثدي ان تمس

القمص بطنها عن نهودها وفي البيت لف ونشر على غير ترتيب قوله

انا الرجل الضرب الذي تعرفونه خشاش كراس الحية المتوقد البيت لطرفة

في اساس البلاغة رجل خشاش صغير الراس العرب الخفيف اللحم والعرب تمدح

خفة اللحم لان كثرته داعية الى الكسل والثقل وهما يمنعان من الاسراع في دفع الملمات

وكشف المهمات والمعنى انا الرجل قليل اللحم سريع في الحاجات صغير الراس كراس الحية

التي تتوقد عينه وعين الحية احدى العيون التي توصف بالحمرة والحية

تقع على الذكر والانثى وصغر الراس دليل على الذكاء قوله وما يك في

من عيب فاني جبان الكلب مهزول الفصيل البيت للحماسي

قال الجوهري الفصيل ولد الناقة اذا فصل عن امه وقوله وما يك فيّ شرطه

والمعنى لا ان يكون في عيب فان كلبي لا يهر على من يأتي لانه لطول اعتياده للوافد

النعم وفصيلي مهزول لاني اكرم امه للاضياف فيصف نفسه بالجود وكنى عنه

بكون الكلب جبانا والفصيل مهزولا قوله لعبد العزيز على قومه

وغيرهم منن ظاهره فبابك اسهل ابوابهم

ودارك ما هولة عامره وكلبك آنس بالزائرين

من الام بالابنة الزائره الابيات لنصيب وقيل لعمران بن عصام

المنن جمع المنة والمراد بها النعمة معنى سهولة الباب لا تشق على الواحد

اتيانه ولا ينبو ابا المقيمين فيه وقوله فبابك التفات من الغيبة الى الخطاب وقوله

عامره تقال عمر الدار وعمرت بنفسها اي عامرة بالاضياف والنازلين وفي

وصف الابنة بما وصفت به زيادة مبالغة في استئناس الام بها فما ظنك

ومحصول معنى الابيات ظاهر قوله يكاد اذا ما ابصر الضيف

مقبلا يكلمه من حبه وهو اعجم البيت لابي الهندية وموضع الضمير

في يكاد للكلب اي يكاد الكلب عند ابصاره بالضيف يكلمه حبا له مع عجمته وانتصب

مقبلا على الحال وكنى بحب الكلب للضيف عن جوده قوله لا امتع

العوذ بالفصال ولا ابتاع الا قريبة الاجل البيت لابي هرمة

اي امتعه كذا ومتعه بكذا لمعنى والعوذ جمع عائذ وهي من النوق الحديثة

النتاج وقوله لا امتع العوذ بالفصال معناه اني انحر الفصال للاضياف

فلا تتمتع اماتها بها او الحرّ اماتها فلا تصبر الانفصال بمتعة بها ولا اشترى الا كلائة قربت اجلها وكنى عن جوده بعدم الامتناع وقرب الاجل قوله

تشتكي ما اشتكيت من الم الشوق اليها والشوق حيث النحول

والبيت لابي الطيب والمعنى ان هذه الجليبة تشكو من الم الاشتياق اليّ ما اشكوه من الشوق اليها ثم كذبها في تلك الشكوى بقوله والشوق حيث النحول يعني ان للشوق دليلا من النحول فكم ممن لم يكن نحيلا لم يكن مشتاقا واراد وما اشتكيته فحذف الراجع وكنى عن كذبها في ادعاء الشوق بقوله والشوق حيث النحول قوله

الى كم ترد الرسل عما اتوا له كانهم فيما وهبت ملام

البيت لابي الطيب المخاطب لسيف الدولة اتاه رسل ملك الروم لطلب الصلح فردهم عنه يعني انك ترد الرسل عما اتوا له ولطلبه وهو الصلح كانهم ملام فيما وهبته من المال اي كما ترد لوم اللائمين في بذل المال ترد الرسل عن الصلح وهذا هو المدح الموجه كنى برد الرسل عن الصلح عن شجاعته وبرد اللوم عما يهبه عن جوده قوله فان انا لم يحمدك عني صاغرا

عدوك فاعلم انني غير حامد البيت لابي التمام الصاغر الذليل وانتصابه على الحال قوله عني اي عن جهتي واراد انه عن حمد العدو للممدوح عنه حفظه لما سمعه من المدح وانشاده واكا صادر الا تدني ان لم احسن القول فيك حتى يحمل عدوك على حفظه وانشاده فلا تعدني من الحامدين لك قوله ضعيف العصا بادي العروق ترى له

عليها اذا ما اجدب الناس اصبعا البيت في صفة الراعي قوله ضعيف العصا كناية عن حسن رعيته

وانه لا يوذي الغنم بالضرب قوله بادي العروق يريد ان عروقه ظاهره لهزاله وتحمله مشاق الرعية وطلب المراعي المخصبة وقوله ترى خطاب لكل احد وقوله اجدب الناس دخلوا في الجدب وهو القحط وقوله اصبعا اي اثرا حسنا فعبر عنه بالاصبع لان الاعمال اللطيفة الدقيقة لا تتاتى الا به والمعنى ان هذا الراعي ضعيف العصا حسن الرعية رفيق بالغنم لا يعنف بها ترى له ولاجل رعيه عليها اثرا حسنا وسمنا عند دخول الناس في القحط قوله

صلب العصا بالضرب قد دمّاها

هذا في صفة الراعي ايضا قوله صلب العصا كناية عن حسن رعيته وقوله دماها اراد جعلها كالدمى جمع دمية وهي الصورة المنقوشة والصورة الجميلة تشبيه بها ولم اجد في اساس البلاغة والصحاح دماها في معنى جعلها كالدمى وكانه فعل مبني من الدمية مثل دمنت في قول الحماسي ارى كل ارض دمنتها وان مضت لها حجج يزداد طيبا ترابها قال المرزوقي دمنتها فعل مبني من الدمنة اثر الدار وما سوّد بالرماد وغيره وكان معنى دمنتها اثرت فيها بالاقامة قوله

ان السماحة والمروة والندى في قبة ضربت على ابن الحشرج

البيت لزياد الاعجم في اساس البلاغة قد مروه وهي كمال الرجولية القبة تكون فوق الخيمة ويتخذها الروساء وقال ابو تمام لولا بنو جشم بن بكر فيكم ضربت خيامكم بغير قباب والمعنى ظاهر قوله

والمجد يدعو ان يدوم لجيده عقد مساعي ابن العميد نظامه

في اساس البلاغة هو من اهل المساعي اي المكارم نظام الشيء ما يكون به ذلك الشيء منتظما والمعنى ظاهر قوله فما جازه جود ولا حل دونه ولكن يصير الجود حيث يصير البيت لابن هاني وهو ابو نواس من قصيدة في الامير خصيب بن عبد الحميد جاز المكان تخطاه يصير ينتقل يعني ان الجود يصحبه ولا يفارقه ومنها ذريني اكثر حاسديك برحلة الى بلد فيه الخصيب امير قوله يبيت بمنجاة من اللوم بيتها اذا ما بيوت بالملامة حلت البيت للشنفرى في وصف امراة بالعفة قوله بمنجاة اي بموضع نجاة قوله من اللوم اي من الفجور الذي هو سبب اللوم والعذل وهذا من باب اطلاق اسم السبب على المسبب وكذا قوله بيوت الملامة حلت والمعنى تمسي بيت هذه الامراة لعفتها بموضع النجاة من الفجور في زمان نزلت بيوت سائر النساء بمواضع الفجور الذي هو سبب الملامة قوله رمزت الى مخافة من بعلها من غير ان تبدي هناك كلامها الرمز الاشارة الخفية والمعنى ظاهر قوله ابين فما يزرن سوى كريم وحسبك ان يزرن ابا سعيد البيت لابي تمام قوله ابين ويزرن اي الابل يريد ابت الابل غير زيارة الكريم فما يزرن سواه وحسبك في كافيك من كل كريم زيارتها لابي سعيد لانه اكرم من كل كريم قوله اوما رايت المجد القى رحله في آل طلحة ثم لم يتحول البيت للبحتري قوله اوما رايت اي رايت ومعنى رايت علمت القاء الرحل عبارة عن الاقامة اراد بالتحول الارتحال والمعنى انك قد علمت ان

المجد اقام في الطلحة ولم يرتحل عنها بهم قوله اذا الله لم يسق الا الكرام فسقى وجوه بني حنبل وسقى ديارهم باكرا من الغيث في الزمن الممحل البيت لبعض العرب قوله فسقى دعا لهم يجوز ان يريد بالوجوه الاشراف يقال هو وجه القوم وهؤلاء وجوه البلد والقصد في الدعاء بالسقيا الى ان يمد الله المدعو له بما يزيد في نمائه ونضارته وقوله من الغيث بيان لقوله باكرا وانما خص الباكر لانه اكثر واطيب امحل صار ذا محل وهو القحط قال العلامة قال ابن السكيت امحل البلد فهو ماحل ولم يقولوا ممحل وانما جاء ذلك في الشعر والمعنى ظاهر قوله متى تخلو تميم من كريم ومسلمة بن عمرو من تميم الاستفهام للانكار يريد لا تخلو هذه القبيلة من الكريم وهذا الرجل منهم

ومن ابيات المفتاح في هذا الباب قوله

سالت الندى والجود مالي اراكما تبدلتما ذلا بعز مؤبد
وما بال ركن المجد امسى مهدما فقالا اصبنا بابن يحيى محمد
فقلت فهلا متما عند موته فقد كنتما عبديه في كل مشهد
فقالا اقمنا كي نعزى بفقده مسافة يوم ثم نتلوه في غد

قوله مسافة يوم اي مقدار يوم والمعنى ظاهر شرح ابيات تضمنها

الفن الثالث وهو علم البديع

قوله اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيى والذي امره الامر البيت لابي صخر الهذلي حماسي وتكرير الذي ليس بتكثير للاقسام لان اليمين

يمين واحدة لان لها جوابا واحدًا ولو كانت ايمانا مختلفةً لوجب ان يكون لها
اجوبة مختلفة وفايده التكرير التفخيم والتهويل كذا ذكره المرزوقي قوله امره الامر
اى امره محكم لا يدفع ولا مجال لرده وحذف المفاعيل اما لتنزيل الافعال المتعدية
منزلة اللازم او لمجرد الاختصار وجواب القسم قوله لقد تركتني احسد
الوحش ان ارى قوله اليفين منها لا يروعهما الذعر والمعنى اقسم بالله الذى بيده
المساءة والمسرة والاماتة والاحياء والامر الذى لا مرد له لقد تركتني هذه
المحبة احسد الوحش مؤلفة في المراعي اثنين اثنين لا تخوفهما رقيب
ولا يدخل فيما بينهما تنفير وتمنيت ان تكون حالتي مع صاحبتي كحالهما مع الالف
وقد طابق بين الابكاء والاضحاك والاماتة والاحياء قوله
اذا ايقظتك حروب العدى   فنبه لها عمرا ثم نم البيت لبشار يمدح
اذا زالت عنك النوم والراحة حروب وحوادث من جهة الاعداء فنبه لها ولد فيها
هذا الرجل واخبره بوقوعها ثم انك بعد ذلك نم واسترح فانه يدفعها عنك
وقد طابق بين النوم واليقظة قوله على انني راض بان احمل الهوى
واخلص منه لا علي ولا ليا قوله على انني اي مع انني وهو متعلق بما قبله
وقوله لا علي ولا ليا في محل النصب على الحال من الضمير في اخلص يعني تحملت
من مشاق الهوى ما يوجب المدح مع اني راض بان احمله واتخلص منه لا يكون لي منه
ضر ولا نفع ولا ذم ولا مدح وقد طابق بين علي ولي قوله بساهم
الوجه لم تقطع اباجله   يصان وهو ليوم الروع مبذول البيت
لطفيل الغنوي الباء متعلق بقوله شهدتها في البيت الذي قبله وهو شهدتها

ثم لم ارع الافال بها   سيان ذو قتب منها ومكفول والضمير
في شهدتها للغارة واراد بساهم الوجه فرسا عابس الوجه متغيره من شدائد الحرب
تعالى سهم وجهه سهومة اذا تغير الاباجل عروق في الصدر واحدها ابجل
وهو للفرس بمنزلة الاكحل للانسان اذا اصاب الفرس داء في صدره قطعت
اباجله وكويت فظهر فيه عيب وقوله يصان يصنع ويغذى ويقام عليه
المراد بالروع الحرب وقوله مبذول اي يستعمل في الحرب والمعنى شهدت الغارة
بفرس متغير الوجه عابسه من مكاره الحرب سليم صحيح لا عيب فيه ولم يقصد ايصان
ويربى في السلم وهو مبذول في الحرب يستعمل فيها وقد طابق بين يصان ومبذول
قوله وقد اطفاوا شمس النهار واوقدوا   نجوم العوالي في سماء عجاج
البيت لابن رشيق قوله وقد اطفاوا اي ستروا وجه الشمس بما اثاروا من الغبار
فلم يبق لها ضوء فكأنها اطفئت فاستعار الاطفاء لذلك وحسن ذكر الاطفاء
لان الشمس تشبه بالسراج والمراد بالعوالي الرماح وبنجومها اسنتها شبهها
في لمعانها بالنجوم وشبه العجاج بالسماء والمعنى ان هولاء القوم ستروا
الشمس بالغبار الذي اثاروه وجعلوا اسنة رماحهم لامعة كالنجوم في عجاج
مرتفع كالسماء وقد طابق بين الاطفاء والايقاد قوله
ولقد نزلت من الملوك بماجد   فقر الرجال اليه مفتاح الغنى
البيت للقاضي الارجاني والمعنى ولقد اخترت من بين الملوك ملكا ماجدا
افتقار الرجال اليه وسيلة الى نيل الغنى لانهم اذا افتقروا اليه قصدوه
واذا قصدوه نالوا عنده الغنى وقد طابق بين الغنى والفقر قوله

لعن الاله بني كليب انهم لا يغدرون ولا يفون لجار
يستيقظون الى نهيق حمارهم وتنام اعينهم عن الاوتار

البيتان للفرزدق اللعن الطرد قوله لا يغدرون ولا يفون عبارة عن عجزهم وضعفهم ولذلك اذا ارادوا وصف الرجل بالقدرة قالوا ينفع ويضر وفي عكسه لا يضر ولا ينفع والمعنى طرد الله تعالى هؤلاء القوم وبعدهم عن رحمته لانهم ضعاف عجزة لا يقدرون على الضر والنفع يستيقظون ويتركون النوم اذا نهق حمارهم للتجسس عن الحامل له على النهيق ولدفع المكروه عنه وتنام اعينهم عن الاوتار ويغفلون عن طلب احقاد لهم عند الجناة عليهم والاوتار جمع وتر وهو الحقد وقد طابق بين استيقظ وتنام قوله

مها الوحش الا ان هاتا اوانس
قنا الخط الا ان تلك ذوابل

البيت تقدم مشروحا وقد طابق بين هاتين وتلك قوله

وننكر ان شئنا على الناس قولهم
ولا ينكرون القول حين نقول

هذا البيت تقدم مشروحا وقد طابق بين ننكر ولا ينكرون قوله

يقيض لي من حيث لا اعلم النوى
ويسري الى الشوق من حيث اعلم

البيت للبحتري يقيض يقدر والنوى مرفوع به والمعنى يقدر لي الفراق من وجه لا اعلم وارزقه من حيث لا احتسب ويسري الي الاشتياق من وجه اعلمه وهو الحبيب المعزل ولفظ البيت خبر ومعناه التشكي والتفجع وقد طابق بين لا اعلم واعلم قوله

ولقد عرفت وما عرفت حقيقة
ولقد جهلت وما جهلت خمولا

البيت لابي الطيب الخمول ضد النباهة وهي الشهرة وانتصب حقيقة وخمولا على التمييز والمعنى ان الناس عرفوك معرفة وما عرفوا حقيقتك لانهم عاجزون عن بلوغها وليس جهلهم لك من خمولك وعدم شهرتك بل لارتفاع قدرك وعلو منزلتك وقد طابق بين عرفت وما عرفت وجهلت وما جهلت قوله

خلقوا وما خلقوا لمكرمة
فكانهم خلقوا وما خلقوا
رزقوا وما رزقوا سماح يد
فكانهم رزقوا وما رزقوا

يجوز ان يكون هذا ذما لجماعة مخصوصين وان يكون ذما لاهل الزمان قوله رزقوا اي رزقوا المال محذوف المفعول بين النفي والاثبات في البيت والمعنى ظاهر قوله

تردى ثياب الموت حمرا فما اتى
لها الليل الا وهي من سندس خضر

البيت لابي تمام من مرثية ابي نهشل محمد بن حميد وكان قد استشهد اراد بثياب الموت الاكفان قيل السندس ما رق من الديباج قوله من سندس خبر هي وقوله خضر ثان والمعنى تردى ولبس هذا الرجل الاكفان وهي ثيابه التي كان لابسها حمرا ملطخة بالدم فلم يات لها الليل ولم ينقض عليها يوم قتله الا وتلك الثياب الحمر من سندس الجنة الخضر وقد البس كانها حلل الجنة ولعل كان بني نبهان يوم وفاته نجوم سماء خر من بينها البدر قوله

طالما قلت للمسائل عنكم
واعتمادي هداية الضلال
ان تود علم حالهم عن يقين
فالقهم يوم نائل او نزال
تلق بيض الوجوه سود مثار النقع
خضر الاكناف حمر النصال

الابيات لابي حيوس ما طالما يجوز ان يكون ما كافة وان يكون مصدرية فان كانت

فقطها ان يكتب كلمة متصلة وإن كانت مصدرية ان يكتب منفصلة الا عماد
القصد قوله ولا عمادي هداية الضلال اعتراض من قلبت وقوله وقوله
ان ترداني يوم النزال يوم الحرب واصله منازلة الاقران بعضهم
بعضا قوله عن تعسف اي صادرا عن تعسف قوله تلق مجزوم لانه جواب الامر بياض
الوجوه تهللها وطلاقتها خفض الاكناف عبارة عن خفضها وحمرة النصال
ومن السيوف كناية عن قتل الاعداء وقوله بيض الوجوه وما بعده من المنصوبات احوال
من المحذوف اي تلقهم واحوالهم هذه واراد تلق منهم بيض الوجوه فيكون من باب
التجريد وقوله بيض الوجوه خضر الاكناف ناظر الى يوم نابك وقوله سود مثار
النقع حمر النصال ناظر الى يوم النزال فهو لف ونشر وتقرير هذا المحصول المعنى البيت
فلا حاجة الى تقريره قوله لمن تطلب الدنيا اذا لم ترد بها
سرور محب او مساءة مجرم البيت لابي الطيب وهذا البيت في انشاد
ابيات يعاتب بها كافورا والي مصر على تاخير العطا والاحسن ان يكون الخطاب
عاما المساءة مصدر ساءه اي احزنه والمعنى لاي شان تطلب الدنيا اذا
انت لم ترد ولم تقصد بها مسرة الاحباب ومساءة الاعداء اي انما تراد
الدنيا لنفع الاولياء وضر الاعداء ولست تصلح لغير هذين الغرضين قوله
لا تعجبي يا سلم من رجل ضحك المشيب براسه فبكى
البيت لدعبل وقوله سلم يجوز ان يكون ترخيم سلمى ويجوز ان يكون هكذا اسم امراة
وقوله ضحك اي ظهر ظهورا تاما وقوله فبكى اي حزن واراد الشاعر بالرجل نفسه
والمصرع الثاني صفة رجل والمعنى لا تعجبي يا حبيبة من تغير حال رجل شاب

لحزن

لحزن فتغير حاله فان ذلك ليس ببدع لان من ابتلي بما ابتليت به من مشاق
الحب وغيره تغير حاله لا محالة قوله ما ان ترى الاحساب بيضا
وضحا الا بحيث ترى المنايا سودا البيت لابي تمام قال
الجوهري الحسب ما يحسبه الانسان من مفاخر آبائه البيض جمع ابيض الوضح
جمع واضح واراد ببياض الاحساب ووضوحها شهرتها ونقاءها من العيب
والمذمة وقوله بحيث ترى المنايا سودا اشار بحيث الى المعركة يقال موت
اسود اي شديد يحرض على الخوض في الحروب ويقول لا ترى ايها الطالب
احسابك ومناقبك التي ورثتها من الاباء مشهورة بعيدة من الذم الا بالخوض
في حيث ترى المنايا وتشاهدها سودا شديدا وقد طابق بين البيض والسود
قوله له منظر في العين ابيض ناصع ولكنه في القلب اسود
اسفع البيت لابي تمام الناصع الخالص من كل لون وقد نصع نصوعا الاسفع
الشديد السواد الضمير في له للشيب يعني للشيب منظر في مراى العين ابيض
خالص البياض حسن ولكنه في القلب اسود شديد السواد لفرط كراهته
له وشدة بغضه وهذا شكاية عن الشيب وذم له قوله وتنظري خبب
الركاب ينصها محيي القريض مميت المال البيت لابي تمام
تنظره وانتظره بمعنى الخبب العدو الركاب الابل ولا واحد لها من لفظها
وقال بعضهم واحدها ركوب كقلاص وقلوص نصصت ناقتي
حملتها على السير الشديد حتى استخرجت اقصى ما عندها واراد بمحيي القريض
نفسه والقريض الشعر ومعنى احيائه انه يجيده ويحسنه وتظهره بعد خفائه

والمراد بميت المال الممدوح ومعنى اماتته له انه يبذله ويفنيه بالبذل
وتنظري امر للعاذلة ومحصول المعنى نظهر بهذا قوله وتنظري عطف على النهى
فى البيت قبله وهو لا تنكرى عطل الكريم من الغنى البيت وسياتيك
بهذا من بعد قوله فتى تم فيه ما يسر صديقه
على ان فيه ما يسوء الاعاديا البيت للنابغة الذبيانى وقيل للنابغة
الجعدى من ابيات المراثى وهو حماسى مروى كان فيه ما يسر صديقه قال
المرزوقى لما قال كان فيه ما يسر صديقه وقد علم ان فى الناس من يجمع الخير خاليا
دون الشر وخشى انه ان سكت على هذه الجملة ظن به القصور عن التمام
والوقوف دون الكمال فلا يكون فيه النكاية فى الاعداء والاساءة اليهم
قال على ان فيه ما يسوء الاعاديا وهذا هو النهاية فى الكمال وقد طابق
بين يسر ويسوء وبعده فتى كملت خيراته غير انه جواد فما يبقى من المال
باقيا قوله فواعجبا كيف اتفقنا فناصح
وفى ومطوى على الغل غادر قوله فناصح يريد فانا ناصح وفى ذو وفاء
بالعهد وقوله ومطوى اى انت او هو مطوى مشتمل على الغل وهو الحقد
تنادى العجب فتقول يا عجب تعال فهذا اوانك لتتعجب من اتفاقنا مع
تباين صفاتنا وقوله فناصح تعليل للتعجب من الاتفاق والغرض بيان حسن
خلقه وقد ناصح طابق بين النصح والغل والوفاء والغدر قوله
ما احسن الدين والدنيا اذا اجتمعا واقبح الكفر والافلاس
بالرجل البيت لابى دلامة يتعجب من حسن اجتماع الاسلام والمال ومن قبح اجتماع

الكفر والفقر وقد طابق بين الحسن والقبح والدين والكفر والمال والافلاس
قوله فلا جود يفنى المال والجد مقبل ولا البخل يبقى المال
والجد مدبر هذا البيت ينسب لصاحب الافصاح الى ابى الطيب ولم يكن فى اشعاره
المشهورة المدونة بهذا البيت فلعله يكون فيما ورائها الجد البخت يعنى ليس الجود
مفنيا للمال حال اقبال الجد وليس البخل مبقيا للمال حال ادبار الجد واو انما يريد
ان الامر الاحطى ان يكون الانسان مجدودا سعيدا وقد قابل بين الجود والبخل
والاقبال والابقاء والاقبال والادبار قوله ازورهم وسواد الليل
تشفع لى وانثنى وبياض الصبح يغرى بى البيت
لابى الطيب المتنبى ازورهم للاعراب فى البيت قبله قال الواحدى
جمع فى هذا البيت بين خمس مطابقات الزيارة والانثناء وهو الانصراف والسواد
والبياض والليل والصبح والشفاعة والاغراء ولى وبى يقول انى ازور الاحبة
لان جبلى فيهم والحال ان الليل يشفع لى لانه يسترنى عنهم وعند الانصراف يشهرنى
الصبح فكانه يغريهم بى ويحرضهم على حيث يريهم مكانى قوله كان
الثريا علقت فى جبينه وفى خده الشعرى وفى وجهه القمر
البيت لابن عنقاء الفزارى وهو حماسى ورواه المرزوقى علقت فوق نحره
وفى انفه الشعرى وفى خده القمر وقال يريد انه قد غشى كل جانب منه بنوره
فالثريا فوق نحره والشعرى يعنى العبور مركزه فى انفه والقمر متلالئ فى خده
فهو نور على نور وقد راعى التناسب الجمع بين الثريا والشعرى والقمر قوله
من جلنار ناضر خده واذنه من ورق الآس البيت فى صفة

الفرس الناضر الطرى شبه خده بهذا الورد الطرى و اذنه فى الانتصاب بورق
الآس و في الجمع بين الجلنار و الآس تناسب قوله كالقسى المعطفات بل الاسهم
مبرية بل الاوتار البيت للبحترى في صفة الابل المهازيل عطف العود و عطفه
حناه شبه الابل في الانحناء بالقسى ثم بالاسهم المبرية ثم بالاوتار القسى ومعنى بل ان
كل واحد من التشبيهات صادق فان شئت شبهتها بهذا او بهذا الا ان يكون معنا ان
الاول خطأ فاضرب عنه قوله اصح واقوى ما سمعناه في الندى من الخبر
المأثور منذ قديم احاديث ترويها السيول عن الحيا
عن البحر عن كف الامير تميم السان لابن رشيق قوله اصح واقوى ما سمعنا
اراد اصح ما سمعنا فحذف لدلالة الثانى عليه قوله من الخبر بيان لقوله ما سمعنا المأثور المروى
من اثر الحديث رواه و قوله منذ قديم ظرف للمأثور او لقوله سمعنا و قوله احاديث ترويها
مبتدا خبره اصح واقوى والمعنى الاحاديث التى ترويها السيول عن الحيا و المطر باب كرمه
وجوده ويروى تلك الاحاديث في ذلك المعنى الحيا عن البحر و يرويها البحر عن كف الممدوح اصح
الاخبار واقوى الاحاديث التى سمعناها في معنى الجود من الايام و في البيت تناسب
بالمتناسب قوله تسربل وشيا من خزوز تطرزت مطارفها
طرزا من البرق كالتبر فوشى بلا رقم ونقش بلا يد ودمع بلا عين
وضحك بلا ثغر البيت في صفة السحاب تسربل لبس السربال والضمير المستكن للسحاب
الوشى نوع من الثياب منقوش الخز وزجمع خز وهو من الثياب قال الجوهرى المطرف
واحد المطارف وهى اردية من خز مربعة لها اعلام قال الفراء واصله الضم لانه في المعنى
ماخوذ من اطرف اى جعل في طرفيه العلمان و لكنهم استثقلوا الضم فكسروه و الطرز لكون

الواو تخفيف طرز بضمها و هو جمع طراز و هو علم الثوب وانتصب طرزا بحذف حرف الجر
و ايصال الفعل اى طرزت بطرز الرقم مصدر رقم على الشئ خط عليه اثبت السحاب
ثوبا منقوشا من الخزوز واثبت له مطارف وجعل لها من البرق طرزا شبهه بالتبر
ثم قال فوشى اى فذلك السحاب ثوب منقوش بغير رقم راقم وله نقش بدو عليه
من البرق من غير ان يكون هناك يد نقاش وله دمع جار و هو المطر لا من العين وله ضحك
يريد به لمعان البرق من غير ان يكون هناك ثغر قوله ان يلحقوا اكرر
و ان يستلحقوا اشدد وان نزلوا بضنك انزل البيت
لعنترة العبسى و قبله و الخيل تعلم والفوارس اننى فرقت
جمعهم بضربة فيصل قوله اكرر من الكرة وهى الحملة وقوله اشدد من الشد وهو
العدو والاسراع والمعنى ان هولاء الفوارس الذين فرقتهم وهزمتهم ان
لحقونى وادركونى بعد تفرقهم و فرارهم عنى كررت عليهم وصاولتهم
وان يستلحقونى وطلبوا منى ان الحقهم وادركهم بعد فرارهم عنى شددت
نحوهم واسرعت اليهم وان نزلوا للقتال في مكان ضيق نزلت به وقاتلتهم
فيه وبعده طارت تخوفنى الحتوف كاننى اصبحت من غرض الحتوف
بمعزل فاجبتها ان المنية منهل لا بد ان اسقى بذلك المنهل
قوله احتمل واحتكم اصبر وعز اهن
وذل اخضع وقل اسمع ومر اطع البيت لابن زيدون قوله ته امر
من تاه عليه اذا تكبر وقوله وعز امر من عز يعز اذا غلب وقوله اهن
من هان يهون اذا ذل وقوله دل امر من دلت المراة تدل بالكسر او تدللت

معناه بالفارسية نازكرد وقوله احمل اصبر اهن اخضع اسمع اطع حكايات
عن النفس انجزمت لكونها اجوبة للاوامر تخاطب حبيبه والمعنى ظاهر قوله

اُحْلُ وامْرُرْ وضُرَّ وانفعْ ولِنْ واخشُنْ ورِشْ وابْرِ وانتدبْ

للمعالي البيت لبديع الجن قوله ورش امر من راش فلانا قوى جناحه بالاحسان اليه
فارتاش وتريش قال فرِشني بخير طالما قد بريتني فخير الموالي من يريش ولا يبري
قوله وابر امر من برى القلم والانتداب في المعنى كن حلوا للاولياء ومرا للاعداء
وضارا للذين لا ينفعون نافعا للموافق ولينا رفيقا لمن يلاين وخشنا لمن يخاشن وريش واصلح
بالاحسان حال من اختل حاله وابر وافسد حال كل من يفسد وانتصب لاقتناء المعالي
واجمعها وحذف المفاعيل من هذه الافعال اما لمجرد الاختصار او لتنزيلها منزلة الافعال
اللازمة يريد اوجد هذه الافعال

ومن ابيات المفتاح

وحرفٍ كنونٍ تحت راءٍ ولم يكن بدالٍ يؤم الرسمَ غيّره النقطُ

الحرف الناقة المهزولة النون من حروف المعجم وراء اسم فاعل
من راشه اذا اصبت ريشه وكذلك دال اسم فاعل من دلا الناقة يدلوها دلوا
اذا رفق بسوقها وعنى بالنقط تقاطر على الرسوم من المطر وقوله يؤم الرسم
غيره النقط مجرور من حيث انه صفة راء وقوله وحرف معطوف على مجرور في البيت
قبله وهو تجل عن الرهط الاماء غادة لها في عقيل من مالكها رهط المراد بالرهط
الاول ازار يتخذ من ادم وتشقق جوانبه من اسافله ليمكن المشي فيه وبالرهط الثاني
قومها وعشيرتها يقول عظمت هذه الحديثة ان تلبس ثياب الاماء لانها من بنات
الامراء وتجل هذه الحديثة ايضا ان تركب من النوق ما هي في الضعف والانحناء كالنون

يركبها الاعرابي لزيارة الاطلال فيضرب زيتها اذ لا حراك بها من شدة الهزال يريد
ان مراكب هذه الحديثة سمان ذوات اسنمة والبيت كله ايهام كما ذكره صدر الافاضل

قوله سئمتُ تكاليفَ الحياةِ ومن يعشْ ثمانين حولاً لا ابا لك يسأمُ

البيت لزهير السآمة الملال يقال سئمه اذا مله تكاليف الحياة المشاق التي تصيب
الانسان ما دام حيا جمع تكليف بمعنى المشقة وهو في الاصل مصدر قوله لا ابا لك كلمة
تقولها الجفاة من الاعراب لا يراد بها الجفاء وانما يراد بها التنبيه والاعلام وهو
اعتراض بين الشرط والجزاء والمعنى مللت المشاق التي تكون في الحياة ثم قال وكل من
عاش زمانا مديدا وبلغ هذا العدد مل من الحياة ومشاقها قوله

اذا لم تستطع شيئا فدعه وجاوزه الى ما تستطيع

استطاع الامر
اطاقه وحمله والمعنى اذا انت لم تطق امرا فدعه واتركه وجاوز ذلك الامر الى الامر الذي
تستطيعه وتطيق حمله قوله

ابكيكما دمعا ولو انني على قدر الجوى ابكي بكيتكما دما

البيت للبحتري الجوى حرقة القلب
والخطاب في ابكيكما وبكيتكما لحلتي سلمى في مطلع القصيدة الحلتي سلمى بكاظمة
وتعلما ان الجوى مما هجتما والمعنى انى ابكيكما دمعا ولو كان بكائي على قدر ما في القلب
من الحرقة لكان الدم جاريا من العين مكان الدمع وقوله تعلما بمعنى اعلما ولا يستعمل منه
الامر تعال اذا قيل تعلم تعلمت اى علمت قوله

احلت دمي من غير جرم وحرمت بلا سبب يوم اللقاء كلامي
فليس الذي حللته بمحلل وليس الذي حرمته بحرام

البيت للبحتري الخمر المسكر في احلت وحرمت للحبيبة
وقوله كلامي اراد تكليمها وهو اسم اجرى مجرى المصدر فاضيف الى المفعول وقوله

و قوله حللته و حرمته خطاب للحبيبة و المعنى جعلت هذه الحبيبة سفك دمي حلالا و جعلت
تكلمها لي يوم اللقاء حراما من غير سبب و جرم مني ثم قال ان الذي حللته حلالا
وهو سفك الدم ليس بحلال وان الذي حرمته حرام وهو التكلم ليس بحرام ومقيه نهي عامي
عليه وان كان اللفظ خبر اوله قالوا اقترح شيئا نجد لك طبخه
قلت اطبخوا الي جبة وقميصا اقترح عليه الشي كلفه و قوله نجد من الاجادة
وهي تحسين الشي و المعنى ظاهر وقوله اطبخوا الي جبة من باب المشاكلة وله
من مبلغ افناء يعرب كلها اني بنيت الجار قبل المنزل
البيت لابي تمام افناء القوم اخلاطهم ويعرب قبيلة وهو يعرب بن قحطان عرب اليمن
كلها تاكيد لقوله افناء يعرب و قوله اني بنيت في محل النصب على انه المفعول الثاني
لقوله مبلغ و المعنى من المبلغ جماعات هذه القبيلة اني اتخذت الجار قبل
ان تبوء المنزل يعني ان الممدوح وصلني نداه قبل ان اسكن في ذراه فقوله
اني بنيت الجار من باب المشاكلة وله اترى القاضي اعمى ام تراه يتعامى
سرق العيد كان العيد اموال اليتامى يروى بضم التاء في المضارعة ومعناه
يظن و الخطاب لكل احد تعامي اري من نفسه انه اعمى وليس به روي انه شهد رجل عنده
برؤية هلال العيد فلم يقبله فقال الشاعر اترى القاضي البيت وهذا نظير معنى
البيت وله سرق العيد مشاكله وله وانا لقوم ما نرى القتل سبة
اذا ما راته عامر وسلول هذا البيت من ابيات منها قوله و سكران شن
البيت السبة العار و عامر و سلول قبيلتان و انما قال رأته عامر على رؤية القبيلة
و المعنى نحن قوم لا نعلم القتل و الموت في الحرب عارا حين راته وعلمتاه ان القبيلتان

القتل عارا و قد حذف المفعول الثاني من راته لانه بمعنى علمته و التقدير اذا راته
سبة و كرره وصف انفسهم بالشجاعة قصدا حسن نحا لغيرهم استطرادا وله
واذا ما اتقى الله الفتى واطاعه فليس به باس وان كان من جرم
البيت لزياد الاعجم يهجو قبيلة جرم الباس الشدة و الخوف مقصود الشاعر
ان يذكر ان التقي و المطيع لله ليس به خوف فذكره على سبيل الاستطراد في اثناء
هذا المقصود ان جرما شر الناس بقوله وان كان من جرم و المعنى اذا كان
الفتى متقيا مطيعا لله فلا خوف عليه و ان كان ذلك الفتى من شر الناس ولعل
و لو جمعت جرم على راس نخلة لبانوا اشباعا يفرطون من الشحم وله
ان كنت خنتك في المودة ساعة فذممت سيف الدولة المحمودا
وزعمت ان له شريكا في العلى وجحدته في فضله التوحيدا
قسما لو اني حالف بغموسها لغريم دين ما اراد مزيدا
الابيات لابي اسحق الصابي قوله فذممت دعاء على نفسه و قوله وزعمت
وجحدت عطف عليه و كذلك وجحدته في اساس البلاغة جحد حقه و بحقه قوله التوحيدا
يجوز ان يريد توحيد الناس اياه في الفضل وجعلهم اياه وحيدا فيه و يجوز
ان يكون مصدر فعل لم يسم فاعله اي كونه موحدا في الفضل متفردا به قوله قسما
منصوب بفعل مضمر اي اقسم المراد باليمين الغموس غير ما ذكر في كتب الفقه
فان الغموس هي التي لم يوصل بالاستثناء يبرئ الشاعر نفسه عن جناية
الخيانة لحبيبه في مودته بقسم عظيم فيقول ان خطر ببالي خيانة لك في مودتك
و نقض عهودك فكنت ذاما لسيف الدولة المحمود بكل لسان و زاعما ان له شريكا

في علاه مع انه لا مثل له فيها و كنت جاحدا التوحيد في فضله و نحا له الاجماع الناس
على انه فريد في الفضل و بتلك الايمان الشريفة و لذلك قال قسما اي اقسم قسما وهو
ذم سيف الدولة و زعم الشريك له في العلى و انكار تفرده بالفضل لو اني اردت
ان اقسم بغموس اليمين و اشدها لصاحب دين علي و طالب حق على
براءة ذمتي عليه لرضي مني بما اقسمت به عند كبراءة ساحتي عن الخيانة لك
في الوداد و اقتصر على ان اقول ان كان على ما يدعيه كنت ذاما لسيف الدولة
وكنت كذا و كذا و اكتفى به مني لانه اعظم الايمان و لهذه الابيات قصة قد ذكرت
في اليميني وله اذا ما نهى الناهي فلج بي الهوى
اصاخت الى الواشي فلج بي الهجر البيت للبحتري الاصاخة الاستماع
في اساس البلاغة اصاخ له و اليه و الواشي النمام و المعنى اذا نهاني الناهي
عن حب هذه الحبيبة و منعني منه فلج بي هواها و لزمني حبها و لم يعمل النهي عمله
اصاخت و استمعت الى الواشي بي عندها و صدقته فيما افترى علي فلج بي
الهجر و لزمها التباعد عني و عملت الوشاية عملها اي هي في ودادي على
خلاف ما انا عليه في ودادها وله اذا احتربت يوما ففاضت دماؤها
تذكرت القربى ففاضت دموعها البيت للبحتري من قصيدة يمدح بها
الخليفة المتوكل على الله و يذكر صلح تغلب بعد وقوع القتال في اساس البلاغة
احتربوا و تحاربوا الضمائر في البيت راجعة الى الفرسان في البيت قبله و المعنى
اذا تحارب هؤلاء الفرسان و تقاتلوا ففاضت دماؤها التي تسفكونها في
في القتال تذكرت ما بينهم من القرابة الجامعة لهم ففاضت دموعها اشفاقا على قطيعة

الرحم يريد انهم مع كونهم اقارب يتقاتلوا و يحاربوا وله فرد
شعورهن السود بيضا ورد وجوههن البيض سودا البيت
لعبدالله بن الزبير الاسدي وهو حماسي سبتي حربا و قبله رمى الحدثان نسوة
ال حرب بمقدار سمدن له سمودا الفرس رد للحدثان و المعنى رمى
حدثان الدهر نساء قوم بهذا الرجل بتقدير كتي غافلات عنه فرد حدثان الدهر
وجعل السود من شعورهن بيضا و رد البيض من وجوههن سودا لما ابتلاهن من المشاق
و الشدائد في مصيبة بهذا الرجل السمود الغفلة من الشي وله رمى الحدثان
نسوة ال حرب بمقدار فان المردفي فيه ما يجري مجرى العكس لانه لو قال رمى
المقدار نسوة ال حرب بحدثان لكان اقرب من المعتاد واجرى على طريق الذيل
وله فلا مجد في الدنيا لمن قل ماله ولا مال في الدنيا لمن قل مجده
البيت لابي الطيب و المعنى فلا يحصل في الدنيا مجد و شرف لمن قل له اذ لا مال له و لا يحصل
في الدنيا مال لمن لا مجد و لا شرف له اذ حصول كل منهما موقوف على حصول الاخر و هذا
البيت تعليل للنهي عن تبذير المال في البيت قبله وهو فلا ينحلل في المجد مالك كله
فينحل مجد كان بالمال عقده وله ان الليالي للانام مناهل تطوى
وتنشر دونها الاعمار فقصارهن مع الهموم طويلة وطوالهن
مع السرور قصار و جه تطوى و تنشر الى الاعمار و اراد بطي الاعمار قصرها و بنشرها
طولها و اراد بالليالي الزمان و المعنى ان هذا الزمان للناس منهل يرد و تها يقصر
دون تلك المناهل اعمار قوم و تطول اعمار اخرين فقصار الاعمار طويلة مع الهموم و الاحزان
و طوال الاعمار قصيرة مع السرور و الفرح و انما قال هذا بناء على ان ايام الحزن توصف بالطول

وايام السرور توصف بالقصر لان الشتاء تطول اليوم لا انعاك فيه وشهر
بلتقي فيه قصير

شعر **قف بالديار التي لم يعفها القدم ... بلى وغيرها الارواح والديم**

البيت مطلع قصيدة لزهير قوله القدم اي
تقادم العهد الارواح جمع ريح والديم جمع ديمة وهي المطر الدائم اثبت
عن صاحبه الوقوف بالديار التي وصفها بانها لم يبلها تقادم العهد ثم رجع عن ذلك
فقال بلى غيرها هبوب الرياح وانصباب الامطار ودل بهذا على وله وحيرة

شعر **اليس قليلا نظرة ان نظرتها ... اليك وكلا ليس منك قليل**

البيت لابن الطثرية وهو حماسي قوله اليس قليلا معناه تقريرا لقلة كما ان قوله اليس
بكاف عبده معناه تقرير الكفاية وذلك ان حرف الاستفهام يضارع النفي ونفي النفي
ايجاب وقوله ان نظرتها وضع الضمير موضع المصدر كانه ان نظرت النظرة اليك
وجواب الشرط في قوله اليس والمعنى ان نظرت النظرة اليك فنظرة منك اذا حصلت
لي قليلا بالنسبة الى اني في هواك والتحمل من اجله ثم استدرك على نفسه
راجعا فيما اطلق فقال كلا وهو حرف ردع ونفي لا قليل منك ومثل هذا
قول الاخر ان قل منك يكثر عندي وكثير ممن تحب القليل

وكثير ممن تحب خره شعر **فلما نات عنا العشيرة كلها ... انخنا فحالفنا السيوف على الدهر**
فما اسلمتنا عند يوم كريهة ... ولا نحن اغضينا الجفون على وتر

البيتان ليحيى بن منصور الحنفي وهو حماسي
قوله انخنا كناية عن الاقامة والثبات التي لغة المعاهدة اسلمته تركه الكريهة
من اسماء الحرب يقال اغضى جفنه على الشيء اذا تحمله وساهل فيه يقول لما نات

عنا عشيرتنا وهم ربيعة وتباعدت عنا فلم تنفرنا على ما اصابنا انخنا واقمنا بدار
الحرب وثبتنا في وجوه الاعداء فحالفنا سيوفنا واتخذناها حلفاء على الدهر
والانتقام منه فلا اسلمتنا السيوف ولا خذلتنا ولا توانت في النصرة يوم الحرب
وعند مدافعة الاعداء ولا نحن اغضينا جفوننا على وتر وحقد لنا في الاعداء ولم يكن منا
مساهلة في ادراكه والمعنى انا وسيوفنا توافينا فيما عليه تعاقدنا فلبلغنا كل اقصى
المبالغ في طلب الاوتار وبلغت السيوف بعد النهايات في المعاونة وبهذا ضربه مثلا
لاستبدادهم فيما نهضوا بعددهم وعدتهم وبلايهم وصبرهم واستغنائهم عن اعانة
الغير بذا ذكره المرزوقي واذا اريد بالجفون الاغماد بمعنى الاغضاء الضم لان السيف
اذا اغمد اغضي الجفن عليه واطبق والمعنى ولا نحن ضممنا جفون السيوف وغمودها
على وتر اي بقاء مع حقد لنا في الاعداء اي لم نغمد السيوف ولنا حقد بل سللناها
وادركنا الاوتار

توهم شعر **كانت كانون اهدى من ملابسه ... لشهر تموز انواعا من الحلل**
او الغزالة من طول المدى خرفت ... فما تفرق بين الجدي والحمل

البيتان للقاضي ابي الفضل عياض كانون
من اسماء شهور الروم وهو غير منصرف للعجمة والعلمية الغزالة الشمس يقال طلعت
الغزالة الخرف فله العقل لكبر بعد خرف الرجل بالكسر فهو خرف الجدي برج
تحول اليه الشمس في اول الشتاء وعند تحولها الى الحمل يكون فصل الربيع يصف لسلج
باردة في فصل الصيف فيقول كان يد الشهر الذي هو من شهور الشتاء وهو كانون ابعد
من ملابسه الى شهر تموز حللا فحمرت الآفاق في الصيف كما في الشتاء او الشمس من طول مدتها
وبعد غايتها صارت خرفة قليلة العقل فتفرق بين منزليها في زمان ينبغي ان تنزل

في الحمل فيطيب الهوى نزلت في الجدي فبرد الهوى قوله حملنا هم
طرًا على الدهم بعدما خلعنا عليهم بالطعان ملابسا يقال جاءوا
طرًّا اي جميعا الادهم جمع ادهم وهو يطلق على الفرس والقيد والمراد هنا القيد
يريد اسرناهم وقيدناهم بعدما طعناهم وجعلنا الضرب والطعن لباسا لهم مشتملا
عليهم كاللباس قوله لولا التطير بالخلاف وانهم قالوا
مريض لا يعود مريضا لقضيت نحبي في فنائك خدمة
لاكون مندوبا قضى مفروضا البيت لابن الربيع التطير التشاؤم
قوله بالخلاف اي بخلاف العرف والعادة وقوله وانهم بفتح الهمزة عطفا على التطير
النحب النذر يقال قضى فلان نحبه اذا مات كان كل انسان نذر ان يموت
فاذا مات قضى نحبه نذره وقوله مندوبا اي ميتا مبكيا عليه من ندب الميت بكى عليه
وعدد محاسنه واراد بالمفروض عيادة المريض يعتذر الى الممدوح عن ترك
عيادته فيقول لولا تشاؤم الناس بخلاف عاداتهم المقررة في الامور ولولا قولهم
ان المريض لا يعود المريض لقضيت نحبي في فناء بيتك اقامة للخدمة لك لاكون
ميتا مبكيا قد قضى وادى هو مفروض وواجب عليه وهو عيادتك وقد اوهم
في الجمع بين المندوب والمفروض قوله فسقيا للغضا والساكنيه وان هم
شبوه بين جوانح وضلوع البيت للبحتري اراد بالغضا في ساكنيه الراجع
الى الغضا الموضع وبالضمير في شبوه الراجع اليه الشجر الغضا يقصد الدعاء بالسقيا
الى ان يمد الله المدعو له بما يزيد في نمائه ونضارته ولهذا ان قصد خلاف هذا
يدعى بسقي النار كما قال فلا سقاهن الا النار تضطرم والمعنى امد الله هذا الموضع

والله لما يزيد نماءهم ونضارتهم وان شبوا واوقدوا شجر الغضا في قلبي واحرقوني
بنار الهوى التي تشبه نار الغضا قوله فعل المدام ولونها ومذاقها
في مقلتيه ووجنتيه وريقه البيت لابن حيوس فعل المدام الاسكار
والمعنى عين هذا الحبيب تسكر بنظرها كما تسكر الخمر ولون وجنته احمر كلون الخمر
وطعم ريقه كطعمها واهل العشق يستلذون طعمها فلهذا يشبهون بها ريق الحبيب
وفي البيت لف ونشر على الترتيب وقبله ومهفهف يغني النديم بريقه
عن كاسه الملأى وعن ابريقه قوله آراؤكم ووجوهكم
وسيوفكم في الحادثات اذا دجون نجوم فيها معالم
للهدى ومصابح تجلو الدجى والاخريات رجوم البيت لابن
الرومي دجى الليل اظلم شبه الآراء والوجوه والسيوف بالنجوم ثم عين
لكل منها ما هو له على الترتيب فقال فيها اي في الآراء والوجوه والسيوف وقوله
فيها معالم مرتب التجرد اي هي معالم ومصابيح ورجوم اي الآراء معالم للمهتدى
ومنازل للاهتداء بمراتبها اهتدى والوجوه مصابيح تجلو وتزيل الظلم بانوارها
والسيوف رجوم يرجم بها الاعداء المارقون كما يرجم بالنجوم الشياطين والاخريات
جمع اخرى واراد بها السيوف وذكرها للتاكيد والا كان مرجح الكلام ان يقول
ورجوم والرجوم جمع راجم قوله كيف اسلو وانت حقف وغصن
وغزال لحظا وقدا وردفا البيت لابن حيوس الحقف بالكسر النقاء
والمعنى كيف اخرج من حبك ودواعي الحب من حسن العين واعتدال القامة وعظم
الردف موجوده فيك جميع اشياء ثم ذكر لكل منها ما هو له على غير ترتيب فاللحظ

قوله لقد خنت
مردود الى الغزال والقد الى الغصن والردف الى الحقف
قوما لو انهم جاءت اليهم · طريد دم او حاملا ثقل مغرم لالفيت
فيهم معطيا ومطاعنا · ووراءك شزرا بالوشيج المقوم اللسان للفرزدق
قوله طريد دم مطرود الاجل دم سفكته ومروف العصا من مكان الدم طرد كل المغرم الغرامة
وقوله وراءك يعني قدامك قال الجوهري الشزر طعنت عن يمينك وشمالك
وانتصب شزرا على انه صفة مصدر محذوف اي طعانا شزرا واراد بالطعان
الشزر المتتابع الوشيج شجر الرماح ثم تذكر ويراد به الرمح والمعنى والله لقد خنت
قوما ونقضت عهود اناس لو انهم جاءت اليهم مطرود دار الدم وخائف القصاص
او حاملا ثقل غرامة لزمتك لجناية صدرت منك الفيت ووجدت فيما منهم رجلا معطيا
لك من امواله ما تسقط به عنك ثقل غرامتك ومطاعنا امامك بالرمح المقوم حاميا دونك
ودون عدوك وحاميا لك عمن قصدوك واراد بالمعطي والمطاعن الجنس وفي الكلام لف
ونشر على غير ترتيب لان المعطي يرجع الى حامل الثقل والمطاعن الى طريد الدم قوله
ان الشباب والفراغ والجده · مفسدة للمرء اي مفسدة
الجدة الغنى مصدر وجد اذا استغنى قوله اي مفسدة اي مفسدة عظيمة والمعنى ظاهر
ولقد صدق فيما قال قوله · ما نوال الغمام وقت ربيع
كنوال الامير وقت سخاء · فنوال الامير بدرة عين
ونوال الغمام قطرة ماء اللسان لرشيد الدين الوطواط النوال
العطاء قال الجوهري البدرة عشرة الاف درهم والمعنى ظاهر قوله
من قاس جدواك بالغمام فما · انصف في الحكم بين شكلين

انت اذا جدت ضاحك ابدا · وهو اذا جاد دامع العين
الجدوى العطاء والجدى مثله قوله بالغمام اي بجدوى الغمام وهو المطر واراد بشكلين
عطاء الممدوح والمطر اي شاكلين مشابهين والبيت الثاني تعليل لعدم الانصاف في الحكم قوله
فما هو الا الوحي او حد مرهف · تميل ظباه اخدعي كل مائل
فهذا دواء الداء من كل عالم · وهذا دواء الداء من كل جاهل
اللسان لابي تمام من قصيدة في المعتصم يذكر ظفره ببابك سيف مرهف مرقق
وفي ديوانه لم يصح يقيم مكان تميل وهو اوضح الظبي جمع ظبة وهو حد السيف
ومقدار ما يقطع به السيف الاخدع عرق في العنق اراد بالمائل المتكبر لان المتكبر يوصف
بالميل في العنق والصعر في الخد والمعنى هو اي في امر الاسلام ولا يتمه الا الوحي
والكتاب المنزل من عند الله او حد سيف محدد مرقق يقيم ذو ادراك العالم لانه يتدبر
الكتاب ويتأمله فيتبعه ومقاتلة اي السيف دواء داء الجاهل لانه يبرأ به من داء
جهله اما بالتخويف او بالقتل كما قيل الخاصي يرى الحق فيتبع والعامي
يرى السيف فيرتدع قوله · ولا يقيم على ضيم يراد به · الا الاذلان
عير الحي والوتد · هذا على الخسف مربوط برمته · وذا يشج
فلا يرثي له احد · بيت ان اللسان قد مر معناهما قبل قوله · ادبيان
في بلخ لا ياكلان · اذا صحبا المرء غير الكبد · فهذا
طويل كظل القناة · وهذا قصير كظل الوتد اللسان لبعض العجم
ان اريد بالكبد كبد المرء الذي صحباه فالكلام عبارة عن اضجارهما له وسوء معاشرتهما
اياه وشكاسة اخلاقهما ولهذا الكلام في الفارسية نظير وان اريد كبد ما يوكل

فالمراد خساستها في المأكل لوصف اليوم الطويل وغيره بظل القناة والعرب تزعم ان ظل الرمح اطول ظل **وله** فوجهك كالنار في ضوئها

وقلبي كالنار في حرّها شبه وجه الحبيب وقلبه بالنار وفرّق بين

وجهي المشابهة **ومن ابيات المفتاح في هذا الباب**

قوله قد اسودّ كالمسك صدغا وقد طاب كالمسك خلقا

شبه الصدغ والخلق بالمسك ثم فرّق وجهي المشابهة والمعنى ظاهر **قوله**

حتى اقام على ارباض خرشنة تشقى به الروم والصلبان والبيع

للسبي ما نكحوا والقتل ما ولدوا والنهب ما جمعوا والنار ما زرعوا

البيتان لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة حين سعلو الدولة وهو في ذا المتنبي

والضمير في اقام وان ام لسيف الدولة والارباض جمع ربض وهو ما حول المدينة وخرشنة

بلد من بلاد الروم والصلبان جمع صليب وهو للنصارى ويجمع على الصلب ايضا والبيع

جمع بيعة بكسر الباء وسكون الياء وهو متعبدهم قوله للسبي ما نكحوا اي الواحدى اقام

ما تقام من في المصراع الاول لبواقيها في المصراع الثاني وحكى ابو زيد سبحان الله سبح

الرعد بحمده والمعنى قاد هذا الممدوح عساكره حتى اقام وسلط على ارباض هذه المدينة

وقد شقيت به الروم وبهذه الاشياء ثم بين شقاء الروم فقال للسبي ما نكحوا اي

تسبى نساؤهم وتقتل اولادهم وتنهب اموالهم وتحرق زروعهم وضمن الاقامة

معنى التسلط فعداها بعلى ومنها قوله والدهر معتذر والسيف منتظر

وارضهم لك مصطاف ومرتبع والمعنى ان الدهر يعتذر اليك مما فعل فيما ظفر الروم

باصحابه والسيف منتظر كرّتك عليهم ليشفيك منهم وارضهم لك منزل صيف

وربيع **قوله** قوم اذا حاربوا ضرّوا عدوّهم

او حاولوا النفع في اشياعهم نفعوا سجية تلك منهم

غير محدثة ان الخلائق فاعلم شرها البدع البيتان

لحسان بن ثابت المحاولة الطلب شيعة الرجل واشياعه اتباعه

وانصاره السجية الخلق قوله تلك مبتدأ والخبر سجية غير محدثة

وتلك اشارة الى وصفهم به من مضرتهم للاعداء ومنفعتهم للاولياء والتقدير

تلك منهم سجية غير محدثة والخلائق جمع خليقة بمعنى الخلق وقوله فاعلم اعتراض

بين الاسم والخبر وقوله ان الخلائق فاعلم شرها البدع جار مجرى المثل وهو التعليل

لصفتهم بالاقتدار على ما يشاؤون وان ما فيهم من الضر والنفع طبيعي غير محدث

قوله لو ان ما انتم فيه يدوم لكم ظننت ما انا فيه

دائما ابدا لكن رايت الليالي غير تاركة ما سرّ من حادث

او ساء مطردا فقد سكنت الى اني وانكم سنستجدّ خلاف

الحالتين غدا قوله دائما مفعول ثان لظننت وقوله ابدا ظرف لقوله

دائما وقوله مطردا اي مستمرا مفعول ثان لقوله تاركة قال الجوهري

استجدّه صيّره جديدا وقوله غدا يراد به الزمان القريب لا حقيقة الغد

يعاتب قوما اغترّوا بما نالوا من السعة في المال وعدلوا عن سنن الوداد فيقول

لو دام لكم ما انتم فيه من حسن الحال لظننت ما انا فيه من سوء العيش دائما ابدا لكني

رايت الليالي والحوادث لا تترك السارّ من الحوادث والمحزن منها مطردا مستمرا على

واحد فحصل لي سكون الى اني استجد واجد حالا احسن خلاف حالي التي انا فيها جديدا

و استبدل الغنى بالفقر قريب و انتم تجعلون ضيق حالي بخلاف حالكم التي
انتم فيها الآن جديدا او تستبدلون المساءة بالمسرة عن زمان قريب
و بتقلب الاحوال وفي هذا توبيخ للمخاطبين على سوء معاملتهم و تسهيل للعسر
على نفسه قوله لمختلي الحاجات جمع ببابه فهذا له فن وهذا
له فن فللخامل العليا وللمعدم الغنى وللمذنب العتبى
وللخائف الامن البيان لابن الشرف القيرواني قوله جمع ببابه مسند الى
قوله لمختلي الحاجات خبره الى مقصد الثناء به وهو المشهور بين الناس المعدوم
بالتقدير العتبى اسم من الاعتاب وهو الارضاء و معناه بالفارسية خشنود کر
و حقيقة الاعتاب ازالة العتب الهمزة للسلب و المعنى لقوم مختلي الحاجات
اجتماع ببابه فهذا اى البعض من هؤلاء القوم له فن و نوع من الحوائج و هذا اى البعض
الاخر له فن و نوع حاجة سوى حاجة الاول فللخامل العليا والعلو الذي يكسبه
شهرة بين الناس و للمذنبين العتبى لانه يعفو عنهم وللخائف الامن لانه يعصمهم من المخاوف
قوله ساطلب حقي بالقنا ومشايخ كانهم من طول
ما التثموا مرد ثقال اذا لاقوا خفاف اذا دعوا كثير
اذا شدوا قليل اذا عدوا البيان لابي الطيب الصحيح رواية من روى
بالفتى قال الواحدي اراد انه يطلب حقه بنفسه وبغيره فكنى
بالفتى عن نفسه وبالمشايخ عن غيره و اراد انهم مجربون و انهم لاعتيادهم
اللثام فكانهم مرد حيث لم تبد لحاهم و قوله ثقال البيت صفة مشايخ و قوله
ثقال لشدة وطأتهم على الاعداء و يجوز ان يريد ثباتهم عند اللقاء و كنى بالخفة

معنى فارسی کلمه

اصحابه

عن سرعة الاجابة والمعنى ثقال شديد الوطأة او ثابتون اذا لاقوا الاعداء
خفاف سراع الى الاجابة اذا دعوا الى كفاية مهم وقد انعم الخطيب كثير اذا شدوا
وصالوا على الاقران لان الواحد منهم يقوم مقام الجماعة قليل عند العد قوله
بدت قمرا ومالت خوط بان وفاحت عنبرا ورنت غزالا
البيت لابي الطيب وقد مر معناه قوله سفرن بدورا وانتقبن
اهلة ومسن غصونا والتفتن جآذرا البيت لابي العاص البزاعي
هذه الاسماء منتصب على الحال والمعنى هؤلاء النسوة سفرن وكشفن عن وجوههن
شبيهات بالبدور اشراقا وانارة وانتقبن ووضعن النقاب عليها
شبيهات بالاهلة لظهور حواجبهن عند الانتقاب ومسن وتبخترن
في مشيهن شبيهات بالغصون اهتزازا وتمايلا والتفتن شبيهات
بالجآذر قوله واعلم علم اليوم والامس قبله ولكنني
عن علم ما في غد عمي البيت لزهير وقد مر تفسيره في بحث الانكار والاعتاب
ان يعلموا الخير يخفوه وان علموا شرا اذاعوا وان لم يعلموا كذبوا
البيت لطريح والمعنى ان هؤلاء القوم ان اطلعوا على الخير من جهتي او من جهة غيري
اخفوه وان عثروا على تقصير مني او من غيري اذاعوه ويشهرونه بين الناس وان لم يعلموا
شيئا من الشر كذبوا واختلقوا الاكاذيب قوله صلى لها حيا وكان
وقودها ميتا ويدخلها مع الفجار البيت لابي تمام من قصيدة يمدح المعتصم
و يذكر احراق الافشين وقد كان مجوسيا فاسلم على يد المعتصم وجعله صاحب جيشه
ثم اتهم باشياء وكراهة بعبادة الصنم فصلبه واحرقه الضمير في لها للنار والافشين

والضمير في لها وقودها ويدخلها للنار الوقود ما توقد به النار ونصب حيا
ونبيئا على الحال والمعنى صلي هذا الرجل للنار وعبيده حال حياته وصار
وقودها حيا وحكما لها حال مماته ويدخل النار يوم القيامة مع من يدخلها من الفجار
ونعته وكذلك اهل النار في دنياهم يوم القيامة حل اهل النار قوله
بقالة فريق القوم لا وفريقهم نعم وفريق ايمن الله لا ندري
الشك لنصيب والمعنى ظاهر قوله فهبها كشيء لم يكن او كنازح
به الدار او من غيبته المقابر قوله فهبها معناه احسبها
واجعلها وهو يتعدى الى مفعولين وحكى ابن الاعرابي وهبني الله فداك
اي جعلني فداك كما ذكره المرزوقي وقوله لم يكن معناه لم يقع ولم يحدث
النازح البعيد وارتفع الدار به والباء للتعدية والمعنى احسبها شيئا
لم يحدث ولم يوجد وشيئا بعيدا به الدار والغيبة عنك او انسانا او الذي
غيبته المقابر وواراه الارض فلا طريق الى الوصول اليه وفي هذا تسلية للمخاطب
قوله وسوّمها تعدو بي الى صارخ الوغى بمستلئم مثل
الفنيق المرحّل قال الجوهري الشوه قبح الخلقة شاهت الوجوه تشوه شوها قبحت
وشوهه الله فهو مشوه وفرس شوهاء صفة محمودة فيها ويقال يراد بها سعة
اشداقها وفي شرح الصارخ المستغيث والاضافة بمعنى في اي الى صارخ
في الوغى والباء في قوله بي للملابسة وقوله بمستلئم بدل من قوله بي كانه قال
تعدو بمستلئم وهو لابس اللامة وهي الدرع الفنيق الفحل المكرم عند اهله
ويقولون المرحل يجوز ان يكون من رحل البعير اذا اشخصه عن مكانه ويجوز ان يكون

من رحل البعير شد عليه الرحل وشدد للمبالغة والمعنى رب فرس شوهاء متغير الوجه
لما اصابها من شدائد الحرب وغيرها تسرع الى المستغيث في الحرب وعليها مني رجل لابس الدرع
مثل الفحل المكرم المشخص المزعج عن مكانه او الفحل الذي قد شد عليه الرحل يريد
بهذا بدانته وعبالة مناكبه وضخامته قوله بمستلئم تجريد وهذا نوع آخر من التجريد
مغاير لقولهم رايت بك اسدا انا قاتل قوله ولئن بقيت لأرحلن
بغزوة تحوي الغنائم او يموت كريم العبادة
بن سلمة الغنوي وهو جاسي اللام من لئن موطئة للقسم ولارحلن جوابه والقسم
مضمر يريد والله لئن وقوله تحوي الغنائم ظرف لارحلن ورواه بعضهم تحوي
الغنائم ويكون صفة لغزوة اي حاوية للغنائم وقوله او يموت كريم او بدل
من الا ويموت منتصب بان مضمرة كانه قال الا ان يموت كريم ويعني بالكريم نفسه
والمعنى والله لئن بقيت سالما لارتحلن لغزوة الى جمع الغنائم الا ان يموت مني
كريم ممتنعي الموت من الارتحال اليها قوله يا خير من يركب
المطي ولا يشرب كأسا بكف من بخلا البيت قدم
ان تلقني لا ترى غيري بناظرة
تنس السلاح وتعرف جبهة الاسد البيت لارطاة بن سهية
قوله لا ترى في محل النصب على الحال والمعنى ان لقيتني ايها المعاند وانت
منفرد غير مبصر غيري نسيت السلاح لما تداخلك من الحيرة والدهشة وعرفت
برؤية جبهتي جبهة الاسد يريد وعرفت اني اسد فانتزع من جبهته

جبهة الاسد وتوصل به الى انه اسد وصار هذا نوعا من التجريد قوله

ودع هريرة ان الركب مرتحل وهل تطيق وداعا ايها الرجل

البيت مطلع قصيدة للاعشى المخاطب نفسه انتزع من نفسه انسانا ثم خاطبه وهذا النوع من التجريد وهريرة اسم حبيبته والاستفهام في قوله وهل تطيق للانكار امر نفسه اولا بتوديع الحبيبة ثم قال انك لا تطيق وداعها لان وداع الحبيبة لا يطاق ومنها

كان مشيتها من بيت جارتها مر السحاب لا ريث ولا عجل قوله

لا خيل عندك تهديها ولا مال فليسعد النطق ان لم تسعد الحال

البيت مطلع قصيدة لابي الطيب الحال كالعافية اذا اطلقت يراد بها الحال الحسنة والمراد بها هاهنا الحال الغنى قال الواحدي يخاطب نفسه يقول ليس عندك من الخيل والمال تهديه الى الممدوح جزاء له الى احسانه اليك فليسعد النطق اي مدحه وجزاءه بالثناء عليه ان لم تعنك الحال على مجازاته بالمال وهذا من قول يزيد المهلبي

ان يعجز الدهر كفي عن جزائكم فانني بالهوى والشكر مجتهد والمال عند العرب يطلق على الابل قوله

فعادى عداء بين ثور ونعجة دراكا ولم ينضح بماء فيغسل

البيت لامرئ القيس في صفة الفرس يقول وان اكثر العدو وهي محمودة في الفرس العربي عادى ولم يتعرق الفرس بقوله فعادى من عادى العدو اذا اسرع وقوله دراكا اي متتابعا النعجة اسم الانثى من الضان وبقر الوحش والشاة الجبلي والمراد في هذا البيت الانثى من بقر الوحش والثور منها يقول عادى واسرع هذا الفرس اسراعا بين ثور ونعجة من بقر الوحش دراكا متتابعا ولم يغسل جسده يريد ادركهما ولم

في طلق واحد قبل ان يعرق عرقا مفرطا اي ادركهما بلا مشقة قوله

واصرع اي الوحش قفيته به وانزل عنه مثله حين اركب

البيت لابي الطيب في صفة الفرس انتصب مثله على الحال من الضمير في عنه والعامل فيه انزل قفيته تبعته والضمير في به للفرس يقول اذا طردت بهذا الفرس وحشا اصرع ايها تبعته به وانزل عنه بعد الطرد وكان مثله حين اركبه يعني لا يدركه التعب ولا ينقص من سيره شيء وهذا مثل قول ابن المعتز تخال اخره في الشد اوله

وما وصف به امرؤ القيس وابو الطيب غير ممتنع عقلا وعادة

ونكرم جارنا ما دام فينا ونتبعه الكرامة حيث مالا

قوله ما دام فينا ما مصدرية واسم الزمان قبله محذوف اي مدة دوامه والمعنى نجدد الكرامة لمن جاورنا مدة اقامته فينا ونتبعه الكرامة وقت بعده وقت حيث مال ونهدي اليه الهدايا اي مكان ذهب والذي ذكر الشاعر ممتنع عقلا وعادة

قوله واخفت اهل الشرك حتى انه لتخافك النطف التي لم تخلق

البيت لابي نواس والضمير في انه ضمير الشان وقوله النطف التي لم تخلق اراد به النطف من اهل الشرك والمعنى ظاهر وهذا غلو

ويكاد يخرج سرعة عن ظله لو كان يرغب في فراق صديق

انتصب سرعة على انها مفعول له والمعنى يكاد هذا الفرس يخرج عن ظله لسرعته لو كان راغبا في فراق صديقه لكنها ما كه بينه وبين ظله من الصداقة لطول المصاحبة تمنعه من الخروج منه فلولا ذلك لخرج لسرعة جريه ولولا لفظة كاد لكان غلوا غير مقبول

عقدت سنابكها عليها عثيرا لو تبتغي عنقا عليه لامكنا

الغمرة سنابكها وعليها وتبتغي للجياد في السير فيعلو السنابك الطف العثير الغبار العنق
نوع من السير الغمرة علة للعثير والغمرة امكن للعنق والمعنى عقد سنابك الجياد
على رؤسها غبارا كثيفا لو تبتغي تطلب الجياد السير عليه امكن لها ذلك العنق ولم تمتنع
عليها

تخيل لي ان سمر الشهب في الدجى
وشدت باهدابي اليهن اجفاني

تخيل على البناء للمفعول سمرت الشيء
تسميرا احكمته بالمسامير وقوله ان سمر ان فيه مصدرية وهو في محل الرفع لانه فاعل تخيل
لصف طول الليل وضمنه سهره فيه فقول تخيل لي تسمر الشهب في الدجى ويوقع في خيالي
كونها مسمرة بالمسامير لا تزول عن مكانها ولا تسير الى الغرب وتخيل لي انه قد شدت
اجفان عيني باهدابها الى الشهب لطول نظري اليها وعدم انطباقها والتقائها

اشكر بالامس ان عزمت على الشرب ان ذا من عجائبي

جواب الشرط في اشكر والمعنى ظاهر وهذا اخر القول

حلفت فلم اترك لنفسك ريبة ... وليس وراء الله للمرء مطلب
لئن كنت قد بلغت عني جناية ... لمبلغك الواشي اغش واكذب
ولكنني كنت امرءا لي جانب ... من الارض فيه مستراد ومذهب
ملوك واخوان اذا ما مدحتهم ... احكم في اموالهم واقرب
كفعلك في قوم اراك اصطنعتهم ... فلم ترهم في مدحهم لك اذنبوا

الابيات للنابغة الذبياني يعتذر فيها الى النعمان بن المنذر وقد كان مدح آل جفنة
بالشام فتنكر عليه فيها ذلك الريبة ما رابك الانسان وتقلقه وتكثر منه شكا في الامر
وقوله وليس وراء الله للمرء مطلب اعتراض بين اثناء الكلام اللام في لئن موطئة للقسم

المغ

المغر وقوله للملك مبتدا خبره اغش وحذف المفعول الثاني وقوله للملك يريد
لملك الجناية وقوله اغش افعل التفضيل من غشه اذا خانه والمفضل عليه محذوف يريد
اغش من كل غاش واكذب من كل كاذب وقوله ولكنني استدراك من معنى قوله
لمبلغك الواشي واراد بجانب الارض الشام والضمير فيه للجانب المستراد المنتجع
من راد الكلاء وارتاده في اساس البلاغة وان فلا لمستراد مثله وقوله ملوك
واخوان ارتفع على الابتداء والخبر محذوف اي في ذلك الجانب ملوك واخوان
واراد بهم آل جفنة لانه مدحهم وهم بالشام فتنكر النعمان اصطنعه رباه
واحسن اليه وحاصل معنى الابيات اني حلفت بالله تزكية لنفسي عن التهمة
عندك فلم اترك لنفسك فيه ريبة ونفيت عنك الشك فيه وليس بعد الحلف بالله
مطلب لقسم بالتهمة يعني ان القسم به غاية ثم قال والله لئن كنت قد بلغت عني جناية
في الاوقات من بلغك تلك الجناية اخون واكذب ولكن ذنبي انني كنت رجلا
كان له جانب من الارض فيه له مستراد ومنتجع فانتجعه في ذلك الجانب ملوك
ومن عاشرني معاشرة الاخوان اذا مدحتهم حكموني حاكما في اموالهم ومقربا اليهم
كفعلك في قوم ربيتهم واحسنت اليهم فمدحوك فلم تعلمهم في ذلك اذنبوا كذا يتبين
لك انه لا ذنب للقوم مدحوك لاحسانك اليهم كذلك لا ذنب لي في مدحي لقوم
احسنوا الي قوله

لم تحك نائلك السحاب وانما
حمت به فصبيبها الرحضاء

البيت لابي الطيب حم الرجل صار محموما والضمير
في به للنائل الصبيب المصبوب والرحضاء عرق الحمى والمعنى لم تحك السحاب
نائلك ولم تشبه عطاك مع كثرة امطارها ولكنها حمت بسبب نائلك وحسدا لك

فالذی ننصت من مطرها انما هو عرق جماها قوله لا تنکری

عطل الکریم من الغنی فالسیل حرب للمکان العالی

السند لابی تمام تقال هو حرب لک ای عدو لی خطاب امرأة یقول لا تنکری و لا

تستبدعی تعطل الکریم من الغنی فان السیل لا یصیب المکان العالی قال

الشیخ عبد القاهر هذا خیل الی السامع ان الکریم اذا کان موصوفا بالعلو والرفعة

فی قدره وکان الغنی کالغیث فی حاجة الخلق الیه وعظم نفعه وجب ان ینزل عن الکریم زلیل

السیل عن الطود الشامخ معلوم انه قیاس تخییل و ایهام لا تحصیل و احکام فالعلة

فی ان السیل لا یستقر علی الامکنة العالیة ان الماء سیال لا یثبت الا اذا حصل فی موضع له

جوانب تدفعه عن الانصباب وتمنعه عن الانسیاب ولیس فی الکریم و المال شیء من هذه الخلال

قوله زعم البنفسج انه کعذاره حسنا فسلوا عن قفاه لسانه

السند لابی هلال العسکری اراد بالعذار اول ما یبدو علی الخد من الشعر و هو یشبه

بالبنفسج والبنفسج به وللبنفسج شیء من رخت ورقه فجعله کاللسان له المسلول

عن قفاه و جعل العلة فیه انه ادعی مشابهته لعذاره والمعنی ادعی البنفسج انه یشبه

عذاره من حیث الحسن فاخرجوا لسانه من قفاه جزاء لادعائه و لهذا قال

بعض الفضلاء قال ابو هلال العسکری الحقیقة النادرة رخت ورقة البنفسج

ولم اسمع فیها شیئا من الشعر وبعده لم یظلموا فی الحکم اذ مثلوا به فلشد

ما رفع البنفسج شانه واد هم یستمد اللیل منه

وتطلع بین عینیه الثریا سری خلف الصباح یطیر مشیا

ویطوی خلفه الافلاک طیا فلما خاف وشک الفوت منه

تشبث بالقوائم والمحیا الابیات لابن نباتة فی صفة الفرس الادهم الاغر

المحجل الاستمداد طلب المدد و قوله مشیا مصدر اقیم مقام الصفة وانتصابه علی الحال

من الضمیر فی یطیر او مصدر من غیر فعله ای یطیر حال کونه ماشیا او یطیر طیرانا

او یطیر یعنی یمشی والمعنی ورب فرس ادهم یطلب اللیل منه مددا وزیادة

فی سواده لانه اشد سوادا من اللیل وتطلع الثریا بین عینیه یعنی غرته

شبهها بالثریا سری هذا الفرس خلف الصباح و تبعه لیدرکه بسرعة

سرعة الطائر فی حال مشیه او یطیر طیرانا او یمشی مشیا و یطوی الافلاک

خلف الصباح طیا لغایة سرعته فلما خاف الصباح و شک الفوت عنه

وسرعة السبق من هذا الفرس تشبث الصباح بقوائم هذا الفرس و وجهه

یرید انه اغر محجل وعلل کونه اغر محجلا بان الصباح تشبث بقوائمه

ووجهه عند خوفه من مسابقته له قوله نابه قتل اعادیه ولکن

یتقی اخلاف ما یرجو الذیاب السند لابی الطیب والمعنی لیس بهذا

الممدوح قتل اعادیه و لیس له مراد فیه لانهم قد امنهم لقصورهم عنه

ولکنه یحذر انه یخلف رجاء الذیاب بما عودها من اطعامه ایاها

لحوم القتلی فلذلک یقتلهم علل قتل الاعداء بخوف اخلاف رجاء الذیاب و هذا

لیس بعلة له عادة انما العلة دفع مضرتهم مغرم بالثناء صب

بکسب المجد یهتز للسماح ارتیاحا لا یذوق الاغفاء الا رجاء

ان یری طیف مستمیح رواحا السند لابی طالب المأمونی فی بعض

اعلم انه ... البیت ... الرواح ... واصل الرواح ... فعلان ... استعار
وانه ... فی الاصل ... و ... جزاء ... و ... اصل
تحدوه ... السبیل ... دخل ... العروض
لصاحب المنهاج ... وهذا ... علامة

الوزرا ابخار اهله مغرم بالثناء مولع به صب بكسب المجدى شوله
تعال صب بالمرأة عشقها وكنى بهذا عن جوده وبذله المال
لان يثنى عليه ويحصل له المجد الارتياح النشاط والانتصابه على انه مصدر
من غير فعله يريد يهتز اهتزازا واراد بقوله يهتز ارتياح الاغفاء النوم
المستميح السائل وحقيقته الذى يسأل ان يمنحه اى يعطيه والمعنى
هو مولع ببذل المال الذى يعقب الثنا عاشق لما يكسبه المجد
والشرف يهتز للسماح وللجود اهتزازا لا يدرك غايته لا يذوق
النوم اى لا ينام لغرض من الاغراض الا رجاء رؤيته طيف سائل بالرواح
يعنى ان الآملين يقلون عند الرواح فينام فيه شوقا الى رؤية
خيالهم قال الشيخ عبد القاهر بعد تقديره فى الشعر من اللطائف الافرا
والتعمق ربما اخل بالمعنى من حيث يراد تاكيده به الا ترى ان هذا الكلام قد يوهم الى
ان تحج له انه ممن يرغب كل واحد فى اخذ عطائه وانه ليس ممن نيل فيه عطاء وكي
زين لامر ان صبته بخير وما يحل العطاء يزين وما يدفع عنه بذا الاعراض
ويوجب كله الاحتفال به ان الشاعر بهمة ابدا اثبات ممدوحه جواد ونواق
الى السوال فرحا بهم وان يبرئه من عيوب البخيل ومن قطوب المتكلف فى البذل ثم
فى ذا سلم للشاعر هذا الغرض لم ينكر فى خطرات الظنون علل النوم فى الرواح
بان يرى طيف السائل والعلة ليست هذا انما العلة فيه الاستراحة
وانى لاستغشى وما بى نعسة لعل خيالا منك يلقى خيالا

اراد لاستغشى النوم فحذف المفعول والمعنى انى اطلب ان يغشانى النوم
وانام والحال انه ليس لى نعاس رجاء ان يلقى خيالك خيالى واراك فى النوم
قالوا اشتكت عينه فقلت لهم من كثرة القتل
نالها الوصب حمرتها من دماء من قتلت والدم فى النصل
شاهد عجب العنان لان المعتبر الوصب التعب بوله من قتلت العائد الى
الموصول محذوف يريد قتلهم النصل السيف وقوله شاهد عجب اى شاهد
صادق تعجب من عدالته والمعنى قال الناس اشتكت عين هذا الحبيب ورمدت
فقلت لهم كلا من كثرة قتلها العشاق نالها الوصب واصابها التعب حمرتها
التى ظننتم انها من الرمد من دماء مقتوليها ثم قال والدم فى السيف شاهد صادق على انه
شكت فى دم وقتيل ان عينيه كالنصل فى التاثير على حمرة عينه من الرمد بانها
من دماء من قتلهم من العاشقين ومعلوم ان هذا ليس بعلة. قوله اتتنى
تؤنبنى بالبكاء . فاهلا بها وبتأنيبها تقول وفى قولها
حشمة اتبكى بعين ترانى بها فقلت اذا استحسنت
غيركم امرت الدموع بتأديبها الابيات لابن المعتز الضمير
فى اتت للحبيبة قال الجوهرى انبه تانيبا عنفه ولامه وقوله تؤنبنى فى محل النصب
على الحال وقوله فاهلا بها وبتأنيبها اعتراض بين كلمة الشاعر وهذه الكلمة تقولها
المستلذ للشىء المستطيب الشيخ له ومعناه بالفارسيه خوش باد قال الجوهرى
الحشمة الاستحياء وقوله تؤنبنى وقوله تقول حالان مترادفان على الخبر اتتنى
او متداخلان فيكون العامل فى الاخرى تؤنبنى ويجوز ان يكون قوله وفى قولها

معناه بالفارسيه

بعا
حشمه مجاز والحقيقة ان لما عند قولها حشمه وقوله ابكي بعينين تراني
مفعول للقول والاستفهام للانكار التوبيخي وقوله وشاديها يحتمل ان يكون
المصدر مضافا الى المفعول والفاعل متروك والضمير للعير وان يكون مضافا الى الفاعل
والمفعول محذوف والضمير للدموع قوله يا واشيا حسنت فينا اساءته
نجى حذارك انساني من الغرق البيت لمسلم ابن الوليد قوله حذارك
اضافة المصدر الى المفعول اراد حذاري اياك وقوله انساني يريد انسان عيني اراد
بالاساءة الواشي وشايته والمعنى يا ايها الواشي الذي قد حسنت
في حقنا اساءته وشايتك لانه منعني خوفك من البكاء وخلص انسان
عيني من الغرق في الدموع لما كان حسن اساءة ممتنعا عادة بين له علة
وهي قوله نجى حذارك قوله فكمعنى بيت فارسي ترجمته قوله ترجمته
على لفظ المصدر لا الاخبار عن النفس لو لم تكن نية الجوزاء
خدمته لما رأيت عليها عقد منتطق حول الجوزاء كواكب
يقال لها نطاق الجوزاء المنتطق الذي شد النطاق على كون الكواكب
كالنطاق للجوزاء بنيتها خدمة للممدوح ولولاها لما شدت النطاق قوله
ربى شفعت ريح الصبا لرياضها الى المزن حتى جادها وهو هامع
كان السحاب الغر غيبن تحتها حبيبا فما ترقا لهن مدامع
البيتان لابي تمام من قصيدة يصف فيها قومه ويفتخر بهم والضمير في تحتها للديار
البلاقع في البيت قبله وهو الا ان صدري من عدائي بلابل عشية
شاقتني الديار البلاقع وقوله ربى جمع ربوة بالحركات الثلاث وهي

المكان

المكان المرتفع والمرتفع ربى على انه خبر مبتدأ محذوف يعود الى تلك الديار
البلاقع ربى او مبتدأ والخبر محذوف اي في تلك الديار ربى وقوله جادها
من الجود وهو المطر العظيم القطر الهامع السائل السحاب جمع سحابة الغر
جمع اغر وهو الابيض والمراد بالسحاب الماطرة المغزيرة الماء وقوله
ترقا اي ترقأ بالهمزة فخفف المدامع جمع مدمع وهو العين وقد يراد
به الدمع والمراد ههنا الدموع وقوله شفعت شفاعة ريح الصبا للرياض
يعني ان الصبا شوقته اليها وجلبها بتلاقيها فيها والمعنى تلك الديار ربى بلك
الديار ربوات صارت الصبا شفيعة لرياضها الى المزن فامطر فيها مطرا
جودا والحال ان المزن هامع سائل كأن السحاب الغر الكثير المطر لكثرة
امطارها غيبت تحت هذه الربى حبيبا لها فما ترقأ مدامعها ولا تسكن دموعها
كما لا ترقى دموع من غيب حبيبا تحت الارض رحل العزاء
برحلتي فكانما اتبعته الانفاس للتشييع البيت لابي الطيب
العزاء الصبر يقول ان ارتحل الصبر عني بسبب ارتحالي عنكم وصعدت الانفاس
متتابعة فكانه جعلها تابعة للعزاء للتشييع فهي صفة عدة متصلة قوله
احلامكم لسقام الجهل شافية كما دماؤكم تشفي من الكلب
الكلب بكسر الكاف شبيه بالجنون من عض الكلب الكلب وهو الذي
يكلب باكل لحوم الناس حيث لا يكن يشبعه حتى لا يغضب انسانا
الا كلبه وقد يقال ان من عضه ينبح نبح الكلب ويفتك به بسبعة ايام فان يال
هنا بيت على خلقه الكلب برا و الامانت من عمهم والسؤال لاد والة
البحث من بين دم ملك فهو المعنى لم يثبت الاول الحقول الراجح بعقولكم

تشفي سقام الجهل المتمكن في الناس و يزيله عنهم و انتم ملوك
و الاشراف فدماؤكم تشفي من عضة الكلب الكلب وفي طريقه قتل الكامي
بنات مكارمهم و اساءة كلم دماؤهم من الكلب الشفاء وفي البيت
صنعة التفريع وهو اثبات حكم لمتعلق امر بعد اثباته لمتعلق له اخر كما
اثبت حكم الشفاء للدماء التي تعلقت بالمخاطبين بعدما اثبت في الحكم
الحكم للاحلام التي تعلقت بالمخاطبين قوله ولا عيب فيهم
غير ان سيوفهم بهن فلول من قراع الكتائب
البيت للنابغة الذبياني القراع المضاربة الكتائب جمع كتيبة وهي الجيش
والمعنى ولا عيب في هؤلاء القوم اصلا الا هذا العيب وهو ان
سيوفهم مفلولة من مقارعة الجيوش وهذا ليس بعيب بل هو نهاية
المدح فهذا تاكيد المدح بما يشبه الذم لان قوله غير ان سيوفهم يوهم
ان ما ياتي بعده ذم فاذا كان مدحا فقد تاكد المدح قوله
فتى كملت اخلاقه غير انه جواد و لا يبقي من المال باقيا
البيت للنابغة الجعدي وهو من ابيات الحماسة والمعنى هو فتى كامل
الاخلاق وليس فيه نقص الا هذا وهو انه جواد يفني ماله ولا يبقي منه
بقية وهذا غاية الكمال وفيه تاكيد المدح بما يشبه الذم فقس عليه الاول
و بعده فتى تم فيه ما يسر صديقه على ان فيه ما يسوء الاعاديا
قوله هو البدر الا انه البحر زاخرا سوى انه الضرغام
لكنه الوبل البيت لابي الفضل بديع الزمان الهمداني
من قصيدة في خلف بن احمد السجستاني زخر البحر امتلاء الضرغام

الاسد وفيه ايضا تاكيد المدح بما يشبه الذم اذ الاستدراك جار مجرى الاستثناء
والمعنى ظاهر قوله ذهبت من الاعمار ما لو حويته
لهنئت الدنيا بانك خالد البيت لابي الطيب من قصيدة
في سيف الدولة قال الواحدي هذا احسن ما مدح به ملك وهو مدح موجه
ذو وجهين وذلك انه مدحه في المصراع الاول بالشجاعة وبتقليل كثرة الاعداء
فقال نهبت اعمار الاعداء بقتلهم ما لو عشته كانت الدنيا مهناة ببقائك
فيها خالدا وهذا هو الوجه التام من المدح جعله جمالا للدنيا تهنأ الدنيا ببقائه
فيها ولو قال لو عشته لبقيت خالدا لم يكن المدح موجها
اقلب فيه اجفاني كاني اعد بها على الدهر الذنوبا
البيت لابي الطيب المتنبي في مدح للملك قال الواحدي يقول لكثرة تقليبي
لاجفاني كاني اعد على الدهر ذنوبه اي كما ان ذنوب الدهر كثيرة
لا تفنى كذلك تقليبي لاجفاني كثير فلا نوم هناك وفي البيت صنعة
الادماج وهو ان يضمن كلام سيق لمعنى معنى اخر كما ضمن الشاعر كلامه الذي
سيق لمعنى وهو وصف الليل بالطول معنى اخر وهو الشكاية عن الدهر
قد نفض العاشقون ما صنع الهجر بالوانهم
على ورقه نسب هذا البيت في الايضاح الى ابن المعتز ونسبه بعض الفضلاء
في شرح كتابه المشتمل على وصف الخيري الى ابن الرومي وروى قد خلع العاشقون
وقبله خيري ورد اتاك في طبقه قد ملأ الخافقين من عبقه
وهو ورد اصفر ضمن الكلام الذي سيق لمعنى وهو صفرة الخيري معنى اخر

وهو الغزل او بيان صفره الوان العاشقين التي اورثهم اياها هجر الحبيب والمعنى
ظاهر قوله ولابدّ لي من جهلة في وصاله فمن لي
بخلٍّ اودع الحلم عنده البيت لابن نباته قوله في وصاله اي لاجل
وصاله ولادراكه او في طلبه وتحصيله وقوله فمن لي اللام متعلق بمحذوف
اي فمن يضمن لي بخلّ اي بخليل والمعنى لابد لي من استعمال جهل وجري على موجبه
وترك عمل بمقتضى العقل لحصول وصال هذا الحبيب لان وصله لا يتيسر بالحلم
فمن يضمن لي بصاحب يصلح لان اودع عنده حلمي يعني لا اجد من الاخلاء من يصلح
لهذا الامر ضمن الغزل الفخر بكونه حليما وضمن الفخر بحلمه شكاية الزمان وتغير
الاخوان قوله انّ دهرنا اسعافنا في نفوسنا
واسعفنا فيمن نحبّ ونكرم فقلت له نعماك
فيهم ودع امورنا أتِمَّ المهمّ المقدّم البيت لعبد الله بن عبد الله
في تعنيه بعض الوزراء وهو عبد الله بن سليمان الاسعاف الانجاز قوله اسعافنا
يريد اسعاف حاجتنا في نفوسنا قوله واسعفنا اي واسعف حاجتنا في قوم نحبهم
ونكرمهم قوله نعماك نصب بفعل مضمر يفسره الظاهر اي اتمم نعماك اتممها والمعنى
الى الدهر انجازنا في نفوسنا من الحاجات وانجز حاجتنا في قوم هم محبون البتّ
مكرمون عندنا فقلت للدهر اتمم فيهم ما ابتدأته من النعم واترك امورنا فان امرهم
عندنا مهم والمهم ابدا مقدم فقدّم الاهم قوله خاطلي عمرو قبا
ليت عينيه سواء البيت لبشار معنى البيت ظاهر وبعده قلت شعرا
ليس يدري امديح ام هجا اذا ما تميمي اتاك مفاخرا

نقل عدّ عن ذا كيف اكلك للضب البيت للفرزدق الافضل قولهم
عد عن ذا اي اصرف المراد انصرف عنه الى غيره ولعل اصله عدّ همك الى غيره قوله
ذا اشارة الى التفاخر الذي دل عليه مفاخرا والمعنى ظاهر
وقد علمت سلمى وان كان بعلها بانّ الفتى يهذي وليس بفعال
قوله وان كان بعلها اعتراض بين علمت ومفعوله وقوله يهذي يريد يهذي في
اقواله والعادة بالفعل وليس بفعال لما يقوله ويهذي به وقوله يهذي
هزل يراد به الجد قوله ايا شجر الخابور مالك مورقا
كانك لم تجزع على ابن طريف البيت للخارجية في مرثية ابن طريف
الخابور من نواحي ديار بكر اورق الشجر صار ذا ورق وانتصب مورقا
على الحال على ان العامل ما في قوله مالك من معنى الفعل والمعنى ظاهر قوله
المع برقٍ سرى ام ضوء مصباحي ام ابتسامتها بالمنظر
الضاحي البيت مطلع قصيدة للبحتري اللمع اللمعان الضاحي الظاهر
يقول على سبيل التجاهل المعانِ برقٍ سارٍ ام ضوء مصباحي ام ابتسام
الحبيبة بالمنظر الظاهر ما اراه وشبه ابتسام الحبيبة بالبرق
وما ادري وسوف اخال ادري اقوم آل حصن ام نساء
البيت لزهير تقال خلت اخال واخال طائفة مكثر استعمالها في السنة
غيرها حتى صار اخال كالمرفوض قوله اخال اعتراض بين سوف وما تتضمنه من الفعل
وقد حذف مفعولاه والتقدير وسوف ادري اخال علمي حاصلا ووجه قوله
وما ادري وسوف ادري الى قوله اقوم آل حصن ام نساء وتحقيق المعنى وما ادري

ما تقتضيه السوال من الجواب وهم انهم رجال او نساء وسوف ادري ذلك
لعني ما ادري في الحال ان اشراف قبيلة ال حصن رجال ام نساء وفي الذال الثاني
اعلم ذلك وقد تحقق عنده انهم رجال ولكن سلك طريق التجاهل مبالغة
في الذم ويستدل بهذا البيت ان القوم مختص بالرجال قوله

يا ظبيات القاع قلن لنا ليلاي منكن ام ليلى من البشر

هذا البيت نسبه في الكتاب الى الحسين بن عبد الله ونسبه بعض الفضلاء الى المجنون
الظبي معروف وجمع القلة اظب وجمع الكثرة ظباء وظبيات بالتحريك
القاع المستوي من الارض والجمع اقواع واقوع وقيعان صارت الواو ياء
لكسرة ما قبلها واضاف الظبيات الى القاع لكونها فيه ويجوز ان يكون التجاهل
في البيت غير التدله في الحب وهو التنبيه على شدة شبهه ليلى للظباء بحيث
لا يمكن لذي العقل تميزها منها والمعنى ظاهر قوله

ايا ظبية الوعساء بين جلاجل وبين النقا اانت ام ام سالم

البيت لذي الرمة والوعساء رابية من الرمل لينة يريد اانت احسن ام ام سالم
فحذف الخبر كذا قيل والجلاجل بالجيمين موضع والمعنى ظاهر

الوعساء

ومن ابيات المفتاح في هذا المقام

قول ذي الرمة اذاك ام نمش بالوشي اكرعه

اذاك ام خاضب بالسي مرتعه كل واحد منهما صدر بيت تمام الاول
مسفع الخد غاد ناشط شبب وتمام الثاني ابو ثلاثين امسى

وهو تتقلب في وجه نمش وثور نمش التوائم فيها خطوط سود
والاكرع جمع كراع وهو ما دون الكعب من الدابة وما فوق الركبة
من الانسان مسفع الخد اي اسود وكل ثور وحشي اسفع اسفع غاد نغدو
من كناسه الى مرتعه وثور ناشط خارج من ارض الى ارض الشبب والشبوب
والمشبب الثور المسن وقال الذي عدلت اسنانه وجعله شببا وجعله
فتيا لانه اصلب له واكثر لعدوه يقول اذاك اي الحمار الذي افلت عن القانص
شبه ناقتي ام ثور نمش اكرعه بالوشي مخطط قوائمه بالنقش اسود الخد غاد
ويغدو من كناسه الى مرتعه ناشط خارج من ارض الى ارض مسن قوي شبه ناقتي
قوله اذاك ام خاضب الخاضب الظليم وانما سمي خاضبا لانه اذا اكل الربيع
احمرت ساقاه واطراف السنة السي مرتع مستوي من الارض قوله ابو ثلاثين يريد افراخه
او بيضاته والمعنى اذاك اي الثور الوحشي شبه ناقتي ام ظليم خاضب ساقه
لنبت الارض مرتعه ابو ثلاثين فرخا او بيضه امسى ودخل الماء وهو تقلب الى افراخه
او بيضاته شبه ناقتي والظليم تضرب به المثل في العدو وقال اعدى من الظليم
لا سيما اذا انقلب الى افراخه مساء قلت تغلت اذ اتيت

مرارا قال تغلت كاهلي بالايادي قلت طولت
قال لا بل تطولت وابرمت قال حبل ودادي التطول التفضل
والانعام ومفعول طولت محذوف يريد طولت الاقامة والاتيان والابرام
الاملال والاحكام قال ابرمه الله وابرم الحبل احكمه قوله حبل ودادي
منصوب بفعل مضمر يريد ابرمت حبل وداد اراد المتكلم بقوله تغلت

السي

أي حملتك المؤنة وثقلتك بالاتيان غير مرة فحمله المتى طب على انك منّنت
علىّ واحسنت اليّ باتيانك فعلت كما هي بالايادي والنعم اذ الاتيني حمل
اتيانه مرارا بمنزلة الايادي منه وهو كما ترى حمل للفظة ثقلتك على خلاف مراد
المتكلم مما تحتمله بذكر الايادي واراد المتكلم بقوله ابرمت اني امللتك بكثرة
الاتيان فاخرجه المتى طب على انك احكمت حبل المودة وقويت اسبابها
بكثرة الاتيان وهو ايضا حمل للفظة ابرمت على خلاف ما اراده المتكلم
مما تحتمله بذكر حبل الوداد قوله غالطتني اذ كست جسمي الضنا
كسوة عرّت من اللحم العظاما ثم قالت انت عندي
في الهوى مثل عيني صدقت لكن سقاما السان للقاضي الارجاني
التستان الحمرة غالطت المحبة الضنا الهزال مصدر ضني يضنى من باب علم وقوله
الضنا مفعول ثان لكست ان روى كسوة بكسر الكاف وهي اسم للباس فهي بدل
من الضنا وان روى بفتحها فهي مصدر ويجوز على رواية الكسر ان يكون من باب اقامة الاسم
مقام المصدر وعلى رواية الفتح ان يكون من اقامة المصدر مقام الاسم واياما كان فقوله
عرت من اللحم العظاما وقع صفة لقوله كسوة قصدت المحبة بقولها مثل عيني على خلاف مرادها
مما تحمله بذكر السقام قوله ان قال قد ضاعت فيصدق انها
ضاعت ولكن منك يعني لو نعى او قال قد وقعت فيصدق انها
وقعت ولكن منه احسن موقع السان لابن دويد المغربي الغمر في مال ولد
ويعني ومنه للقاضي الذي اودع رجل عنده امواله فادعى ضياعها والغمر وضاعت
ووقعت للعوال في الخطاب منك ويعني للرجل المودع وقوله انها مفعول لصدق

وقوله

وقوله منك يعني لو نعى للعدد الكلام ولكن يعني ضاعت منك وقوله نعى اعتراض
يريد لو نعى ويحفظ ما ادعى القاضي بقوله ضاعت الاموال ومن في قوله منه للتجريد
اراد القاضي بقوله ضاعت وتعذر ضياعها من يده ووقوعها في التلف فحملها
الشاعر على ضياعها من الرجل المودع الذي هو رب المال ووقوعها في يد القاضي
فهذا كما ترى حمل للفظ ضاعت ووقعت على خلاف مراد القاضي مما تحتمله بذكر
منك واحسن موقع والمعنى ظاهر قوله واخوان حسبتهم دروعا
فكانوها ولكن للاعادي وخلتهم سهاما صائبات
فكانوها ولكن في فؤادي وقالوا قد صفت منا قلوب
لقد صدقوا ولكن من ودادي الابيات لابي العلاء المعري في ذم
اخوان زمانه وقوله حسبتهم دروعا معناه حسبتهم اسباب الوقاية لي كما تقي
الدروع فكانوا دروعا واسباب الوقاية لكن للاعادي وقوله صائبات
وقوله صائبات يقال صاب السهم الهدف يعني اصابه وظننتهم سهاما مصيبات
لما ارمته بهم فكانوا سهاما مصيبة نشانه ولكن في فؤادي وادعوا صفاء قلوبهم
لقد صدقوا في ذلك ولكن صفت عن مودتي وانما قال في هذه الابيات وونس
منه اي من القسم الثاني من القول بالموجب وهو حمل لفظ وقع في كلام الغير على
خلاف مراده مما تحتمله بذكر متعلقه لانه ليس لفظ الدروع والسهام التي حملت على
خلاف المراد بذكر الاعادي والفؤاد واقعة في كلام الغير ولذلك قال البيتان
الاولان بخلاف الثالث فان فيه حمل لفظ وقع في كلام الغير على خلاف مراده
بذكر متعلقه كما حمل الشاعر قولهم صفت منا قلوب وقد ارادوا به صفاءها من الحقد
والحسد على خلاف مرادهم مما تحتمله وهو صفاؤها وخلوها من وداده بذكر قوله من ودادي

دي

بعُتَيبَةَ بن الحارث بن شهاب
ان يقتلوك فقد ثللت عروشهم

البيت لرجل من بني نصر بن قعين والمرثي ذؤاب بن اسما الثكل العدم وتعالى ثلّ عرشه اذا تضعضعت حاله واتضع عزه قال المرزوقي يقول لهم ان يقتلوك وقد كانوا قتلوه يريدان يجحوا البغلك وصاروا يتفرحون به فقد اثرت في عزهم وهدمت اساس مجدهم بقتل رئيسهم عتيبة بن الحارث قوله قتلنا بعبد الله خير لداته ذؤاب بن اسما ابن زيد بن قارب السلولريد بن الصمة عبد الله اسم عتيبه بن الحارث وكان اخا دريد بن الصمة اللدات الاتراب وهم الذين اتفق زمان ولادتهم انتصب ذؤاب على انه عطف بيان لعوله خير لداته او بدل منه ويجوز ان يروى خير لداته بالجر ويكون مدلا عن عبد الله وانتصب ذؤاب بعلنا والمعنى قتلنا بسبب قتل بنا وهو اخي عبد الله بن الصمة خير اترابه وافضل اقرانه وهو ذؤاب او قتلنا بقتل عبد الله وهو خير اترابه ذؤاب بن اسما
هذا اخرابيات تضمنها القسم المعنوي من البديع
حدق الآجال آجال والهوى للمرء قتال الاول جمع اجل بكسر الهمزة وسكون الجيم وهو القطيع من بقر الوحش والمراد بها النساء الحسان والثاني جمع اجل بفتح الهمزة والجيم والمراد به الموت والمعنى عيون النساء الشبيهة بالظباء جالبات للموت والعشق قاتل للانسان وفيه نهي عن النظر الى الحسان والتعرض للهوى قوله اذا الخيل جابت قسطل الحرب صدعوا صدور العوالي في صدور الكتائب البيت لابي تمام القسطل الغبار صدعوا كسروا العوالي جمع عالية الرمح وهي ما دخل السنان فيه وصدور العوالي اعاليها وصدور الكتائب نحورها والكتائب الجيوش

ج

جمع كتيبة يصف قوما بالشجاعة يقول اذا جابت خيل هؤلاء القوم غبار الحرب وقطعته بالخوض فيه كسروا اعوالي رماحهم في نحور كتائب اعدائهم بالطعن فيها قوله ما مات من كرم الزمان فانه يحيى لدى يحيى بن عبد الله البيت لابي تمام في يحيى عبد الله البرامكي والمعنى كل كرم مات واندرس فانه يحيى ويتجدد عند هذا الممدوح لانه ذو كرم وجود يحيي الكرم ويجدده ووقع في ديوان مصحح هذا البيت هكذا من حادث الزمان فانه اراد بحادث الزمان ما يحدث فيه من حوادثه ونوائبه والمعنى كل من حادث الزمان وابتلي لشدائده المفضية به الى الهلاك فانه يحيى لديه ويتخلص منها وسميته يحيى ليحيى فلم يكن الى رد امر الله فيه سبيل الغرض تسميته وفيه للولد المرثي وقوله الى رد امر الله فيه اي حكمه في حقه وهو حكم الموت والمعنى ظاهر وفيه تحسر وان كان خبرا قوله ولا تله عن تذكار ذنبك وابكه بدمع يضاهي الوبل حال مصابه ومثّل لعينيك الحمام ووقعه وروعة ملقاه ومطعم صاحب الصعاب للحريري نهي عن الشيء غفل عنه المضاهاة المشابهة الوبل المطر العظيم القطر المصاب مصدر صاب المطر يصوب اذا سال التمثيل التصوير الحمام الكسر الموت الوقع الوقوع الروعة الخوف والملقى اللقاء وقوله وروعة ملقاه اي روعة عند لقائه في لقائه والمطعم الطعم الصاب نبت مر والمعنى لا تغفل عن ذكر ذنبك وابكه ندامة على ارتكابه بدمع يشابه ذلك الدمع الوبل حال صوبه وسيلانه وصور لعينيك الموت ووقوعه وخوفا عند لقائه وفي لقائه وطعم مرارته واجعل هذه الاحوال نصب عينيك لتمنعك ذلك

بلاغ م

من الخوض فيما لا يعنيك قوله اذا لم يكن فى ذاهبه

فدعه فدولته ذاهبه البيت لابى الفتح البستى الاول مركب من ذا الجنى — شرا زابى الفتح البستى

الصاحب والهبة وهى العطايا والثانى اسم فاعل من ذهب والمعنى اذا لم يكن الملك

صاحب عطاء وجواد فاتركه فان دولته على الذهاب والزوال ومن حث

للملوك على الجود والكرم قوله حملتكم قد اخذ الجام ولا جام لنا

ما الذى ضر مدير الجام لو جاملنا هذا ايضا لابى الفتح البستى قوله لو جاملنا — بزاز البستى

المجاملة المعاملة بجميل جواب لو فى قوله ما الذى ضر والاستفهام للانكار يريد

لو جاملنا الساقى وسقانا لم يكن شى ضره وهذا عتاب للمخاطب وفيه تحسر على حرمانه

لا تعرضن على الرواة قصيدة ما لم تبالغ قبل فى تهذيبها

فمتى عرضت الشعر غير مهذب عدوه منك وساوسا تهذى بها

قوله ما لم تبالغ ما مصدريه واسم الزمان قبلها محذوف قبل مبنى على الضم يريد

قبل العرض قوله تهذيبها هو مصدر هذب الشى نقحه وقوله وساوس

تهذى بها هو مضارع هذى اذا الكلم بما لا فائدة فيه والجملة صفة للوساوس

والمعنى لا تجترئ على عرض القصيدة على الرواة ما دمت عدم اجتهادك ومبالغتك

فى تنقيحها فانك كلما عرضت الشى غير منقح عدت الرواة ذلك الشعر وساوس

وخطرات الشيطان وهذيان المبرسم قوله فالحسن يظهر

فى شيئين رونقه بيت من الشعر او بيت من الشعر

البيت لابى العلا المعرى المصراع الاخر بيان لشيئين وهذا البيت نتيجه

البيت الذى قبله وهو حسنت نظم كلام توصفين به ومنزلا بك معمورا

من الخفر الخفر الحيا والخطاب للحبيبه والمعنى ان الشعر الذى توصفين به

وتذكرين فيه يحسن والمنزل الذى تسكنين فيه معمورا بك من خفرك

لان خفرها يمنعها من الخروج منه فيصير معمورا فلذلك حسنك يظهر رونقه

فى بيت من الشعر الذى توصفين به او فى بيت من الشعر الذى تسكنين فيه والخيمة

قوله يمدون من ايد عواص عواصم تصول باسياف قواض قواضب

البيت لابى تمام من قصيدة فى سالف دلف من ح قوله من ايد زايد وقوله عواص

جمع عاصية اسم فاعل من عصى بالسيف فى اساس البلاغة وتقال عصاه بالعصا

وعصى بالسيف اذا ضربه بهما وقوله عواصم جمع عاصمة اسم فاعل من عصمه اذا حماه

وحفظه قوله قواض جمع قاضية اسم فاعل من قضى عليه اذا حكم اى باسياف حاكمة

بالقتل وقوله قواضب جمع قاضبة من قضبه اذا قطعه يصف قوم الممدوح

يقول هولاء القوم يمدون للضرب يوم الحرب ايديا عواصى ضاربات بالسيف

عواصم حاميات للاولياء او لكل من ياوى اليهم بالمدافعة وانهم يصول

تلك الايدى باسياف قواض حاكمات على الاعداء بالهلاك قواضب قواطع

لما تصيبه قوله لئن صدفت عنا فربت انفس صواد الى تلك

الوجوه الصوادف البيت للبحترى صدف عن الشى اعرض عنه تقال انا

صديان الى حديثك اى مشتاق اليه ولى احشاء اليه صواد اليك اى مشتاقة

وهو من صدى اى عطش وتقال انا شديد العطش الى لقائك ولى عطش اليك

الضمير فى صدفت للوجوه واللام فى لئن موطئه للقسم والمعنى والله لئن اعرضت

عنا وجوه الاحبة فكثير من نفوس العاشقين صواد مشتاقة الى تلك الوجوه الصوادف

المرضات عنهم لا نزول الاشتياق مع اعراضها ايها الصاحب

الذي فارقت عيني ونفسي منه السنا والسناء نحن

في المجلس الذي يهب الراحة والمسمع والغنى والغناء نتعاطى

التي تنتشي من اللذة والرقة الهوى والهواء فاته

تلف راحة ومحيا قد اعدا لك الحبا والحياء الابيات لبعض

ملوك العرب كتب بها الى صاحب له يدعوه الى مجلس الانس قوله منه اي من فراقه وقوله

السنا والسناء الاول بالقصر وهو النور والثاني بالمد وهو الرفعة وفي البيت لف ونشر

على الترتيب يريد فارقت عيني النور ونفسي الرفعة والعزة من فراقه ويجوز ان يكون بعده

ويجوز ان تكون من في قوله منه للتجريد جعل نفسه سناء وسناء قوله نحن في المجلس

وتعال وهب الشيء والكثير وهب له الشيء ويجوز ان يريد يهب للراحة بحذف

الحرف واوصل الفعل الراحة الكف المسمع بكسر الميم آلة السماع وهي الاذن وقوله

الغنى والغناء الاول مقصور وهو الاستغناء والثاني ممدود وهو الاغنية المردود

وفي البيت لف ونشر على الترتيب يريد يهب المجلس للكف الغنى ويملاها بالمال

وللاذن الاغاني يعني فيه بذل المال وضرب الاوتار قوله نتعاطى التي التعاطي التناول

تناه وانشاه بمعنى والمفعول الاول محذوف اي تنتشي التعاطي وقوله

نتعاطى التي اي الخمر التي وصفها باللذة على زعم قوم وتوصف بالرقة واللطافة

وقوله الهوى والهواء الاول مصدر هويه اي احبه وهو مقصور وهو موصوف

باللذة عند المحبين والثاني معروف وهو ممدود والهواء يوصف بالرقة وفيه

لف ونشر مرتب يعني نتناول الخمر التي تنتشي منها ولها من لذتها الهوى والعشق

مع ما فيه من اللذة ومن رقتها ولطافتها الهواء مع رقته ولطافته وقوله فاته الضمير

للمجلس وقوله تلف معناه تجد يقال الفاه وجده وهو مجزوم لانه جواب الامر

الراحة الكف والمحيا الوجه قوله الحبا والحياء الاول بالقصر وهو المطر والمراد به

ههنا العطاء والثاني بالمد وهو الاستحياء وفيه ايضا لف ونشر مرتب والمعنى ائت

مجلسا تجد فيه كفا اعدت وهيأت لك العطاء ووجها اعد وهيأ لك الحياء

قوله اعدا فيه تغليب الحيا على الراحة واراد القايل بها كفه ووجهه وقصده

من وصف مجلسه ونفسه بما وصف ترغيب صاحبه فيه وتشويقه اليه لا الى غيره

فتامل قوله ان البكا هو الشفا من الجوى

بين الجوانح البيت للخنساء الجوى حرقة القلب وهذا الكلام رد لمن لامها

على كثرة بكائها على اخيها صخر قيل بكت عليه حتى ابيضت عيناها

هل الى فات من تلاق تلاق ام لشاك من الصبابة شاف قوله

من تلاق بيان لما فات وقوله تلاق هو مصدر تلاقى الامر تداركه واصلحه وقوله

لما فات معمول المصدر وقوله لشاك معمول شاف واراد بالشاكي نفسه ويجوز

ان يراد بالشافي الشفاء والمعنى هل تدارك واصلاح للتلاقي الفائت

بتلاق آخر ام هل شاف او شفاء لصب شاك من محن الصبابة مبتلى بشدائدها

تمنى تلاقي الاحبة والاشتفاء من دار المحبة قوله ممنعة منعمة

رداح يكلف لفظها الطير الوقوعا البيت لابي الطيب امراة منعمة

ذات نعمة والممنعة الممنوعة المحفوظة والرداح الضخمة العجيزة يكلف يتعدى الى

مفعولين الاول الطير والثاني الوقوع يصف حبيبته بنعومة البدن والتمنع

وعظم الردف وعذوبة الكلام معمول الاول ناعمة البدن متمنعة عظيمة الكفل يكلف

لفظها طيعة الجو الوقوع على الارض وهذا مثل والمعنى كلاهما يقرب البعيد

ويسهل العسير ويؤنس النافر ويطمع البائس النبيذ بغير

النغم غم ودعة الدسم سقم هذا من كلام الناس النغم جمع نغمة قال

الجوهري فلان حسن النغمة اذا كان حسن الصوت طعام كثير الدسم وهو ودك اللحم

والشحم يريد شرب النبيذ وغيره بغير الاصوات الحسنة والالحان الرخيمة غموم وبغير

الاطعمة الدسمة الشهية سقوم قوله فيا دمع انجدني على ساكني نجد

قوله وانجد تحرم من بعد اتهام داركم البيت اي تهام انجدتم ذهبتم

الى نجد والاتهام الذهاب الى تهامة وقوله بعد اتهام داركم معناه بعد كون داركم

بتهامة وقوله يا دمع بجوزه الضم والكسر انجدني اعني يقال انجده اعانه يخاطب

احبته ويقول ذهبتم الى نجد وتركتموني بعد نزولكم بتهامة واجتماعنا بها فيا دمع

عيني اعني على مفارقة اهل نجد وقوله فيا دمع التفات والمصراع الاول لفظه

استفهام والمعنى اسف وتحسر قوله يغشى من المجد الغبي ولن ترى

في سودد اربا بغير اريب البيت للبحتري غشي يغشى من باب علم الاعشى الذي

لا يبصر ليلا وغشي عن كذا اذا اغفل عنه قوله لن ترى الخطاب لكل احد الارب الحاجة

والاريب العاقل والمعنى يغفل عن المجد واكتسابه الاغنياء ولن تشاهد في السودد

وحصوله حاجة لاحد الا للعقلاء وكانه قصد به التعريض باعداء الممدوح وفيه الحث

على كسب المجد والشرف قوله قسمت صروف الدهر باسا ونائلا

فمالك موتور وسيفك واتر البيت للمتنبي ذهب الباس الشدة

والشجاعة النائل العطاء والنوال مثله والموتور المغلوب الذي اخذ منه الوتر

والواتر الغالب الذي اخذ وتره ويجوز ان يرفع صروف الدهر وانتصب

باسا بقسمت والمعنى قسمت باسك ونائلك وفرقتهما في صروف الدهر وحوادثه

فصار سيفك واترا يقتلك الاعداء به وصار مالك موتورا يتفرقك بين

ذوي الحاجات ويجوز ان ينصب صروف بقسمت وباسا ونائلا على التمييز او بحذف

حرف الجر اي بباس ونائل والمعنى قسمت صروف الدهر وفرقتها وابلغتها بالباس

والنائل او فرقتها وقسمتها بباسك ونائلك قوله واذا امار بالجودك

هبت صار قول العذول فيه هباء البيت للبحتري والضمير في به

للجود قوله هباء اي شيئا غير ملتفت اليه والمعنى ظاهر وروي فيها وفيك هو

اصح قلت لعل وجه كونه اصح ان المقصود في الكلام المتعارف اعادة الضمير اليه

اولى سريع الى ابن العم يلطم وجهه

وليس الى داعي الندى بسريع هذا البيت قدم في باب حذف المسند اليه

سكران سكر هوى وسكر مدامة انى يفيق

فتى به سكران سكران مبتدا حذف خبره اراد في سكران وقوله سكر هوى

وسكر مدامة بيان لسكران قوله انى اي كيف ومن اين يقال افاق من السكر

صحا وزال عنه اراد بالفتى نفسه او كل فتى وهذا استبعاد للافاقة قوله

تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشية من عرار البيت للصمة بن عبد الله

القشيري وهو حماسي قال المرزوقي الشميم مصدر واكثر ما يجيء فعيل مصدرا

في الاصوات كالصهيل والشحيج ومثله الغدير والنكير ويقال تمتعت

بكذا وبكذا والعرار بقلة ناعمة صفراء طيبة الريح والواحدة عرارة وقال

الخليل العرارة البهارة البرية ويقال هو شجرة وقوله من عرار للاستغراق

الجنس وموضع من عاد رفع على انه خبر اسم ما وموضع تمتع من شمم البيت نصب
لانه مفعول اقول في البيت قبله وهو اقول لصاحبي والعيس تهوي
بنا بين المنيفة والضمار تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشية من عرار يقول اني اجاري رفيقي واباته قصتنا والرواحل تسرع
بين يدي الوصعر واقول في اثناء ذلك متلهفا استمتع بشم عرار نجد فانا بعد
اذا مسينا لخروجنا من ارض نجد ومنابته قوله ولم يحفظ مضاع المجد شيء
من الاشياء كالمضاع البيت لابي تمام قوله مضاع المجد اي المجد المضاع ونظر بقوله كالمضاع
مولهم سحق عمامه يقول لم يحفظ المجد الذي كاد يضيع شيء مثل المال الذي اضيع بالبذل
والتفريق وهذا حث على الجود قوله ومن كان بالبيض الكواعب مغرما
فما زلت بالبيض القواضب مغرما البيت لابي تمام قوله بالبيض الكواعب
اي بالنساء والبيض وهي جمع بيضاء وجمع كاعب وهي الجارية حين يبدو ثديها
للنهود وقوله بالبيض اي بالسيوف البيض وهي جمع ابيض والمراد بياضها
انها مصقولة المغرم المولع وقد اغرم بالشيء اولع به والمعنى من كان مولعا
بمغازلة الحسان فانك ابدا مولع بالسيوف ومنازلة الاقران
وان لم يكن الا معرج ساعة قليلا فاني نافع لي
قليلها البيت من ابيات نسيب الحماسة وقبله الما على الدار التي لو وجدتها
بها اهلها ما كان وحشا مقيلها انتصب معرج على انه خبر لم يكن اراد وان لم يكن
الالمام وهو النزول الا معرج ساعة وقوله الا معرج ساعة يريد الا تعريج ساعة
ولم يرض بان اضاف المعرج الى الساعة حتى وصفه بقوله قليلا وهذا على هذا
التقدير يكون من الصفات الموكدة لا المقيدة ولا الممتنع ان يريد تعريجا قليلا في ساعة

بكمن

فيكون الصفة مقيدة وقوله فاني نافع لي قليلها يجوز ان يرتفع قليلها بنافع ونافع
خبر ان كانه قال فاني ينفعني قليلها ويجوز ان يكون قليلها مبتداء ونافع خبر له تقدم
عليه والجملة في موضع خبر ان والتقدير اني قليلها نافع لي يلتمس عن صاحبيه زيارة ره
دار حبيبته وان كان ساعة والمعنى انزلا وقفا بالدار التي لو وجدتها
ما هولة بما كان موضعها خاليا موحشا لكثرة اهلها وكثرة غواشي النعم فيها وان موضعها
لم يمكن الالمام بها الا تعريج ساعة ووقوف ساعة فان قليلها ينفعني ويشفي غليل
وجدي وقوله قليلها يريد قليل التعريج في الساعة قوله دعاني
من ملامكما سفاها فداعي الشوق قبلكما دعاني
البيت للقاضي الارجاني الاول تثنيه دع والثاني فعل ماض وقع خبرا للمبتدا
وهو داعي الشوق والسفاه والسفه قلة العقل واصله الخفة يقال زمام
سفيه وانتصابه على المفعول له والعامل فيه ملامكما واراد بداعي الشوق
الحب لانه سببه وجالبه والمعنى اتركاني يا صاحبي الملام الذي حملكما
عليه السفه فان الحب الذي جلب الي الشوق دعاني وجذبني اليه فاجبته
وتمكن في قلبي فلا يوثر في الملام فكفا عنه سل سبيلا
فيها الى راحة النفس براح كانها سلسبيل البيت لبعض المحدثين
قوله سل سبيلا اي اسال طريقا قوله فيها اي في الروضة يقال سلسبيل
وسلس وسلسال سلس الانحدار في الحلق سهل المساغ قال الزجاج
السلسبيل في اللغة صفة لما كان في غاية السلاسة والمعنى ظاهر
ذوايب سود كالعناقيد ارسلت فمن اجلها منا النفوس ذوايب

موضعها

ذوابه
گيسو

الاول جمع ذوابة والثاني جمع ذايبة اسم فاعل من ذاب يذوب السود جمع سوداء
العناقيد جمع عنقود شبه الذوايب في اثيثها بالعناقيد وارتفع ذوايب
بالابتداء وما بعدها صفة لها والخبر محذوف اى لهولاء النساء ذوايب سود
شبيهة بالعناقيد مرسلة ويجوز ان يكون ارسلت خبره والمعنى ظاهر

واذا البلابل افصحت بلغاتها فانف البلابل باحتساء بلابل

الاول جمع بلبل وهو طاير صغير حسن الصوت يترنم في الربيع افصح تكلم اظهره
والثاني جمع بلبال وهو الحزن والثالث جمع بلبلة بالضم وهي ابريق يكون فيها الخمر
اراد بالاحتساء الشرب قوله باحتساء بلابل يريد ما في البلابل وهو الخمر
والمعنى اذا ترنمت في الربيع الطيور فازل الاحزان بشرب الخمور قوله

مشغوف بايات المثاني ومفتون برنات المثاني البيت

للبحتري من ابيات في صفة اهل البصرة قوله بايات الكتاب قال الجوهري المثاني من القرآن
ما كان اقل من المائتين ويسمى فاتحة الكتاب مثاني لانها تثنى في كل صلوة ويسمى
جميع القرآن مثاني ايضا لاقتران اية الرحمة باية العذاب انتهى كلامه والمراد في البيت
القرآن وقوله برنات المثاني هي جمع مثنى وهو من الاعواد ما كان على وترين والثالث
ما كان على ثلاثة اوتار ورناتها اصواتها جمع رنة وهي النغمة والغاء لتفصيل
اهل البصرة اى منهم الصالحون ومنهم دون ذلك والقصد بهذا الوصف ان
البصرة مصر جامع قوله املتهم ثم تاملتهم فلاح
لي ان ليس فيهم فلاح البيت للقاضي الارجاني قوله فلاح لي الفاء للعطف
على تاملت الفلاح الفوز والبقاء والنجاة قاله الجوهري والمراد ههنا الفوز

وقوله ان ليس فيهم هي ان المخففة من المثقلة بدلالة والضمير للشان وهو في محل الرفع
على انه فاعل لاح يجوز ان يكون هذا شكاية عن جميع الناس او عن جماعة مخصوصة
والمعنى املت هولاء القوم ورجوت منهم مطالبي ثم تاملتهم وتفحصت سيرهم
ومذاهبهم فلاح وظهر لي انه ليس فيهم لاحد عنهم فوز بما املت تاملت قوله

ضرايب ابدعتها في السماح فلسنا نرى لك فيها ضريبا البيت

للبحتري الضرايب جمع ضريبة قال الجوهري الضريبة الطبيعة والسجية يقول فلان
كريم الضريبة ولئيم الضريبة والضريب المثل واصله المثل في ضرب القداح في اساس
البلاغة ضربت بالقداح وهو ضريبي لمن يضرب بها معك وهم ضربائي ومنه قولهم
ضريبة وضريبه اى مثله والمعنى لك طبايع وسجايا اخترعتها في الجود وبذل المال
ولم يسبقك فيها احد فلا نبصر مثلا لك في تلك السجايا قوله اذا المرء لم يخزن
عليه لسانه فليس على شيء سواه بخزان البيت لامرء القيس
في اساس البلاغة اخزن لسانك وسرك اى امسك والمعنى اذا لم يقدر الانسان
على امساك لسانه على نفسه فلا يكون خزانا على شيء سوى لسانه من ساير الاشياء
او من ساير اعضائه وحافظا له قوله لو اختصرتم من الاحسان
زرتكم والعذب يهجر للافراط في الخصر البيت لابي العلاء
المعري وهو من ابيات السقط الخصر البرودة وهو مصدر خصر من باب علم يخاطب احبته
ويعتذر عن مفارقته اياه يقول بعدي عنكم لكثرة انعامكم علي فانكم لو اختصرتم
من احسانكم الي ونقصتموه لزرتكم وانما فارقتكم ثم قال والماء العذب يترك
لافراطه في البرودة وتجاوزه الحد فيها فكان ان هذا يترك بهذا السبب كذلك

ابيات سقط ابي العلاء المعري

تهجرون لو فيه احسابكم　　فدع الوعيد فما وعيدك
ضايري　　اطنين اجنحة الذباب يضير ضاره بغيره
المعنى ضره الطنين الصوت شبه تهديد مخالفه و ايعاده بطنين الذباب
في استحقاره له و عدم مبالاته و لقد احسن الامير ابو فراس في قوله
و رب كلام مر فوق مسامعي　　كما طن في لوح الهجير ذباب
و قد كانت البيض القواضب في الوغى　　بواتر و هي الآن
من بعده بتر　فهي لابي تمام من مرثية في ابي نهشل محمد بن حميد و كان　البيت
قد استشهد في الحرب البواتر القواطع من بتره قطعه البتر جمع ابتر و المعنى
كانت السيوف المصقولة القواطع بواتر مواضي في ضرابتها لحسن استعماله
لها و قوة ساعده فهي بعده بتر متعطله لانه لم يبق بعده من يستعملها استعماله
قوله تجلى به رشدي و اثرت به يدي　　و فاض به ثمدي و اورى
به زندي البيت لابي تمام اثرى الرجل اذا كثرت امواله قاله الجوهري و اراد
بالثمد الماء القليل و اصله في الماء و قوله و اورى به زندي اي صار ذا ورى　المال نخ
و ورى الزند عبارة عن الظفر بالمطلوب و المعنى ظهر بسبب هذا الممدوح
رشادي و كثرت به الاموال في يدي و فاض به و زاد ماء القليل و صار به
زندي و اريا بعد صلوده و حصل لي مطالبي　قوله　حامي الحقيقة محمود
الخليقة مهدي الطريقة نفاع و ضرار　البيت للخنساء في اخيها صخر
الحقيقة ما يحق على الرجل ان يحميه من حرمه و جاره الخليقة الخلق و قوله
مهدي الطريقة يجوز ان يريد هو مهدي في الطريقة فيكون الاضافة بمعنى في

و يجوز ان يريد هو مهدي طريقته فيكون الاضافة لفظيه و المراد استقامتها
لان المهدي مستقيم و المعنى هو حام لما يحق عليه حمايته محمود الخلق مستقيم الطريقة
غير منحرف في مناهجه عن الحق مبالغ في ايصال النفع و الضر الى الاولياء و الاعداء
و مكارم اوليتها متبرعا　　و جرائم الغيتها
متورعا　المكارم جمع مكرمة و هي ما يكرم به الانسان في اساس البلاغة فعل ذلك
تبرعا من غير طلب العوض كانه يتكلف البراعة فيه و الكرم و تورع الرجل من الاثم
كفعله فتورع اولاه كذا اعطاه الغاه تركه و المعنى و رب مكارم و اياد
اعطيتها الناس متبرعا متطوعا من غير طلب الملك و رب جرائم و ذنوب
للمجرمين تركتها و عفوت عنها متورعا ممتنعا عن الانتقام عنهم
و زند ندى فواضله وري　　و زند ربى فضائله نضير　الندى
الجود و الندى المطر و البلل ذكره الجوهري و الاول مستعار من الثاني في اساس البلاغه
و له في كله فضول و فواضل الواحده فاضله اي عطايا قال الجوهري الزند
شجر طيب الرائحة من شجر البادية قال الاصمعي و ربما سموا العود زندا في اساس
البلاغة اطيب نشر من الرند و من عود الهند و هو شجر شاك بالبادية او الحنوة
او الآس الفضائل جمع فضيلة و هي كل خصلة فاضلة و ابيات الزند للندى
و الربى للفضائل مجاز و المعنى زناد امطار عطاياه واريه ذات نار لمن اقتبس
منها يظفر لمراده و زهر مناقبه و اخلاقه الشبيه بالرند في طيب النفحات
النابت في ربوات فضائله نضر طري لا نصيبه ذبول لانه يمطر عليه ابدا
سحاب كرمه　قوله　تدبير معتصم بالله منتقم　　لله مرتغب في الله
مرتغب

البيت لابي تمام من قصيدة يمدح المعتصم بالله حين فتح عمورية قوله تدبير معتصم خبر مبتداء محذوف يريد فتح عمورية تدبير معتصم اي انه اثر تدبيره وخوف معوله مرتقب يريد مرتقب لله اي خائف لان الخائف يرقب العقاب ويتوقعه ومنه فلان لا يراقب الله في اموره لا ينظر الى عقابه فيركب راسه في المعصية والمعنى هذا الفتح تدبير الخليفة المعتصم بالله المستمسك بحبله المنتقم لله من اعدائه المرتقب في الله الراغب في نيل رضاه المرتقب لعقابه الخائف منه

قوله باطراف المثقفة العوالي تفردنا باوساط المعالي

البيت لابي فراس تثقف الرمح تقويمه عالية الرمح ما دخل السنان الى ثلثه والجمع العوالي والمراد باطراف المثقفة الاسنة تفرد فلان بكذا اذا صار له ذلك دون غيره والاوساط الخيار جمع وسط والمعالي جمع المعلاة وهي الرفعة والشرف والباء متعلق بقوله تفردنا والمعنى تفردنا بخيار المعالي وتملكناها وتخصصنا بها باستعمال الرماح المقومة عواليها في الطعن للاعداء قوله

الا انعم صباحا ايها الطلل البالي وهل ينعمن من كان في العصر الخالي

البيت لامرء القيس قال الجوهري نعم الشيء بالضم نعومة اي صار ناعما لينا وكذلك نعم ينعم مثل حذر يحذر وقوله عم وانعم صباحا كلمة تحية وانتصب صباحا على التمييز وتفسير الطلل قد مر ارادبالبالي المندرس والاستفهام للانكار العصر لغة في العصر الخالي الماضي ومنه القرون الخالية والمعنى ايها الطلل المندرس بتعاقب الازمنة ليطب صباحك ناعما طيبا ثم قال راداعلى نفسه وهل ينعمن اي لا ينعم ولا يطيب بالتحية من كان

في الزمان الماضي ومرت عليه ايام وليال وهذا تاسف وتحسر على الاطلال

تفكره علم ومنطقه حكم وباطنه دين وظاهره ظرف

البيت لابي الطيب من قصيدة في القاضي احمد بن الحسين قال الواحدي اي اذا تفكر فعلم ويجتهد في المسائل الشرعية واذا انطق نطق بالحكم والحكم بين الناس وينطوي باطنه على دين الله ويظهر للناس الظرف ومكارم الاخلاق قال الواحدي قال ابن جني هذه القصيدة من الضرب الاول من الطويل وعروض الطويل ابدا يجيء مقبوضة على مفاعلن الا ان يصرع البيت فيكون ضربه على مفاعلن فيتبع العروض الضرب وليس هذا البيت مصرعا وقد جاء بعروضه سالما وهو مخلط منه واقرب من الجواب بالعرف الله هذا ان يقال انه رد مفاعلن الى اصلها وهي مفاعيلن لضرورة الشعر كان للشاعر اظهار التخفيف وصرف ما لا ينصرف واجراء المعتل مجرى الصحيح وقصر الممدود وما يطول ذكره مما يرد الاشياء فيه الى اصلها انتهى كلامه ولو قال ومنطقه حكم او نفي لصح الوزن انتهى كلام الواحدي قوله مها الوحش الا ان

هاتا اوانس قنا الخط الا ان تلك ذوابل

البيت لابي تمام وقد مر معناه قوله فاحجم لما لم يجد فيك مطمعا واقدم لما

لم يجد عنك مهربا

البيت للبحتري من قصيدة يمدح بها الفتح بن خاقان ويذكر مبارزته للاسد الضاري المستكنة للاسد الذي بارزه الممدوح الاحجام التاخر والمعنى هذا الاسد تاخر عنك حين لم يجد مطمعا فيك واقدم عليك حين لم يجد مهربا منك لعلمه انه اذا هرب لحقته قوله مودته

تدوم لكل هول وهل كل مودته تدوم

البيت للقاضي الارجاني

الاستفهام للانكار يصف خليلاً له بالوفاء والمعنى ظاهر قوله

يا خاطب الدنيا الدنية انها شرك الردى وقرارة الاكدار

البيت للحريري اي يا طالب المراة الدنية من الدناءة وهي الخساسة الشرك بالتحريك حبالة الصائد الواحد شركة الردى الهلاك مصدر ردي يردي من باب علم القرارة المقر تقدا الشيء عن موصف الدنيا بما وصف ينفر خاطبها والمعنى ظاهر

سأشكر عمرا ان تراخت منيتي ايادي لم تمنن وان هي جلت

فتى غير محجوب الغنى عن صديقه ولا مظهر الشكوى اذا النعل زلت

رأى خلتي من حيث يخفى مكانها فكانت قذى عينيه حتى تجلت

معنى الابيات مع قصتها وذكرها لما تقدم في باب حذف المسند اليه

يقولون في البستان للعين لذة وفي الخمر والماء الذي غير آسن

اذا شئت ان تلقى المحاسن كلها ففي وجه من تهوى جميع المحاسن

قوله غير آسن اراد به غير آسن بحذف شطر الصلة والآسن اسم فاعل من اسن الماء اذا تغير المحاسن جمع حسن على غير قياس وفي هذا المعنى بيت الفارسي

كفت حكيمي كه مفرح بود باغ و مي و لحن خوش و بوستان

هست وليكن نبود نزد عقل هيچ مفرح چو رخ دوستان

قوله اذا لم تشاهد غير حسن شياتها واعضائها فالحسن عنك مغيب

البيت لابي الطيب وصف فرساً له في ابيات قبله ثم قال اذا لم تشاهد ترد ان حسن الفرس ليس في شياتها وعلاماتها واعضائها بل في جريها وعدوها فاذا لم تر من حسن الخيل غير حسن الالوان والاعضاء فالحسن غائب عنك

شرح ابيات تضمنها القول في السرقات الشعرية

كأن دنانيراً على قسماتهم وان كان قد شف الوجوه لقاء

البيت للحرير بن المكعبر الضبي وهو حماسي من ابيات في ذم عدي ومدح بني مازن وقوله كان دنانيراً في صفة بني مازن القسمات الوجوه وهي مجاري الدموع ويشبه الوجوه بالدنانير في الاشراق والنضارة تقال شفه المرض اذا اذابه وهزله واراد باللقاء المحاربة والمصراع الاخير لعرض بعدي والمعنى ان وجوه بني مازن تشرق في الحرب وتضيء اذا صارت وجوه غيرهم مشغوفة متغيرة

اذا انت لم تنصف اخاك وجدته على طرف الهجران ان كان يعقل

ويركب حد السيف من ان تضيمه اذا لم يكن عن شفرة السيف مزحل

اراد بركوب حد السيف تحمل امور تقطع تقطيع السيف ويؤثر تاثيره ويجوز ان يكون المراد بركوب السيف الصبر على الحرب والموت المزحل المبعد تقال زحل تغدو قوله من ان تضيمه معناه بدلا من ان تضيمه يرشدك الى ما عليه العقلاء في مذهب المواخاة يقول اذا انت لم تعط صاحبك الانصاف في الامور ولم توفه حقوقه طالبا المعدلة فيها الفيته مهاجرا لك مشارفا مفارقتك مستبدلا بك ولو اخاك ان كان ذا عقل ومعرفة ثم لا يبالي

لا ان يركب من الامور ما تقطعه بقطع حد السيف و لو ثرتا ثيره فيه او يصبر على الحرب والموت نخافه ان يدخل عليهم ضيم او يلحقه عار لم يجد عن ركوب السيف مبعدا اصابه بصيمه اذا اظلمه و شفرة السيف حدّه و هذان البيتان لمعن بن اوس وهو حماسي من ابيات تضمنها باب الادب اوله

لعمرك ما ادري واني لاوجل على اينا تغدو المنية اول

قال المرزوقي لعمرك مبتداء و خبره مضمر و قوله لاوجل مما جاء فيه افعل ولا فعلاء له كانهم استغنوا عن وجلاء بوجلة و يروى تغدو و تعدو و معناهما ظاهر و اول بني على الضم و ذلك انه لما كان اصله افعل الذي يتم بمن وجعل الاضافة فيه بدلا من من والمضاف اليه من تمامه ثم حذف المضاف اليه لعلم المخاطب به وجعل في نفسه غاية وجب ان يبنى و موضعه نصب على الظرف و معنى البيت و تعالك ما اعلم اينا يكون المقدم في غدو الموت و انتهاء الاجل به و اني لخائف مترقب و موضع على اينا نصب لانه مفعول ادري و هو الذي لا يدريه هو هو مقتضى هذا السوال و قوله واني لاوجل اعتراض و قد اضربت عن تفسير الابيات الباقيه وان كان فيها ادب و موعظة لخلو الكتاب عنها و لشهرتها و تعاديا عن التطويل و لكونها غير موقوف عليها قوله

اذا انت لم تعرض عن الجهل والخنا اصبت حليما او اصابك جاهل

البيت لزهير و روي عرض الخنا الفحش و هو في الاصل مصدر خني عليه يخنى من باب علم والمعنى اذا لم تترك الجهل والفحش فاما ان تصيب به حليما فتؤذيه او ان يصيبك جاهل بسبب جهلك عليه فيؤذيك و يجهل عليك و كل ذلك قبيح فترك الجهل احسن عند العقل قوله

فتى يشتري حسن الثناء بماله اذا السنة الشهباء اعوزها القطر

البيت للابيرد اليربوعي السنة الشهباء سنة القحط و وصفها بالشهبة لوقوع الجليد على الارض اعوزه الشي عز عليه وجوده والمعنى هو يبذل المال في اكتساب الثناء في زمان القحط و قلة المطر قوله

فتى يشتري حسن الثناء بماله ويعلم ان الدائرات تدور

البيت لابي نواس من قصيدة في الامير خصيب بن عبد الحميد دائرات الزمان دوائر صروفه و حوادثه والمعنى هو فتى يشتري و يملك الثناء ببذل ماله و هو يعلم ان حوادث الزمان المحوجة الى المال تدور على الانسان وتصيبه فتحوجه اليه و هو مع علمه بذلك يجود بماله او يعلم ان حوادث الزمان تدور فتهلك الاموال و اربابها فلعلمه بذلك يبذله و يدخر الثناء و في هذا المعنى قول ابي العلاء المعري و تنفد

كل وفر حزت قسرا لعلمك ان آخره نفاد

اجاد طويس والسريجي بعده وما قصبات السبق الا لمعبد طويس

والسريجي مغنيان اما طويس فمخنث كان في المدينه و كان يسمى طاووسا فلما تخنث يسمى بطويس و يكنى بابي عبد النعيم و هو اول من غنى في الاسلام و نقر بالدف المربع و كان اخذ طريقة الغنا عن سبي فارس و ذلك ان عمر رض كان صيّر لهم في كل شهر يومين

يستريحون فيهما وكان طويس يغشاهم حتى فهم طرائقهم ويضرب به المثل
في الشؤم فيقال أشأم من طويس قال أبو الفتح البستي وصير طويس
معتبله فاسي علمه الطويس أشأم من طويس وهو أول من تخنث
في الإسلام وقيل ولد في الليلة التي توفي فيها رسول الله صلعم وفطم
في اليوم الذي قبض فيه أبو بكر رض لسبيله وبلغ الحلم في اليوم الذي
قتل فيه عمر رض وتزوج في اليوم الذي قتل فيه عثمان رض وولد له ابن
في اليوم الذي قتل فيه علي رضوان الله عليهم ومعبد اسم مغن مشهور
قال صدر الأفاضل معبد كان من صناعته التجارة في أكثر أيام رقه
وربما رعى الغنم لمواليه وكان من أجود الناس خلقا وأجودهم غناء وكان
فحل المغنين وإمام أهل المدينة في الغناء وكان لمعبد صنعة لم يسبقه
إليها من تقدم ولا زاد عليها من تأخر قال إسحق بن إبراهيم الموصلي
سمعت أعلم من رأيت بالغناء يقول لم يكن فيمن غنى أحد أعلم بالغناء
من معبد وكذلك هو عندي أصابه الفالج قبل موته وارتعش وبطل صوته
ومات في أيام الوليد بن يزيد بدمشق كانوا عند السابق يركزون
في منتهى الميدان قصبا فمن أخذه أولا كان هو السابق فلما كان السبق يعرف
به أضافوه إليه فقالوا قصب السبق ويقال للسابق أحرز قصب السبق
والفرح بعده لطويس **قوله** محاسن أوصاف المغنين جمة
وما قصبات السبق إلا لمعبد البيت لأبي تمام من قصيدة في محمد
بن يوسف يذكر فيها وقائعه ويصفها بالحسن الجمة الكثيرة ومعنى الكلام

مطلب

معبد اسم مغن مشهور

ظاهر والشاعر ضرب البيت مثلا لزيادة حسن وقائعه وفضلها على
وقائع غيره بل لسائر قبله ووقائع أصل الناس فيها وبرغمه إذا
عدد الإحسان أو لم يعدد فما يكن من وقعة بعد لا يكن
سوى حسن مما فعلت مردد لهفي على فتية ذل الزمان
لهم فما يصيبهم إلا بما شاءوا الكلام في لهفي قدمر ذل له
انقاد له وخضع ما في قوله بما شاءوا موصولة والعائد محذوف يريد
بما شاءوه من الأماني والمطالب والمعنى التحسر على فتيان خضع لهم
الزمان في يصيبهم الزمان فلا يدور عليهم إلا بالذي أرادوه من أمانيهم
قوله دارت على فتية ذل الزمان لهم فما يصيبهم
إلا بما شاءوا البيت لأبي نواس من قصيدة يصف فيها الخمر قوله دارت
أي الخمر والمعنى ظاهر ومنها صفراء لا تنزل الأحزان
ساحتها لو مسها حجر مسته سراء فقل لمن يدعي في العلم
فلسفة حفظت شيئا وغابت عنك أشياء لا تحظر العفو
إن كنت امرأ حرجا فإن حظركه بالدين إزراء **قوله** وقوفا
بها صحبي على مطيهم يقولون لا تهلك أسى وتجمل البيت
لامرئ القيس الضمير في بها للمنازل قال الزوزني نصب وقوفا على الحال
يريد قفا نبك في حال وقوف أصحابي مطيهم علي والوقوف جمع واقف
والصحب جمع صاحب والمطي المراكب واحدتها مطية ونصب أسى
لأنه مفعول له يقول وقد وقفوا علي أي لأجلي وعلى رأسي وأنا قاعد

على مطيهم ومراكبهم يقولون لا تهلك اسًى من فرط الحزن وتجمّل بالصبر قوله وقوفا
بها صحبي على مطيهم يقولون لا تهلك اسًى وتجلّد البيت لطرفة التجلّد تكلف
الجلادة وهي الصبر قوله وما الناس بالناس الذين عهدتهم
ولا الدار بالدار التي كنت تعلم البيت لعباس بن عبد المطلب
رض والمعنى ليس هؤلاء القوم الذين تراهم الان بالقوم الذين رايتهم
قبل هذا لانهم ذهبوا وارتحلوا وليست الدار التي تراها الان
بالدار التي كنت عالما بها لان تلك تغيرت واندرست وهذا
في المعنى تحسر وتاسف قوله وما الناس بالناس الذين عهدتهم
ولا الدار بالدار التي كنت تعرف البيت للفرزدق
ومن يبتدع ما ليس من خيم نفسه يدعه ويغلبه على النفس خيمها
البيت لحاتم بن عبد الله الطائي وهو حماسي في اساس البلاغة غلبه على الشيء
اخذه منه وتعالى هو كريم الخيم اي الطبيعة والمعنى ان من احدث خلقا
ليس من خلق نفسه الذي خلقت عليه تركه ذلك الخلق المستبدع واخذ
من نفسه خلقها القديم وعاوده ما الفته النفس لان المتكلف لا يدوم منه
قوله ومن يعترف خلقا سوى خلق نفسه يدعه ويغلبه
على النفس خيمها البيت للاعوان الشفاوي الاقراف الاكتساب وفي
هذه الطريقة قول ابي الطيب وابدع منقول فعلت تغيرا مبتدا
تكلف شيء في طباعك ضده قوله من راقب الناس لم
يظفر بحاجته وفاز بالطيبات الفاتك اللهج البيت

لبشار في اساس البلاغة رقبه وراقبه حاذره لان انه يرقب العقاب
وتوقعه الفاتك الشجاع القتال اراد باللهج الذي له لهج وولوع
بالقتل والمعنى من حاذر الناس حرم حاجاته ولم يظفر بها ومن تجاسر
عليهم ظفر بما اراد من الطيبات والمستلذات قوله من راقب
الناس مات هما وفاز باللذة الجسور البيت لسلم الخاسر
صح بالحاء المعجمة اسم فاعل من خسر في تجارته في اساس البلاغة وقيل
لسلم الخاسر لانه باع مصحفا ورثه واشترى عودا يضرب به انتصب
هما على انه مفعول له الجسور الجري خلقنا لهم في كل عين
وحاجب بسمر القنا والبيض عينا وحاجبا جعل
اثر الرماح عينا لاستدارته واثر السيوف حاجبا لاستطالته والمعنى
خلقنا واوجدنا في عيونهم بالرماح السمر اثارا مستديرة كالعيون
وفي حواجبهم بالسيوف اثارا مستطيلة كالحواجب قوله
خلقنا باطراف القنا في ظهورهم عيونا لها وقع السيوف
حواجب البيت لابن نباته اطراف القنا الاسنة قوله وقع السيوف
يريد اثار وقع السيوف والمعنى اوجدنا باسنة الرماح في ظهور هؤلاء
المنهزمين اثارا مستديرة كالعيون لها اي لتلك العيون اثار وقع السيوف
المستطيلة بمنزلة الحواجب يريد طعناهم وضربناهم عند الانهزام قوله
هيهات لا ياتي الزمان بمثله ان الزمان بمثله لبخيل
البيت لابي تمام من مرثيته في محمد بن وهيب حميد وكان قد استشهد في بعض

منه

وقع ٤

غوه انه هيهات معناه بَعُدَ واراد هيهات نسياني له يدل عليه قوله قبله
انسى ابا النضر نسيت اذًا يدي في حيث ننتصر الغنى ونيل واراد انسى
وابو نضر كنيه المزني وقوله لا يأتي الزمان تعليل لقوله هيهات ويجوز
ان يريد هيهات ان يأتي الزمان ثم قال لا يأتي الزمان تحقيقا لما استبعده
ومعنى البيت ظاهر ومنها كفى فتكُ محمدٍ لي شاهد ان العزيز
مع الفضاء ذليل قال الشيخ عبد القاهر في المسائل المشكله قال الشيخ
ابو علي الفارسي فيه تقصير لان الغرض في هذا النحو نفي المثل وان يقال
انه يعز ولا يكون فاذا جعل فقد مثله بخل الزمان فقد اخل بالغرض وجوز
وجود المثل ولم يمنع من حيث هو بخل الزمان بان يجود انتهى كلامه
ومعنى قولك تمام منقول من قول الحاسي عقم النساء فما يلدن شبيهه
ان النساء بمثله عقم قوله اعدى الزمان سخاؤه فسخا به
ولقد يكون به الزمان بخيلا البيت لابي الطيب قال الواحدي
قال ابن جني اي تعلم الزمان من سخائه فسخا به واخرجه من العدم الى الوجود
ولولا سخاؤه الذي افاد منه لبخل به على الدنيا واستبقاه لنفسه قال
ابن فورجة هذا تأويل فاسد وغرض بعيد لان سخاءه غير موجود لا لوصف
بالعدوى وانما يعني سخا به علي ولو كان بخيلا به علي فلما اعداه سخاه اسعدني
بضمه وهذا انهى له قوله يا قوم اذني لبعض الحي عاشقة
والاذن تعشق قبل العين احيانا البيت لبشار قوله لبعض الحي معمول عاشقة
وكنى عن حبيبته الذي عشقته اذنه ببعض الحي وعدم تصريحه باسمه تعظيم لشانه

و تطهيره له عن لسانه واشارة الى انه على التشويه باسمه لعزه وشرفه
وانه يغار عليه فلا يريد ان يعلمه احد قوله واني امرؤ احببتكم
لمكارم سمعت بها والاذن كالعين تعشق
البيت لابن الشحنة الموصلي كان عليه ان يقول احبكم لمكارم يسمع بها وقد
مثله مشروحا يقال سمعه وسمع به قوله لم يبكني
الا حديث فراقكم لما اسر به الي مودعي هو ذلك
الذي اودعتم في مسمعي القيته من مدمعي البيان للقاضي
الارجاني الباء في قوله اسر به زائده يقال اسره اخفاه والمراد بالمودع
هو ذلك الدر الذي اشارة الى الدمع الذي يدل عليه لم يبكني والمراد بالدر
حديثه الذي اودعه جعله در الحسنه ونفاسته قوله وقائلة ما هذه
الدرر التي تساقطها عيناك سمطين سمطين فقلت هي الدرر
التي قد حشا بها ابو مضر اذني تساقط من عيني البيان للشيخ جار الله العلامة
في مرثيه استاده ابو مضر رح قوله تساقطها اي تسقطها قال الجوهري السمط
الخيط ما دام فيه الخرز والا فهو سلك وانتصب سمطين على الحال من الهاء
في تساقطها وقوله حشاه ملاه وقوله تساقط من عيني اي تتساقط فحذف احدى
التائين شبه فوائد العلمية بالفرائد من اللالي والمعنى ظاهر قوله
لو حار مرتاد المنية لم يجد الا الفراق على النفوس دليلا
البيت لابي تمام المرتاد الطالب اسم فاعل من ارتاد الشي طلبه قوله مرتاد
المنية الاضافة فيه كما في قولهم سحق عمامه يريد ان المنية الطالبة للنفوس لو تحيرت

في الاهتداء اليها لم نجد دليلا على النفوس الا الفراق ولم يمكنها التوصل الا
بسبب الفرقة بين الاحباب فاذا جعلته دليلا عليها وجدت سبيلا اليها
قوله لولا مفارقة الاحباب ما وجدت   لها المنايا الى ارواحنا
سبلا البيت لابي الطيب قال الواحدي يقول لولا الفراق لما كان للمنية طريق
الى ارواحنا اي انما توصلت الينا بطريق الفراق وروى لهاء المنايا
وقيل هي جمع لهاة اي وجدت لهواتها سبيلا لالتهام ارواحنا
وكان العلامة رضي الحق والدين المعروف بشيخ يحيى رح لا يستحلي هذه الرواية
قوله متيم الظن عندك والاماني   وان قلقت ركابي في البلاد
ولا سافرت في الآفاق الا   ومن جدواك راحلتي وزادي
البيتان لابي تمام يريد انا متيم الظن والاماني عندك لا يرتحل كل منها عن فنائك
وان سارت مراكبي في الدنيا ولا اخترت المسافرة في الآفاق الا كان اسباب
المسافرة خر جدواك وعطاياك قوله واني عنك بعد غد لغاد (من جدواك ب)
وقلبي عن فنائك غير غاد   محبك حيثما اتجهت ركابي
وضيفك حيث كنت في البلاد البيتان لابي الطيب والمعنى انا قريب غاد
مرتحل عندك وقلبي غير غاد وغير مرتحل عنك اذا راك انا محبك حيث اتجهت
وتوجهت ركابي وانا ضيفك حيث كنت ووقعت من بلاد الدنيا ارتع
في رياض مواهبك قوله تصد حياء ان تراك باعين
اتى الذنب عاصيها فليم مطيعها البيت للبحتري من قصيدة يمدح المتوكل
ويذكر صلح تغلب الضمير في تصد لتغلب وانتصب حياء على انه مفعول له

وقوله ان تراك من ان تراك والمراد عاصي اصحابها ومطيع اصحابها على حذف
المضاف والضمير في عاصيها ومطيعها لاصحاب الاعين والمعنى تصد وتعرض
قبيلة تغلب حياء من رؤيتها لك باعين اي الذنب العاصي من اصحابها فليم
وعوتب المطيع منهم وعوقبوا بسبب شوم العصاة منهم قوله
وجرم جره سفهاء قوم   وحل بغير جارمه العذاب
البيت لابي الطيب من قصيدة يمدح سيف الدولة ويذكر وقعته ببني كلاب
وقبائل العرب والمعنى رب جرم اكتسبه السفهاء من بين القوم ونزل
العذاب بغير كاسب الجرم منهم بسبب شوم المجرمين والغرض ان بعض
هؤلاء القبائل عصوك فتعدى اثر عصيانهم الى المطيعين منهم قوله
هو الصنع ان يعجل فخير وان يرث   فللريث في بعض
المواضع انفع البيت لابي تمام هو ضمير الشان الصنع مبتداء والجملة
الشرطية خبره بقوله فخير اراد فهو خير الريث مصدر راث يريث
اذا ابطأ يستبطئ احسان الممدوح فيقول الشان ان الصنع
والفعل الجميل ان يعجل ويحصل على عجل فهو اي العجل خير ان يبطؤ
فالبطؤ في بعض المواضع انفع من العجل يريد لعل تاخر عطائك كان انفع
قوله ومن الخير بطوء سيبك عني   اسرع السحب
في المسير الجهام البيت لابي الطيب السيب العطاء وهو في الاصل مصدر
ساب الماء يسيب اذا جرى قال الواحدي البطوء اسم من الابطاء
وهو التاخر يقول ان تاخر عطائك عني يدل على كثرته كالسحاب انما يسرع

منها ما كان جها ما لا ماء فيه وما فيه الماء يكفيه تثمل المثنى قوله

وريحها اطيب من طيبها والطيب فيه المسك والعنبر

البيت لبعض الاعراب قوله وريحها اراد به رائحتها الذاتية ويدل عليه رواية

من روى جارته اطيب من طيبها واراد بالطيب في قوله من طيبها الطيب

الذى تستعمله وتتطيب به والواو في قوله والطيب للحال والمعنى

ان رائحتها الطيبة الذاتية اطيب مما تستعمله من الطيب على ان الطيب الذى

تستعمله مركب من المسك والعنبر ونحو ووجهها احسن من حليها قوله وو جهها ب

والحلى فيه الدر والجوهر واذا ادنيت منها بصلا

غلب المسك على ريح البصل البيت ايضا يصف حبشية بطيب الرائحة

قوله وعلى عدوك يا ابن عم محمد رصدان ضوء الصبح

والاظلام فاذا تنبه رعته فاذا هدى سلت عليك سيوفك

الاحلام البيان للاشجع السلمى في اساس البلاغة فلان يخاف رصدا من قدام

وطلبا من ورائه اى عدوا يرصده الاظلام مصدر اظلم الليل والمراد الظلمة

بدليل قوله ضوء الصبح قوله هدى اى سكن فليتة الاحلام جمع حلم بضم الحاء

وسكون اللام وهو ما يراه النائم والمعنى على عدوك عدوان يرصدانه وهما

الليل والنهار فاذا تنبه واستيقظ رعته وخوفته واذا هدا ونام

سلت الاحلام عليه سيوفك ويراها في نومه والبيت الاتى تفسير لكون الصبح

والظلمة رصدين على عدوه قوله يرى في النوم رمحك

في كلاه ويخشى ان يراه في السهاد البيت لابى الطيب والمعنى

يرى هذا العدو في نومه رمحك في كلاه ويخاف ان يراه في يقظته قوله

واذا تألق في الندى كلامه المصقول خلت لسانه

من عضبه البيت للبحترى تألق لمع الندى المجلس الغاص باشراف

الناس والمراد بالكلام المصقول هو الواضح المنقح الذى ليس فيه التباس

مستعار من السيف المصقول وهو الذى ازيل صداه العضب السيف القاطع

والمعنى اذا لمع كلام هذا الممدوح الواضح المنقح في مجالس غاصة

بالاشراف ظننت لسانه في نفاذه ومضائه في الكلام من سيفه

القاطع الماضى في ضرائبه قوله كان السنهم في النطق

قد جعلت على رماحهم في الطعن خرصانا البيت لابى الطيب

خرصان الشجر اى قضبانها وكان خرصان الرماح كواكب وهى

اسنتها نقل عن الاساس واحدها خرصان بالضم والكسر وانتصب

خرصانا على انه مفعول ثان لجعلت يريد ان اسنة رماحهم نافذه

عند الطعن وكان السن هؤلاء القوم عند النطق جعلت اسنة

رماحهم في الطعن فصارت الاسنة في النفاذ كالسنتهم قوله

وما بلغ المهدون للناس مدحة وان اطنبوا الا والذى فيك افضل افضل

البيت للخنساء في اخيها صخر يقال اهدى له كذا اهدى اليه

والمعنى ولم يبلغ الشعراء الذين يهدون للناس المدائح مدحة فيك

ولم يقولوا فيك قولا الا والذى فيك افضل مما قالوا ولم يبلغوا

مدحة فيهم ولم يبلغوا فيهم قولا الا والذى فيك افضل مما قالتها

فيهم روى انه دخل الاخطل على عبد الملك بن مروان
فقال يا امير المومنين قد امدحتك فاسمع مني فقال عبد الملك فان
كنت قد شبهتني بالصقر والاسد فلا حاجة لي في مدحك وان كنت
قلت كما قالت اخت بني الشريد لاخيها صخر فهات فقال الاخطل ما
قالت يا امير المومنين قال هي التي تقول فما بلغت كف امرئ
متناول بها المجد الا حيث ما نلت اطول ولا بلغ المهدون
مدحة وان اطنبوا الا الذي فيك افضل فقال الاخطل
والله لقد احسنت القول وقد قلت فيك بيتين ما هما بدون قولها
قال هات فانشا يقول اذا مت مات العرف وانقطع
الندى من الناس الا من قليل مصرد وردت اكف السائلين
وامسكوا من الدين والدنيا بخلف مجرد قال بعض الفضلاء والله
لقد تخلف منها تخلفا فاحشا قوله وما ترك المداح فيك مقالة
ولا قال الا دون ما فيك قائل البيت للاشجع والمعنى
لم يترك المبالغون في مدحك قولا ولا قال القائلون الا دون ما فيك من الفضائل
يعني ان ما فيك من معاني الكمال افضل مما قالوا على انهم بالغوا في القول قوله
وما ان كان اكثرهم سواما ولكن كان ارحبهم ذراعا
البيت لابي الطمحان زياد الاعرابي الكلابي وهو حماسي وروى ولم يك اكثر
الفتيان مالا فلان رحب الباع والذراع اي واسع العطاء والسوام والسائم
الابل الراعية وانتصب سواما على التمييز وكذلك ذراعا والمعنى وما كان هذا الرجل

اكثر الناس مالا ولكن كان اسخاهم واجودهم قوله وليس باوسعهم
في الغنا ولكن معروفه اوسع هذا البيت للاشجع
من ابيات في جعفر بن يحيى البرمكي قوله باوسعهم للملوك في البيت قبله وهو
يروم الملوك مدى جعفر ولا يصنعون كما يصنع الموصوف بالاحسان
اوسع اي معروفهم يعني ليس جعفر باكثر من الملوك مالا ولكنه اكثر منهم كرما واوفر نضالا
قوله كانك عند الكر في حومة الوغى تفر
من الصف الذي في ورائكا البيت لبكر بن النطاح الكر الحملة
حومة الماء معظمه وكذلك حومة الحرب وحومة كل شيء قوله في ورائكا اراد به
خلفك يصفه بالاقدام يقول لم تزل تقدم في الحروب اقداما كانك
تفر من صف خلفك خوفا من طعنهم قوله فكانه والطعن
من قدامه متخوف من خلفه ان يطعنا البيت لابي الطيب
قوله ان يطعنا مفعول متخوف قال الواحدي لشدة اقدامه في الحرب كان
الخوف وراءه فهو يتقدم خوفا مما وراءه قوله والصبر يحمد
في المواطن كلها الا عليك فانه مذموم هو البيت للعتبي
من مرثيه في ابن له والمعنى ظاهر قوله وقد كان يدعى لابس
الصبر حازما فاصبح يدعى حازما حين يجزع البيت لابي تمام
من قصيدة يرثي بها ادريس بن بدر الشامي الحازم ذو الحزم والحزم الضبط
قوله حين يدعى من دعاه كذا بمعنى سماه والمعنى قد كان الشان يسمى
الصابر من قبل هذا الرزء حازما عاقلا قوي الراي فاصبح ذلك

الصابر يسمى جازما حين يجزع على فوت هذا الممدوح قوله لقد زادني
حبا لنفسي أنني بغيض الى كل امرئ غير طائل البيت للطرماح
وهو حماسي في اساس البلاغة هو غير طائل غير فاضل انتصب حبا على انه
المفعول الثاني لزادني وقوله لنفسي مفعول حبا وقوله انني بغيض في محل الرفع
لانه فاعل زادني والمعنى لقد زادني كوني مبغوضا الى كل رجل غير فاضل محبة
لنفسي لاني علمت حينئذ اني ذو فضل قوله واذا اتتك
مذمتي من ناقص فهي الشهادة لي باني فاضل البيت لابي الطيب
قال الواحدي يقول اذا ذمني ناقص كان ذمه دليلا على فضلي لان الناقص
لا يحب الفاضل لما بينهما من التنافر اخذه من قول ابن ابي حفصة ما ضرني
حسد اللئام ولم يزل ذو الفضل يحسده ذوو التقصير قوله
وما كلفة البدر المنير قديمة ولكنها في وجهها
اثر اللدم البيت لابي العلاء المعري من مرثيته الكلف حمرة يخالطها سواد
واراد بكلفة البدر ما يرى عليه من سواد واللدم الضرب بجمع الكف والمعنى
ما ترى في البدر من السواد ليس قديما ولكن ذلك اثر ضرب الكف على
وجهه في مصيبة هذا الممدوح قوله واهوى الذي اهوى له
البدر ساجدا الست ترى في وجهه اثر الترب البيت
للقيرواني الاول حكاية النفس من هواه اذا احبه والثاني من هوى اذا
سقط والمعنى احب الحبيب الذي سقط له البدر ساجدا له حياء وخجلا
الا ترى في وجهه اثر السجود وهو ما عليه من اثر التغبر قوله

للقيرواني ٤

فلا يمنعك من ارب لحاهم سواء ذو العمامة والخمار البيت لجرير
الارب الحاجة قال الجوهري اللحية معروفة وجمعها لحى ولحى ايضا بالضم مثل
ذروة وذرى عن يعقوب والمعنى لا يمنعك من الحاجة كون هؤلاء القوم
على صورة الرجال والنساء لان رجالهم ونساءهم سواء في الضعف
قوله ومن في كفه منهم قناة كمن في كفه
منهم خضاب البيت لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة يذكر
فيها خضوع بني كلاب وقبائل العرب يعني ان هؤلاء القوم ضعفوا
وانقادوا وكذلك صار الرجال كالنساء تحاذلا قوله سلبوا
واشرقت الدماء عليهم محمرة فكانهم لم يسلبوا
البيت للبحتري المفعول الثاني من سلبوا ولم يسلبوا محذوف والمعنى هؤلاء
القوم الذين قتلهم سلبوا ثيابهم وجفت عليهم الدماء واشرقت
فكانهم لم يسلبوا ثيابهم لان الدماء قامت مقامها قوله يبس
النجيع عليه وهو مجرد من غمده فكانما هو مغمد
البيت لابي الطيب الضمير في عليه للسيف والنجيع الدم والمعنى ان الدم
يبس على هذا السيف وهو مجرد فكانه مغمد لان الدم اليابس صار له
كالغمد قوله اذا غضبت عليك بنو تميم وجدت
الناس كلهم غضابا البيت لجرير والمعنى اذا تغير عليك هؤلاء
القوم كان بمنزلة تغير الناس كلهم لانهم يقومون مقام كلهم قوله
ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم في واحد

البيت لابى نواس قوله ان يجمع اسم ليس و التقدير ليس جمع العالم
فى واحد بمستنكر من الله روى انه لما بلغ هرون الرشيد كثرة افضال
الفضل البرمكى وفرط فضل احسانه فى زمانه غار عليه غيرة افضت
به الى التنكر له والامر بحبسه فكتب اليه ابو نواس هذه الابيات
قولا لهرون امام الهدى عند احتفال المجلس الحافل
الحاشد انت على بابك من قدرة فلست مثل الفضل
بالواحد ليس من الله بمستنكر ان يجمع العالم فى واحد
فامر باطلاقه وخلع على ابى نواس خلعة قوله اجد الملامة
فى هواك لذيذة حبا لذكرك فليلمنى اللوم
البيت لابى الشيص وهو حماسى يقول انى اجد ملامة من لامنى
فى هواك لذيذة فاستلذها محبة لذكرك ولهذا لا يسمك فليلمنى
اللائمون وليستمروا على اقوالهم فانهم لا يجدون منى اتباعا ولا رجوعا ولا ملالا
ولا فتورا وانتصب قوله حبا لانه مفعول له وبيان لعلة استلذاذه
للملامة قوله أأحبه واحب فيه ملامة
ان الملامة فيه من اعدائه البيت لابى الطيب الاستفهام
للانكار والمعنى لا اجمع بين محبة هذا الحبيب وبين محبة الملامة فيه
لان المحبة فيه وفى هواه من اعدائه لان معنى الملامة النهى عن حبه
ومن احب حبيبا عادى عدوه قوله والجراحات
عنده نغمات سبقت قبل سيبه بسوال

البيت لابى الطيب والمعنى ان هذا الممدوح عادته ان يعطى بغير سوال
فان سبقت نغمة من سائل عطائه اثر ذلك فيه تاثير الجراحة فى الممدوح
قوله ونغمة معتف جدواه احلى على اذنيه من نغم السماع
البيت لابى تمام المعتف السائل جدواه مفعول معتف والمعنى صوت السائل
لعطائه احلى والذ على اذنه من نغمات السوال السماع والالحان الغنا
قوله نشوان يطرب للسوال كانما غناه مالك طيئ او معبدا
البيت للبحترى والمعنى هذا الممدوح نشوان بفرح تجدد له طرب
بسوال السائل حتى كانما غناه هذان المغنيان والطرباء بغنائهما
قوله وترى الطير على آثارنا راى عين ثقة ان ستمار
البيت للافوه الاودى قوله راى عين اى روية عيان وقوله ثقة
اى واثقة على انها مصدر اقيم مقام الصفة او لثقتها على انها مفعول له
فعلى الاول العامل ترى وعلى الثانى العامل ما فى قوله على آثارنا من معنى
الفعل وقوله على آثارنا فى محل النصب على الحال وقوله ان ستمار
ان مخففة من الثقيلة اراد بانها ستمار يقال وثق به اذا اعتمد
وقوله ستمار ستطعم وحذف المفعول الثانى اى ستمار لحوم القتلى
يقال ماره الطعام والمعنى ترى ايها المخاطب الطيور كائنة
على آثارنا معتمدة او اعتمادا على انها ستطعم لحوم من
نقتلهم من الاعداء قوله وقد ظللت عقبان اعلامه ضحى
بعقبان طير فى الدماء نواهل اقامت مع الرايات

حتى كانها من الجيش الا انها لم تقاتل السان لابى تمام
ظلله اى علة ظله الاعلام الرايات جمع علم قوله عقبان اعلام فيه
تشبيه الاعلام بالعقبان كما فى قوله لجين الماء والرايات تشبه
بالعقبان وكانت راية النبى عليه السلام تسمى عقابا النواهل جمع ناهلة
اسم فاعل من نهل بمعنى روى والنهل من الاضداد والمعنى ان رايات هذا
الممدوح التى هى كالعقبان قد صارت مظللة بالعقبان من الطيور والنواهل من دماء
القتلى لانه اذا خرج للغزو تسايره العقبان فوق اعلامه وراياته لاكل لحوم قتلاه
وشرب دمائهم فتلقى ظلالها عليها اقامت تلك العقبان مع رايات الجيش ولازمتها
اعتمادا على انها تستطعم لحوم القتلى كانها من عداد الجيش لطول ملازمتها له واقامتها
مع راياته غير انها لم تقاتل ولم تحارب قوله مفيد ومتلاف اذا
ما اتيته تهلل واهتز اهتزاز المهند انشد ابن نباته هذا
البيت لنفسه فقيل له هذا الخطئة فقال الآن علمت انى شاعر اذ وقعت
على قوله ولم اسمعه المفيد بمعنى المستفيد هنا قوله مفيد ومتلاف كقولهم
مخلف متلف فى وصف الرجل بالبأس والجود والتهلل طلاقة الوجه والمعنى
هو مستفيد للمال الشجاعة ومتلف مفرق له بالجود اذا اتيته ايها الآتى
سائلا تهلل وجهه فرحا واهتز اهتزاز السيف المحدد او المصنوع فى الهند
تقال هند السيف حدده او صنعه فى الهند وفى تشبيهه بالسيف
عند اتيان السائل اشارة الى ساعة الابتسام وطلاقة الوجه مهيب قوله
اذا رمت عنها سلوة قال شافع من الحب ميعاد السلو المقابر

ستبقى لها فى مضمر القلب والحشا سريرة ود يوم تبلى السرائر
السان للاحوص قوله من الحب بيان شافع قال المرزوقى قال الخليل المعاد
لا يكون الا وقتا وموضعا ويجى فى معنى المصدر ايضا والمراد به هنا الموضع
قوله مضمر القلب اى فيما اضمره السريرة السر تبلى تعلم واليوم الذى تعلم
فيه السرائر هو يوم القيمة لانه يرفع فيه الاستار وتنكشف الاسرار والمعنى
اذا طلبت خروجا عن حب هذه الحبيبة لاتخلص عن الشدائد قال الحب الشافع
موضع وعد السلو والخروج عن الحب القبور فاذا مت سلوت عنها تبقى
لها ولاجلها فى اثناء ما اضمره القلب من الاسرار سريرة ودها يوم القيمة
والسعد الكلامى كا لرجوع فى قوله ميعاد السلو المقابر قوله لآل فريغون ت
فى المكرمات يد اولا واعتذار اخيرا اذا ما حللت بمغناهم
رات نعيما وملكا كبيرا السان لابى الفضل البديع الهمدانى من قصيدة
الى الحارث الفريغونى اليد النعمة والمعنى ظاهر قوله
قصايد مثل الرياض اضعتها فى باخل ضاعت الاحساب
فاذا تناشدها الرواة وابصروا الممدوح قالوا ساحر كذاب
السان لجمال العرب الابيوردى ابيوردى فلان لا حسب له وهو ما يحسبه ويعده
من مفاخر ابائه وقالوا ساحر اى هو ساحر والمعنى رب قصائد شبيهة
بالرياض فى النضارة والحسن اضعتها حين قلتها فى بخيل لم يقدر على حفظ مفاخر
آبائه لبخله وبخوف ان يكون اثبات الاحساب له تهكما به فاذا انشد الرواة تلك
القصائد والممدوح بها قالوا هو ساحر يجب لحسنها كذاب حيث قال

فاذا تناشدوا المدح ٤٩

بلبس فيهم   لا تعاشر معشرا ضلوا الهدى
فسواء اقبلوا او ادبروا   بدت البغضاء من افواههم
والذي يخفون منها اكبر قوله ضلوا الهدى اصله ضلوا عن الهدى
قوله فسواء اقبلوا او ادبروا اراد سواء اقبالهم وادبارهم اي حضورهم
وغيبتهم واراد يخفونه فحذف الراجع وقوله منها اي من البغضاء وقوله
اكبر اراد اكبر مما ابدوا والمعنى ظاهر   خلة الغانيات
خلة سوء   فاتقوا الله يا اولي الالباب   واذا سألتموهن شيئا
فاسألوهن من وراء حجاب قوله خلة الغانيات الخلة بالضم المودة
الغانيات جمع غانية وهي التي غنيت بجمالها عن التزين بهذا احد الاقوال
في تفسيرها وقوله خلة سوء الخلة بالفتح الخصلة بهذا نهي عن مخالطتهن والنظر
اليهن والمعنى ظاهر ومن هذا الباب قول الشارح طالما قد لبثت
بين اناس   قد نسوا انما الهوى وحديثا   وجلا طبعي الحديث لقوم
لا يكادون يفقهون حديثا قوله ان كنت ازمعت على هجرها
من غير ما جرم فصبر جميل   وان تبدلت بنا غيرنا
فحسبنا الله ونعم الوكيل البيتان لابي القاسم بن الحسن الكاتبي ازمع
على كذا عزم عليه وما في قوله من غير ما زائدة وقوله فحسبنا الله اي كفانا ما ازمعت
عليه والمخصوص بالمدح محذوف تقديره نعم الوكيل هو والمعنى ظاهر قوله
قال لي ان رقيبي   سيء الخلق فداره   قلت دعني وجهك الجنة
حفت بالمكاره   السلامي عباد الغرض قال الحبيب وقوله فداره امر من

داريته

عليك
داريته خالفته و... المداراة وهي الملاطفة كانك تخاتله والضمير للحبيب
وحقيقته هكذا ان الحبيب امرني الحبيب بمداراة رقيبه وتحمل المكاره منه
في هواه فقلت له ان وجهك جنة فلا بد لي من تحمل المكاره من الرقيب كما لا بد
لطالب الجنة من تحمل مشاق التكليف ولفظ الحديث حفت الجنة بالمكاره
وحفت النار بالشهوات قوله لئن اخطأت في مدحك
ما اخطأت في منعي   لقد انزلت حاجاتي بواد غير ذي
زرع البيت لابن الرومي لم يرد بقوله بواد غير ذي زرع ما اريد به في القرآن
بل اريد به مكانا من جناب المخاطب لا خير فيه ولا نفع يشكو من سوء معاملة
مخاطبه ومن لطف هذا الضرب قول الشاعر في غلام صبيح الوجه قد دخل الحمام
وحلق راسه   تجرد للحمام عن قشر لؤلؤ   والبس من ثوب الملاحة ملبوسا
وقد جرد الموسى لتزيين راسه   فقلت لقد اوتيت سؤلك يا موسى
قد كان ما خفت ان يكونا   انا الى الله راجعونا البيت
لبعض المغاربة عند وفاة بعض اصحابه كان في هذا البيت ... يريد وقع ما خفت
وقوعه وهو فوت بعض اصحابه قوله سبقت العالمين الى المعالي
بصائب فكرة وعلو همة   فلاح بحكمتي نور الهدى في
ابيات از حكيم عمر خيام
ليال للضلالة مدلهمة   يريد الجاهلون ليطفئوه
ويابى الله الا ان يتمه الابيات للحكيم عمر الخيام سبقه الى الغاية الخ
في تصايب فكره للاداة ليلة مدلهمة شديدة الظلمة يقال ادلهم الليل اذا اشتد
ظلمته والمعنى ظاهر قوله فلو كانت الاخلاق تحوى

وبرائه ولو كانت الآراء لا تتشعب لاصبح كل الناس
قد ضمهم هوى كما ان كل الناس قد ضمهم اب
ولكنها الاقدار كل ميسر لما هو مخلوق له ومقرب — يتيسر
الابيات للقاضي المنصور الهروي والمعنى ان الاخلاق الزكية والخصال المرضية
لا يجمع من حيث الارث وان اراء الناس لا تتفق على امر واحد فلو كانت الاخلاق
تجمع بالارث ولو كانت الآراء لا تتشعب لا تفترق لاصبح الناس كلهم قد ضمهم هوى
وجمعهم مراد واحد وهو اكتساب الحق وما يعقبهم ذكرا جميلا لان اباهم آدم عليه السلام
فكانوا يرثون منه ما فيه من الاخلاق الحسنة والآداب الصالحة والهمم العالية كما ان
كلهم قد ضمهم اب واحد يرجعون اليه ولكن الاخلاق اقدار الله وهي بتقديره
كل واحد من عباده ميسر مهيأ لما اي للامر الذي هو اي كل مخلوق لذلك الامر
ومقرب اليه من رآه اهلا لاسباب السعادة يسره وهيأه لذلك ومن لم يره حقيقا
بها لم يهيأه لها فتفاوت الاخلاق انما وقع بتقدير الله تعالى وبهذا كالاعتذار عن اهله
قولهم وكانت بلهنية الشبيبة سكرة فصحوت واستبدلت
سيرة مجمل وقعدت انتظر الفنا كراكب عرف المحل
فبات دون المنزل البيت لابن التلميذ الطبيب النصراني والثاني لمسلم بن
الوليد الانصاري اورده على سبيل التضمين هو في بلهنية من العيش اي
سعة من قولهم هو في شباب ابله وعيش ابله يراد غفلة صاحبها عن الطوارق
السيرة من السير كالركبة من الركوب يقال سار فلان سيرة حسنة
ثم اتسع فيها فقلت الى مقتضى المذهب في الطريقة ومنه سير الادلين
معنى

المجمل المحسن والمعنى كانت سعة العيش في ايام الشباب سكرا وسببا — وسببا
للغفلة والخوض فيما لا يعني فصحوت عن ذلك السكر وخرجت عن تلك
الغفلة واتخذت طريقة المحسن بدلا منه وقعدت منتظر الفناء مستعدا
للرحلة الى دار البقاء متيقنا للوصول اليها عن قريب كراكب ومسافر
عرف موضع حلوله الذي قصده فبات دون منزله وقربا منه متيقنا
بانه يحل في غده قولهم اذا اضاق صدري وخفت العدى
تمثلت بيتا بحالي يليق فبالله ابلغ ما ارتجي
وبالله ادفع ما لا اطيق البيت الاول لعبد القاهر بن طاهر
التميمي والثاني تضمين قال الجوهري العدى بكسر العين الاعداء وهو
جمع لا نظير له في اساس البلاغة بهذا البيت مثل تمثله عندنا وتمثل
وقوله فبالله ابلغ وبالله ادفع الباء فيهما للاستعانة وهي متعلقة
بفعل بعدهما والتقديم للتخصيص والمعنى ظاهر قوله
وصاحب كسب مغبوطا بصحبته دهرا فغادرني فردا بلا سكن
هبت له ريح اقبال فطار بها نحو السرور والجاني الى الحزن
كانه كان مطويا على احن ولم يكن من ضروب الشعر انشدني
ان الكرام اذا ما اسهلوا ذكروا من كان يالفهم في المنزل الخشن
الابيات الثلاثة لابن العميد الغبطة ان يتمنى حال المغبوط من غير ان تريد
زوالها عنه وليس بحسد تقول منه غبطته بما نال اغبطه غبطا وغبطة
وانتصب دهرا بالصحبة ويجوز ان ينتصب بمغبوطا غادره تركه وانتصب

فرداً على الحالي والسكن ما يسكن اليه القلب ويستأنس به وقوله
الى ان اصله الهمزة فليّنه ومعناه اضطرني والاجن جمع اجنة وهي الحقد
وقوله انشدني خبر لم يكن والبيت الاخير في محل النصب على انه المفعول الثاني
لانشدني اسهل وخلي السهل وهو المكان اللين والمعنى ورب صاحب
اذم اشكو اليك صاحباً لي كنت مغبوطاً بصحبته تتمنى الكاس مصاحبته
غير كنت منفرداً لا سكن لي استأنس به هبت له ريح الاقبال وبدت
له آثار السعادة فطار بها واسرع لو اسطتها كو للمسرة واضطرني
الحزن بتركه لي فرداً بلا سكن كان من صاحبي كان مطوياً مشتملاً
على اجن وحقود فحين بلغ مراده نسيني وكانه لم يكن انشدني من انواع
الاشعار قول الشاعر ان الكرام اذا ما دخلوا في الراحة ذكروا من النعيم
في المشقة وشاركهم في الشدة يعني كان انشدني هذا البيت الآن
نسيني ولم يعمل بمقتضى ما انشدنيه قوله على انّي سأنشد عند بيعي
اضاعوني واي فتى اضاعوا المصراع الاول للحريري والثاني للعرجي
قوله اضاعوني الخ مفعول سانشد على قوله على اني معلقة بما قبله حكى
الحريري ما قاله الغلام الذي عرضه ابو زيد للبيع والمعنى عرضني للبيع وفعلت
ما فعلت على اني ساقول عند بيعي هذا القول وهو اضاعوني واضاعوا
فتى كاملاً وتمام البيت ليوم كريهة وسداد ثغر اللام في ليوم كريهة
لام الوقت وهي معلقة باضاعوني والكريهة اسم من اسماء الحرب
قال الجوهري السداد بالفتح الاستقامة والصواب واما سداد الثغر

اضاعوني
بالكسر لا غير قال العرجي واي فتى اضاعوا ليوم كريهة وسداد
ثغر وهو سدّه بالخيل والرجال والثغر موضع المخافة من فروج البلدان
العرجي يشكو قوماً فيقول هؤلاء القوم اضاعوني وقت الحرب وزمان
سد الثغور بالخيل والرجل والذب عنها ولم يراعوا حقي احوج ما كانوا
اليّ واي فتى كاملاً اضاعوا ويجوز ان يتعلق اللام بما دل عليه قوله
واي فتى ويكون المعنى اضاعوني واضاعوا فتى كاملاً في الفتوة في هذا
الوقت وفي قوله واي فتى تندم لهم على اضاعتهم له قوله قد قلت
لما اطّلعت وجناته   حول الشقيق الغض روضة آس
اعذاره الساري العجول ترفّقاً   ما في وقوفك ساعة من باس
الشقيق ورد احمر الغض الطري واراد الساري بالنصب فسكنه
وهذا جائز وقوله ترفقاً امر من ترفق به واراد ترفقن بالنون الخفيفة
فقلبها الفاً والبيت الاخير في محل النصب لانه مفعول قلت والمعنى لما
ابدت وجنات الحسن خطاً شبيهاً بالآس استوقفته وقلت له قف
ولا تعجل فانه لا باس في وقوفك ولا حرج فيه وقوله ما في وقوفك
ساعة من باس هذا المصراع لابي تمام وتمامه يقتفي ذمام الاربع
الادراس وهذا مطلع قصيدة له في احمد بن المعتصم وهو باب الحصر قول
الشارح في الامر الذي رشح الكتاب باسمه وان قوى الافكار كهنه
وصفه تكل وكل في تعاطيه جاهد وقيل له فيه المساعد انه اذا عظم
المطلوب قل المساعد قوله كأنما امس في بؤس نكابد

اضاعتهم
آس به
بعض حببه والآس ورد وخضرة وارادة الشعر
النابت على خده وانتصب عذاره وعذارها
وقوله اعذاره اي يا عذاره وعذار الرجل
شعره النابت في موضع العذار وارادة

والعين والقلبُ منا في قذًى واذًى   والان اقبلت الدنيا عليك بما تهوى
فلا تنسى ان الكرام اذا   قوله امس به الزمان الذهب منه لا حسبته
وقوله في بوس خبر كنا كا بدت الامر اذ اما شتت شدته حتى بلغت الكبد
وفي المصراع الثاني من البيت الاول لف ونشر على الترتيب وقوله بما تهوى
الباء للملابسة وهي في محل النصب على الحال اي اقبلت الدنيا ملابسةً
بالذي تهواه من المطالب والاماني والمعنى كنت انا وانت ايها الصاحب
في بوس وشدة نقاسيها وعني وعنك في قذى وما يوذيها وقلبي
وقلبك في اذى وتعب والآن اقبلت الدنيا دوني وساعدتك
بالاماني فلا تنسني فان اهل الكرم اذا وجدوا راحة ذكروا في النعم
في التعب وقوله ان الكرام اذا اشارة الى قول ابي تمام ان الكرام
اذا ما اسهلوا البيت قوله اذا الوهم ابدا لي لماها وثغرها   ذكروا
تذكرتُ ما بين العذيب وبارق   ويذكرني من قدها ومدامعي
مجر عوالينا ومجرى السوابق هذا مطلع قصيدة لابي الطيب في سيف الدولة   تجربة
والمراد بالعذيب والبارق في قوله موضعان معروفان واوهم الشاعر
انه اراد بهما ولم يرد ذلك بل ورّى بالعذيب عن تصغير العذب واراد به
شفة حبيبته والبارق عن البرق واراد به ثغرها واراد بما بين العذيب وبارق
ريقها شبه تثني قدها بالرمح وجريان دموعه بجريان الخيل السوابق
اللمى سمرة الشفة وهي مستحسنة عند العرب والمعنى اذا ابدى لي توهمي
سمرة شفتها وثغرها تذكرت ريقها الذي بين شفتها العذبة وثغرها اللامع

الذي

الذي كالبرق وتذكرني قدها ودموعي جر الرماح وجري الخيل السوابق
لان قدها يشبه الرمح ودموعي يشبه الخيل السوابق في جريانها قال الواحدي
في قول ابي الطيب العذيب وبارق موضعان معروفان ويجوز ان يكون ما بينهما   بينهما
ظرف للتذكر والظاهر انه للمجر والمجرى ويحمل الكلام على ان يجعلها بين العذيب
مفعول تذكرت ويجعل مجر عوالينا بدلا منه على ان يكون بدل الاشتمال والمعنى
انهم كانوا نزولا بين هذين الموضعين وكانوا يجرون الرماح عند مطاردة
الفرسان ويسابقون على الخيل والمجر والمجرى بفتح الميم وضمها يكونان مصدرا
ومكانا انتهى كلامه   اقول لمعشر غلطوا وغضوا   من الشيخ
الجليل وانكروه   هو ابن جلا وطلاع الثنايا   متى يضع
العمامة تعرفوه   غضوا منه نقصه وانكروه جهلوه ولم يعرفوه قدره
واراد بالشيخ الجليل نفسه ويا له داء الثعلب وهذا تهكم به في اساس البلاغة
فهو ابن جلا للرجل المشهور اي ابن رجل قد وضح امره وشهر والثنايا جمع ثنية
وهي العقبة وطلاع الثنايا اي ركاب لصعاب الامور ومثله طلاع
النجد وقوله متى يضع العمامة اي متى يكاشفكم العداوة يعرفوه حق معرفته ويولهم
فلان الغي القناع اذا كاشف بالعداوة او متى وضع العمامة التي سترها
وجهه عرفتموه وهذا كله تهكم به قيل خطب الحجاج حين دخل العراق فقال
في خطبته انا ابن جلا وطلاع الثنايا متى اضع العمامة تعرفوني ويروى انه
دخل وقد غطى بعمامته اكثر وجهه كالمتنكر   انلني بالذي استقرضت   خطا
واشهد معشرا قد شاهدوه   فان الله خلاق البرايا   عنت لجلال

هيبته الوجوه يقول اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه
اناله الشئ اعطاه وانتصب خطأً على انه المفعول الثاني لقوله انلني والباء في
قوله بالذي للبدل اى بدل الذي استقرضت وقوله فان الله جليل
لقوله انلني وقوله خلاق البرايا صفة لله او بدل عنه وقوله عنت
وقوله عنت لجلال هيبته الوجوه اعراض مراسم ان وخبره عنا له فخضعه
قال الجوهري تداينوا بدين تبايعوا بدين والمعنى ظاهر قوله
عمدة الخير عندنا كلمات اربع قالهن خير البرية اتق
المشتبهات وازهد ودع ماليس يعنيك واعمل بنية
البيتان للشافعي رضي الله عنهما عمدة الشئ اصله الذي تعتمده تقال انت عمدتنا
اى الذي نعتمده لحوائجنا اراد بالمشتبهات المشتبهات اى اتق الاشياء التي
يشتبه لا يعرف حلها ولا حرمتها وقوله ماليس يعنيك اى ليس يريدك من القول
والفعل تقال عنيت بكلامي كذا اى اردته وقصدته ومنه المعنى قوله
ما بال من اوله نطفة وجيفة آخره يفخر البيت لابي العتاهية
وقوله اخره مبتداء وخبره جيفة وقوله يفخر في محل النصب على الحال
والعامل فيه ما في قوله ما بال من معنى الفعل وهذا في المعنى نهي عن التفاخر قوله
كفى حزنا بدفنك ثم اني نفضت تراب قبرك عن يديا
وكانت في حياتك لي عظات وانت اليوم اوعظ منك حيا
البيتان لابي العتاهية قوله بدفنك فاعل كفى والباء زايده وهي تزاد في الفاعل
كثيرا وانتصب حزنا على التمييز نفض تراب القبر عن اليدين عبارة

عن الفراغ
عن الدفن لان من شان من يلابس عملا ان ينفض يده بعد الفراغ وقوله
يديا الالف للاشباع العظات جمع عظة واراد باليوم يوم موته كانه
قال فانت ميتا اوعظ منك حيا وانتصب حيا على الحال قوله
يا صاحب البغي ان البغي مصرعة فاربع فخير خصال المرء اعدله
فلو بغى جبل يوما على جبل لاندك منه اعاليه واسفله
المصرعة موضع ومصدر كالمصرع وقوله فاربع اى استقم وكن على حالك التي
كنت عليها ولا تبغ على احد تقال القوم على رباعتهم اى حالهم التي كانوا
عليها وعلى استقامتهم قال صاحب الديوان النعال نعم الفعال الفعل
وقوله اعدله اى اقومه والضمير للفعال البغي الظلم تعال بغى عليه دكه
فاندك اى دقه فاندق وقوله منه اى من البغي ومن سببه الضمير في اعاليه
واسفله للجبل الباغي وفي هذا نهي وزجر عن الظلم والمعنى ظاهر قوله
البس جديدك اني لابس خلقي ولا جديد لمن لا يلبس الخلقا
قال الجوهري ثوب خلق اى بال يستوي فيه المذكر والمؤنث لانه في الاصل
مصدر الاخلق وهو الاملس والجمع خلقان ومعنى المصراع الثاني انه
لا يحصل الجديد والغنى لمن لا يلبس الثوب البالي ولا يستصلح المال ولا يتجشم
المشاق في استصلاحه قوله اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه
وصدق ما يعتاده من توهم البيت لابي الطيب يصف مدحه
بها كافورا الاخشيدي والي مصر ويشكو سيف الدولة واستماعه لقول
اعدائه فيه والمعنى اذا ساء وقبح فعل الانسان ساءت وقبحت ظنونه

فيستئ ظنه بادلائه وصدق ما يخطر بقلبه من شيء في التوهم على اصاغره
وهذا كما قال الآخر وما فسدت لي يعلم الله نية عليك بل
استعبدتني فأتهمتني وهنا فلو كان ما بي من حبيب مقنع
عذرت ولكن من حبيب معمم قوله اعلى الممالك ما يبنى
على الاسل والطعن عند محبيهن كالقبل هذا مطلع
قصيدة لابي الطيب الاسل نبات دقيق الاغصان يتخذ منه الغرابيل
بالعراق الواحد اسلة وقيل للرماح الاسل على التشبيه يقول اعلى
مملكة يبنى على الرماح بان اخذت بها وحفظت بها ومن احب الممالك
كان الطعن عنده كالقبل يعني يستلذ الطعن استلذاذ القبل قوله
في الخد ان عزم الخليط رحيلا مطر يزيد به الخدود محولا هذا
مطلع قصيدة لابي الطيب الخليط المخالط ويقع على الجمع قال الطرماح
بان الخليط بسحرة فتبددوا وقال الواحدي يقول في الخد لان عزم ولاجل
ان عزم الخليط وهو الحبيب المخالط مطر اي دمع يزيد به الخدود محولا
اي شحوبا وذهاب نضارة والمطر شانه ان يخضب به البلاد ويخضر
العشب والدمع مطر خلاف هذا صنيعا قوله اتراهم الجيرة الذين
تداعوا عند سير الحبيب وقت الزوال يعلمون انني مقيم
وقلبي راحل فيهم امام الجمال مثل صاع العزيز في ارحال
القوم ولا يعلمون في الرحال الابيات لابن المعتز قوله اتراهم
التاء معناه تظن وقوله تداعوا دعا بعضهم بعضا للارتحال وقوله يعلمون اي

مفعول ثان لقوله ترى والمعنى اتظن الجيرة من الذين تنادوا للرحيل
عند مسير الحبيب عالمين باني مقيم في المنزل وقلبي سائر امام مطاياهم
والاستفهام للانكار اي لا يعلمون ان قلبي يسير معهم قوله مثل صاع العزيز
المراد بالعزيز يوسف عليه السلام وبالقوم اخوته يريد قلبي في انه فيهم وهم عليه السلام
غير عالمين بذلك مثل صاع يوسف جعل في رحال اخوته وهم غير
عالمين بذلك قوله لحقنا باخراهم وقد حوّم الهوى قلوبا
عهدنا طيرها وهي وقّع فردّت علينا الشمس والليل راغم
بشمس لهم من جانب الخدر تطلع نضا ضوءها صنع الدجنة وانطوى
لبهجتها ثوب السماء المجزع فوالله ما ادري احلاما نائم المّ بنا
ام كان في الركب يوشع الابيات لابي تمام الضمير في اخراهم للاحبة
المرتحلين حول الماء دار عليه وحوّمه غيره والهوى فاعل حوّم وقوله وهي وقع
اي طير القلوب واقعة ساكنة يقول لحقنا مطايا الاحبة وقد حوّم الهوى
وادار قلوبنا التي رأينا طيرها واقعة ساكنة وهيجها بعد استقرارها قوله
نضاء ضوءها يقال نضا الثوب عن نفسه نزعه عنه الضمير في ضوءها وبهجتها
للشمس الطالعة من الخدر الدجنة الظلمة الانطواء الانضمام قال صدر الافاضل
المجزع الذوات التي فيه كل لون عن الغوري وهواء مجزع تظهر فيه
النجوم فكأنه على شكل الجزع الظفاري قال لبهجتها ثوب الهواء
المجزع والمعنى نزع ضوء الشمس التي طلعت من الخدر لون الظلمة
وانطوى لبهجتها وحسنها الثوب المجزع للسماء او للهواء ذو لونين لظهور

النجوم في الهواء فوال بواسطة ضوء وجهها ومعنى البيت الثاني والرابع
قدم في باب التشبيه قوله جاء الشتاء وعندي في حوائج
سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا كنّ وكيس وكانون
وكاس طلي بعد الكباب وكس ناعم وكسا البيتان لابن السكرة
الهاشمي الكن الستره والجمع اكنان والمراد ههنا المنزل والمراد بالكيس
ما يكون فيه الطلاء المداطبخ من عصير العنب حتى ذهب ثلثاه ويسميها العجم
الميبختج وبعض العرب يسمي الخمر الطلاء يريد تحسين اسمها لا انها الطلاء
بعينها قوله فبت كاني ساورتني ضئيلة من الرقش
في انيابها السم ناقع البيت للنابغة من قصيدة يعتذر فيها الى النعمان المساورة
المواثبة الضئيلة النحيفة وهي صفة لموصوف محذوف اي حية ضئيلة
من الرقش اي الحيات الرقش وهو جمع رقشاء في اساس البلاغة نقع السم
في ناب الحية اجتمع فيه والمعنى فبت في ليلتي على نزع وخوف من
من عتابك كاني يواثبني حية نحيفة من الحيات الرقش اجتمع انيابها
السم فتنفثه الخ وانما قال ضئيلة لانها اخبث قوله لعمرو مع الرمضاء
والنار تلتظي ارق واحفى منك في ساعة الكرب ارض
رمضاء حارة ترمض القدم فيها اي تحترق ارق افعل التفضيل من رق له
اذا رحم واحفى افعل التفضيل من حفي عليه حفاوة وهي التلطف والشفقة
يخاطب انسانا قاسي القلب والمعنى ان هذا الرجل وهو عمرو على قساوة قلبه
حتى ان من استجاره دائما واستغاثه كمن استجار من الارض الحارة التي
استجارة

نوعی شراب بزبان فارسی میبختج که املاء صحیح آن بانضورت باید باشد می بختج

تهلك بالنار تلتظي ارق منك قلبا واحفى في ساعة الكرب والحزن
قوله المستجير بعمرو عند كربته كالمستجير من الرمضاء بالنار
الاستجارة الاستغاثة والاستعانة والمعنى ان الذي استعان بهذا الرجل
عند اصابة الحزن كان كمن استجار من الشي المؤذي بالشي المهلك وعمرو
هذا هو الذي جس وقد جساس بن مرة صلب كليب بن ربيعة
ثم وقف عليه فقال له كليب اغثني يا عمرو بشربة ماء فاجهز عليه اي اتم
قتله فقتل المستجير بعمرو البيت قوله انا البازي المطل
على نمير اتيح من السماء له انصبابا البيت لجرير المطل هو المشرف
بطلله اي يشخصه اتيح اي البازي لها اي لنمير قوله انصبابا مصدر منتصب
من قوله اتيح لان في كون البازي متاحا من السماء للوقوع على شيء معنى الانصباب
او مصدر اقيم مقام الحال اي منصبا والمعنى انا في اختطافي هذه القبيلة
كالبازي المشرف يشخصه عليها للاختطاف متاحا لهام السماء منصبا
عليها من الهواء انصبابا او كالبازي متاحا مقدرا لها عليها وفيه شبهها
بضعاف الطير قوله تميم بطرق اللؤم اهدى من القطا
ولو سلكت طرق المكارم ضلت البيت للطرماح اللوم اسم جامع
لخصال الذم والكرم ضده اهدى افعل التفضيل من الاهتداء والمعنى
هذه القبيلة اشد اهتداء في طرق اللوم من هذا الطائر المفاوز
لو سلكت يوما من الايام طرق المكارم ضلت لانها لم تسلك طرق الكرم
اصلا فكيف تهتدي لها ومن اخوات هذا البيت ولو ان برغوثا

نصباب

ا عبدا يعني اي قصدا لك قال الكودري يعدو واقعي
يعني الفطا كما هو معروف لضربه المثل
في الاهتداء

على ظهر نملة يشد على صفي تميم لولت ولو جمعت يوما تميم جموعها
على ذرة معقولة لاستقلت

شرح ابيات تضمنها القول في الابتداء والتخلص والانتهاء

قوله

قفا نبك من ذكرى حبيب ومنزل بسقط اللوى بين الدخول فحومل

هذا مطلع قصيدة لامرئ القيس السقط منقطع الرمل حيث يستدق
واللوى رمل معوج ملتوي والدخول وحومل موضعان وقوله بسقط اللوى
اما ان يتعلق بمنزل صفة له واما بقوله قفا نبك طلب صاحبيه ان يقفا ويسعداه
على البكاء من ذكر الحبيب ومنزله بهذا الرمل الواقع بين هذين الموضعين
قال المرزوقي في قول الحماسي اقول لصاحبي والعيس تهوي بنا
بين المنيفة والضمار تمتع من شميم عرار نجد فما بعد العشية من عرار
واذا كان كذلك لا يكفي قوله المنيفة فثبت علمه بالفاء العاطفة اللهم الا ان يحمل
بين اجزاء المنيفة فيصير المنيفة كاسم الجمع نحو القوم والعشيرة وما اشبههما
وعلى هذا يحمل قول امرئ القيس بين الدخول فحومل وكان الاصمعي يرويه
بالواو قوله كليني لهم يا اميمة ناصب وليل
اقاسيه بطيء الكواكب هذا مطلع قصيدة للنابغة الجعدي كليني
امري وكله الي كذا تركه اليه وقوله ناصب اي ذو نصب وهو التعب ووصف

الهم

الهم بالنصب مجاز لان النصب لصاحب الهم وقوله وليل اقاسيه اي اقاسي اهواله
وبطء الكواكب عبارة عن طول الليل وقصد الشاعر عن الامر الا انه ان
لا يهمه بما هو فيه من الهم الناصب ومقاساة شدائد الليل الطويل قوله

اتظلمني من زلة اتعتب قلبي ارق عليك مما تحب نسبه صاحب الايضاح
الى ابي الطيب ولسرقة استعارة المدونة هذا المطلع عتب عليه وتعتب
قوله العتب مفعول ثان لتظلمني ضمن الرقة معنى العطف فعداه بعلى
اراد بالزلة ما نصيبه في الهوى من المحن ويجوز ان يريد بالزلة عدول الحبيب عن طريق الوفاء
وحذف المفعول من يحسب اي مما يحسب القلب عليه من الرقة او من كل قلب يحسبه رقيقا
لك يخاطب حبيبه على وجه الانكار فيقول لا تظلمني تعتبا عليك بسبب الزلة
لان قلبي اكثر رقة لك واكثر عطفا عليك من الرقة التي يحسب القلب عليها وارق عليك
من كل قلب يحسبه رقيقا لك عطوفا عليك فكيف تعتب عليك بسبب الزلة

قوله ادِنتك امماء الغمامة ام خمر بفيّ برود وهو في كبدي جمر

هذا مطلع قصيدة لابي الطيب يقول سلك فما ذقته من فمك فلست
ادري ان الذي ذقته ريق ام ماء سحاب لغاية لطافته ام خمر لانه اسكرني
ما ذقته ثم قال هو بارد في فمي حار في كبدي لانه يحرك الحب ويذكي جمر
الهوى وفي هذا المطلع صنعة التجنيس قوله فراق ومن فارقت غير مذمم
وأمٌّ ومن يممت خير ميمم هذا مطلع لابي الطيب ايضا يمدح بها كافورا
والي مصر حين فارق سيف الدولة والمعنى هذه الحالة التي انا فيها فراق والذي
فارقته يعني سيف الدولة غير مذمم وهذا الفراق ام وقصد والذي يممته

وقصدته يعني كافورا خير من تقصده قوله اتُّها الكشح العشاق

تحسب الدمع خلقة في المآقي هذا مطلع قصيدة لابي الطيب الضاحك

الواحدي يقول لصاحبه انظنها لكثرة ما ترى الدمع في ماقي عشاقها تتوهم انه خلقة

فيها فلا ترثي لمن يبكي كلامه تهذا والاستفهام للتقرير كذا في الجوهري مأقي

العين لغة في موق العين ومؤخرها وليس بمفعل لان الميم من نفس الكلمة وانما

زيد في آخره الياء للالحاق فلم يجدوا له نظيرا يلحقونه به لان فعلي بكسر اللام نادر

لا اخت لها فالحق بمفعل فلهذا احكموا جمعه على مآقي على التوهم قوله

نَمُّوا الجمالَ فقل للعاذل الجاني لاعاصمَ اليومَ من مدرار اجفاني

زم الجمال عبارة عن التهيئو للارتحال المدرار كثير الدر مفعال من در الضرع

باللبن اذا سال به والمراد به الدمع والمعنى تهيأ الاحبة للارتحال فقل

لمن عذلني على البكاء وجنى علي بلومه انه لاعاصم اليوم لاحد مما يدر به اجفاني

من الدمع لانه ابكي حتى تغرق به الدنيا ويجوز ان يريد لاعاصم لي من الدمع

ولا مانع من البكاء فلا امتنع عنه بالعذل لان الاحباب ارتحلوا

فلينته العاذل عنه اذ لا فائدة له في ذلك قوله مابالُ عينك

منها الماء ينسكب كانه من كُلى مفرية سَرِبُ هذا مطلع قصيدة

لذي الرمة البال الحال الماء ينسكب جملة اسمية في محل النصب على الحال

والمراد من الاستفهام تقرير كثرة بكائه وفيه شمة من الانكار على نفسه

كثرة البكاء والكلى جمع كلية في اساس البلاغة ومن المجاز سرب الماء

من كليته المزادة وهي الجليدة المستديرة تحت عروتها والمفرية صفة

الموصوف

الموصوف المحذوف اي مزادة مفرية وهي التي خُرزت جديدا وهو

فري الاديم اي قطعه السرب الماء القاطر في اساس البلاغة ماء

سرب وقد سرب الماء سربا والسرب بفتحتين اسم للماء القاطر من [illegible]

يقول ما بال عينك وما حالها والحال ان الماء لا يزال ينسكب منها كان

ذلك الماء في دوام انسكابه ماء سرب سائل من كليات مزادة مفرية

قد خُرزت جديدا فلا يمسك الماء قال الشيخ جار الله العلامة رح وعن

ذي الرمة قلت ما بال عينك بيتا واحدا ثم ارتج علي فمكثت حولا

لا اضيف الى هذا البيت فقدمت اصبهان فحممت بها حمى شديدة

فهذيت بهذه القصيدة فتساتلت علي قوافيها فحفظت ما حفظت منها

وذهب علي منها في اساس البلاغة تساتلوا علي اذا خرجوا من مكان

واحدا تباعا قوله لا تقل بُشرى ولكن بُشريان غرة

الداعي ويوم المهرجان هذا مطلع قصيدة لابي مقاتل الضرير في تهنئة

الداعي وهو من اولاد علي رض بالمهرجان قوله بشرى مبتدأ خبره محذوف

وكذلك بشريان اي لنا او هذه ولكن لنا او هاتان بشريان اي لا تقل لنا

بشرى ولكن لنا بشريان والمصراع الثاني بيان لبشريان قوله

يا دارُ غيرك البلى ومحاكِ يا ليت شعري ما الذي ابلاكِ هذا

المطلع لابي اسحق الموصلي يعني بعض الخلفاء بدار بناها البلى مصدر بلي الثوب

اي خلق وابلاه غيره وخبر شعري محذوف لا يظهر مع ليت وشعري بمعنى

علمي البتة وهو متعدي الى مفعولين قوله الذي ابلاك سد مسدهما والذي مع

علة هو ما تتضمنه هذا السؤال الجواب لان ذلك تهمة لا نفس السؤال دعمى البيت
فاهم قال ابو الحسن محمد بن احمد طباطبا ومعنى للشاعر ان يحترز في اشعاره
ومفتتح اقواله مما يتطير منه ويستجفى من الكلام والمخاطبات كذكر البكاء ووصف
اقفار الديار وتشتت الالاف والتراق الشباب وذم الزمان لاسيما
في القصايد التي تتضمن المدايح او التهاني ويستعمل هذه المعاني في المراثي ووصف
الخطوب الحادثة فان الكلام اذا كان موسسا على هذا المثال تطير منه
سامعه وان كان يعلم ان الشاعر انما يخاطب نفسه دون الممدوح مجتنب
مثل ابتداء الاعشى ما بكاء الكبير بالاطلال وسؤالي وهل رد سؤالي
ومنه نفرة قد تعاورها بالصف ريحين من صبا وشمالي ومثل قول
ذي الرمة ما بال عينك البيت فقد انكر الفضل بن يحيى البرمكي على ابي نواس
قوله اربع البلى ان الخشوع لباد عليك واني لم اخنك ودادي
وتطير منه فلما انتهى كلامه الى قوله سلام على الدنيا اذا ما فقدتم
بني برمك من رائحين وغاد استحكم تطيره فقال انه لم تنقض الاسبوع
حتى نزلت بهم النازلة وانشد البحتري ابا سعيد محمد بن يوسف الثغري
قصيدة اولها لك الويل من ليل تطاول اخره ووشك نوى حي تزم
اباعره فقال ابو سعيد بل لك والحرب انا نجبوك
فاسلم ايها الطلل وان بليت وان طالت بك الطول
هذا مطلع قصيدة لقاضي للنظامي ارخي طول فرسه وهو الحبل الطويل
جدا ويقال طال طوله وطال عليه الطول اذا طال عمره نقل عن الاساس

تطير ابو نواس درباره
فضل بن يحيى برمكي و
حادثه برامكه

واراد به المدد الطوال والايام المتطاوله التي مرت على الدار
حتى صارت طللا والمعنى ظاهر قوله قصر عليه تحية
وسلام خلعت عليه جمالها الايام هذا مطلع قصيدة
للاشجع السلمي خلع عليه الثوب البسه والمعنى ظاهر قوله
السيف اصدق انباء من الكتب في حده الحد بين الجد واللعب
بيض الصفائح لا سود الصحائف في متونهن جلاء الشك والريب
هذا مطلع قصيدة لابي تمام يهني المعتصم فتح عمورية وكان المنجمون زعموا
انها لا تفتح في هذا الوقت روي انباء على لفظ المصدر وانباء على لفظ
الجمع واراد بالكتب كتب علم النجوم وقوله في حده اي في حدته والضمير
للسيف وقوله الحد بين الجد واللعب اي الحاجز بينهما قال الجوهري
الحد الحاجز بين الشيئين الصفائح جمع صفيحة وهي السيف العريض واراد
بسود الصحائف الكتب النجومية الاضافة في بيض الصفائح وسود الصفائح
كما مر في قولهم سحق عمامة جلاء الصيقل السيف والمرآة جلاء ازال الصداء
والمراد بالحد قتل الاعداء وفتح عمورية باللعب والشك والريب ما قاله
المنجمون من ان عمورية لا تفتح في ذلك الوقت فدخل المعتصم شك فما عزم
عليه وتردد بقولهم يقول ان اخبار السيف اصدق من اخبار المنجمين
والاعتماد عليه اولى من اعتماد على قولهم لان في حد السيف وصفائحه
الحاجز بين ما هو جد وصدق وبين ما هو خلافه وفي متون السيوف
البيض المصقول ازالة الشك والريبة وكشف القلق والتردد وحاشيته النفس

لان في الاوراق السود وفي هذا زجر عن الاستماع الى قول اهل
النجوم وحث على اعمال السيف وبعده والعلم في شهب الارماح لامعة
بين الخميسين لا في السبعة الشهب قوله بشرى فقد انجز
الاقبال ما وعدا وكوكب المجد في افق العلى صعدا
هذا مطلع قصيدة لابي محمد الخازن يهني بها الصاحب بن عباد بمولود
لابنته قوله بشرى اي لكم بشرى او لنا بشرى واراد بكوكب المجد المولود
وبصعوده في افق العلى ترقيه في المعالي ويجوز ان يريد بكوكب المجد طالعه
وبصعوده قوته يعني قوي طالع المجد بقدوم هذا المولود
ابشر فقد جاء ما تريد ابادا اعداك المبيد قوله ابشر
اي صر ذا بشارة وقوله جاء معناه تيسر وحصل ابادة اهلكه والمراد
بالمبيد الدهر والمصراع الاخير بيان لما تريد هي الدنيا تقول
بملء فيها حذار حذار من بطشي وفتكي هذا البيت اول ابيات
يرثي بها ابو الفرج الساوي فخر الدولة بن ركن الدولة من ال بويه
مع ضم الفاء والجملة بيان وقوله بملء فيها الملاء بالكسر قدر ما يملاء به
والملاء بالفتح المصدر ومعنى قوله بملء فيها انما تقول جهرا ظاهرا لا اخفاء
فيه ولا قول للدنيا وانما المراد تبدل الابدال وتغير الاحوال البطش
الاخذ الشديد والفتك القتل بغتة والمصراع الاخير في محل النصب
لانه مقول قوله تقول ومنها بفخر الدولة اعتبروا فاني اخذت الملك
منه بسيف ملكه ولقد اودع صاحب اليميني ذكر وفاة فخر الدولة

مرثيه ابو الفرج الساوي براى
فخر الدولة بن ركن الدولة البويه

الابيات

الابيات قوله نعد المشرفية والعوالي وتقتلنا
المنون بلا قتال ونرتبط السوابق مقربات وما
ينجين من خبب الليالي هذا مطلع قصيدة لابي الطيب يرثي
بها والدة سيف الدولة قال الواحدي المنون الدهر المذكر والمؤنث
والمقربات الخيل المدناة من البيوت اما لعزها لحاجة اليها واما
للضن بها لا ترسل الى المرعى تقول نعد السيف والرماح ونهيئها
ولا غناء لها مع الدهر لانه يقتلنا من غير قتال ونرتبط الخيل
ثم لا ينجينا من سعي الليالي فانها تدركنا وتسلبنا وفي هذا تاسف
وتحسر قوله يقول في قومس قومي وقد اخذت
منا السرى وخطى المهرية القود امطلع الشمس تبغي
ان تؤم بنا فقلت كلا ولكن مطلع الجود السان لابي تمام
في عبد الله بن الطاهر ويروى يروي وصحبي مكان قومي اخذ
منه اثرت فيه السرى يكون مصدرا كالهدى وهي جمع سرية وهي
ما هاجمع والخط معطوف على منا والمعنى يقول صحبي متضجرات
من كثرة الاسفار والحال انه قد اثرت السرى فينا وفي خطى المهرية
القود الطوال الظهور والاعناق ابتغى ان تؤم وتقصد مطلع
الشمس بكثرة سيرك هذا فاجبتهم ارتدعوا وتنبهوا ولكن ابغي
ان اقصد كرما هو مطلع الجود والكرم وهو عبد الله بن الطاهر المهرية
الابل المنسوبة الى مهرة بن حيدان يظن من قضاعة فهم نجايب تسبق

الخيل و انتصب مطلع الشمس بقوله تبغي وقوله ان توم اراد بان توم
اوفى ان توم والتقدير ابتغي مطلع الشمس بقصدك بنا وقوله مطلع
الجود منصوب بفعل مضمر تقديره ولكن ابتغي مطلع الجود والمصراع
الاول من البيت الثاني منقول يقول قوله اجدك ما تدرين
ان رب ليلة كان دجاها من قرونك تنشر
سهرت بها حتى جلت بغرة كغرة يحيى حين يذكر جعفر
البيتان لمسلم بن الوليد الانصاري في يحيى بن جعفر قولهم اجدك وجدك
بمعنى ولا يتكلم الا مضافا قال الاصمعي معناه الجد منك هذا
ونصبها على طرح الباء وقال ابو عمرو معناه ما بالك اجد
منك ونصبها على المصدر قال الواحدي نصب اجدك على المصدر
كانه اجد جدك ومعناه اجد هذا منك هذا اصله ثم صار افتتاحا
للكلام وقوله ان رب ليلة ان مخففة من الثقيلة يريد انه والضمير للشان
قال الجوهري القرن الخصلة من الشعر يقال للرجل قرنان اي
ضفيرتان يخاطب حبيبته ويقرر لديها تحمل المشتاق في هواها فقول
اجد منك وحقيقة انك لا تدرين انه رب ليلة مظلمة كان ظلامها
تنشر في الآفاق من شعر انك وغدائره سهرت فيها وجانبت
النوم حتى تجلت تلك الليلة بغرة وانكشفت بصباح منير كوجه يحيى
عند ذكر ابيه جعفر لان اباه ذو مناقب ومفاخر فعند ذكره
يزداد وجه يحيى به طلاقة قوله مرت بنا بين تربيها فقلت لها

من اين جانس هذا الشادن العربا فاستضحكت ثم قالت كالمغيث يرى
ليث الشرى وهو من عجل اذا انتسبا هذان البيتان لابي الطيب من قصيدة
في المغيث العجلي مدحه ترب بهذه اي لداتها وهي التي التي سقوطها
من بطن امها الى الترب في وقت واحد التي شبه المشاكلة
الشادن الغزال الذي قوي قال الواحدي استضحك كقولهم
استعجب بمعنى عجب ويروى استضحكت بضم التاء وليس بصحيح والمعنى
مرت هذه الحبيبة بقربنا كائنة بين تربيها فسالتهما من اين
مشاكلة الغزال يعني حبيبته هؤلاء العرب يريد نفسه واصحابه
فضحكت تعجبا وقالت كان المغيث العجلي يرى اسد الغاب
وهو مع ذلك من عجل كذلك انا ارى كالظبي وانا عربية قوله
خليلي اني لا ارى غير شاعر فلم منهم الدعوى ومني القصائد
فلا تعجبا ان السيوف كثيرة ولكن سيف الدولة اليوم واحد
البيتان لابي الطيب من قصيدة في سيف الدولة مفعول لا تعجبا محذوف
اي لا تعجبا كثرة الشعراء وان القصائد مني وقوله ان السيوف تعليل
تعليل لقوله فلا تعجبا والمعنى اني شاهدت شعراء كثيرا فلاي معنى
يدعون الشعر وانا وحدي اتيت بالقصائد ثم قال فلا تعجبا ذلك
لان السيوف كثيرة وسيف الدولة واحد لا نظير له فيها يريد انه في الشعراء
كسيف الدولة في السيوف الاسامي متفقة كلها سيوف ولكن
لا كسيف الدولة كذلك هؤلاء كلهم شعراء وليسوا مثله كما قال الفرزدق

و قد يلتقي الاسماء في الناس والكنى كثيرا ولكن فرقوا في الخلائق
ومن يليهم من المخضرمين في اساس البلاغة ناقة
مخضرمة جدع نصف اذنها ومنه المخضرم الذي ادرك الجاهلية
والاسلام كانما قطع نصفه حيث كان في الجاهلية قوله
لو راى الله ان في الشيب خيرا جاورته الابرار في الخلد شيبا
كل يوم تبدي صروف الليالي خلقا من ابي سعيد غريبا
البيتان لابي تمام الشيب جمع اشيب وانتصابه على الحال هذا شكاية
عن الشيب وذم له والمعنى ظاهر قوله فبقيت للعلم
الذي تهدي له وتقاعست عن يومك الايام هذا
مطلع قصيدة لابي نواس مفعول تهدي محذوف يريد تهدي الناس
له اي للعلم تقاعس عن الامر تاخر عنه ومعنى تقاعس الايام عن يومه
انها تاخرت عن فضله وان كل يوم هو فيه اسبق شرفا عن سائر
الايام وهذا على سبيل الدعاء قوله واني جدير اذا بلغتك
بالمنى وانت بما املت منك جدير فان تولني منك
الجميل فاهله والا فاني عاذر وشكور هذا انتهاء
قصيدة لابي نواس في الخصيب بن عبد الحميد يقال هو جدير بكذا
خليق حقيق به وقوله بالمنى يريد بلوغها وقوله فاهله اي فانت اهله
محذوف المبتدا والمعنى اني حقيق فائز بالامانى اذا بلغتك   بلوغ ؟؟
لان من بلغك فهو حقيق ببلوغ متمناه وانت جدير بما املته منك

بتحقيقه لان من كان مثلك حقه ان يؤمل منه ويحقق الامال فان
تولني الجميل ويعط الاحسان من عندك فلا غرو فيه فانت اهل
لذلك والا وان لم تعطني الجميل فاني اعذرك واشكرك على كل
حال قوله ان كان بين صروف الدهر من رحم
موصولة او ذمام غير منقضب فبين ايامك اللاتي نصرت بها
وبين ايام بدر اقرب النسب ابقت بني الاصفر الممراض كاسمهم
صفر الوجوه وجلت اوجه العرب هذا مطلع قصيدة لابي تمام
في المعتصم بالله حين افتتح عمورية في اساس البلاغة بينهما رحم
وهي علاقة قرابة واصل الرحم منبت الولد ووعاؤه في البطن
الذمام العهد والانقضاب الانقطاع قال الجوهري
بدر موضع يذكر ويؤنث وهو اسم ماء قال الشعبي بدر بئر
كانت لرجل يدعى بدرا ومنه يوم بدر حارب عنده رسول الله
صلعم وكانت الهزيمة للكفار والظفر في ابقت وجلت لايامك
بنو الاصفر هم الروم في اساس البلاغة غلبت بنو الاصفر الروم
سموا الصفيرة ابيهم المراض الكثير المرض ووصفه به لصفرة
والمعنى ان كان رحم وعلاقة قرابة موصولة او عهد متصل
غير منقطع بين صروف الدهر وحوادثه الواقعة في الازمنة
المختلفة فبين هذه الايام التي نصرت فيها وفتحت لك عمورية
وبين ايام بدر التي نصر الله فيها رسوله عليه السلام اقرب نسبة

وعلاقة لان رسول الله صلعم كان اعز الاسلام فبها اعزه
فى ايامك ابقت ايامك الروم النصارى صفر الوجوه كاسبهم
لخوفهم منك وجلت وجوه العرب لفرحهم بنصرتك وغلبتك
عليهم قوله بقيت بقاء الدهر يا كهف اهله
وهذا دعاء للبرية شامل هذا مطلع قصيدة للخزرى فلان كهف
قومه ملجاهم قوله للبرية مفعول شامل وقوله وهذا اشارة الى قوله
بقيت بقاء الدهر وانما كان هذا شاملا للناس لانه مادام
باقيا كانوا فى امن ونعمة وصلاح حال قوله فلا حطت
لك الهيجاء سرجا ولا ذاقت لك الدنيا فراقا هذا انتهاء
قصيدة لابى الطيب فى سيف الدولة والمعنى لا وضعت الحروب
سروج خيلك التى تغزو بها الاعداء وتجاهد الكفار ولا ذاقت
الدنيا فراقك ولا عدمتك يدعوا له بدوام البقاء والله اعلم
بالصواب قد وقع الفراغ من تنميق شرح ابيات الافتاح

نام کتاب

للامام العلامة فخر الملة والدين الخوارزمى تغمده الله

١٩٠

بالرحمة والرضوان على يدى اضعف عباد الله
والمفتقر الى رحمة يوسف بن المرحوم

نام کاتب

براصفهانشاه الوانى يوم الجمعة
وقت العصر فى شهر محرم المبارك
من شهور سنه تسعين وثمانمائة

تاریخ تحریر

من الهجرة النبوية
علم

تبریز